

تذکرہ

خط و خطاطان

شامل خطاطان، نقاشان، مذہبیان و قاطعان جلد سازان ایرانی و عثمانی



بضمام

کلام المملوک

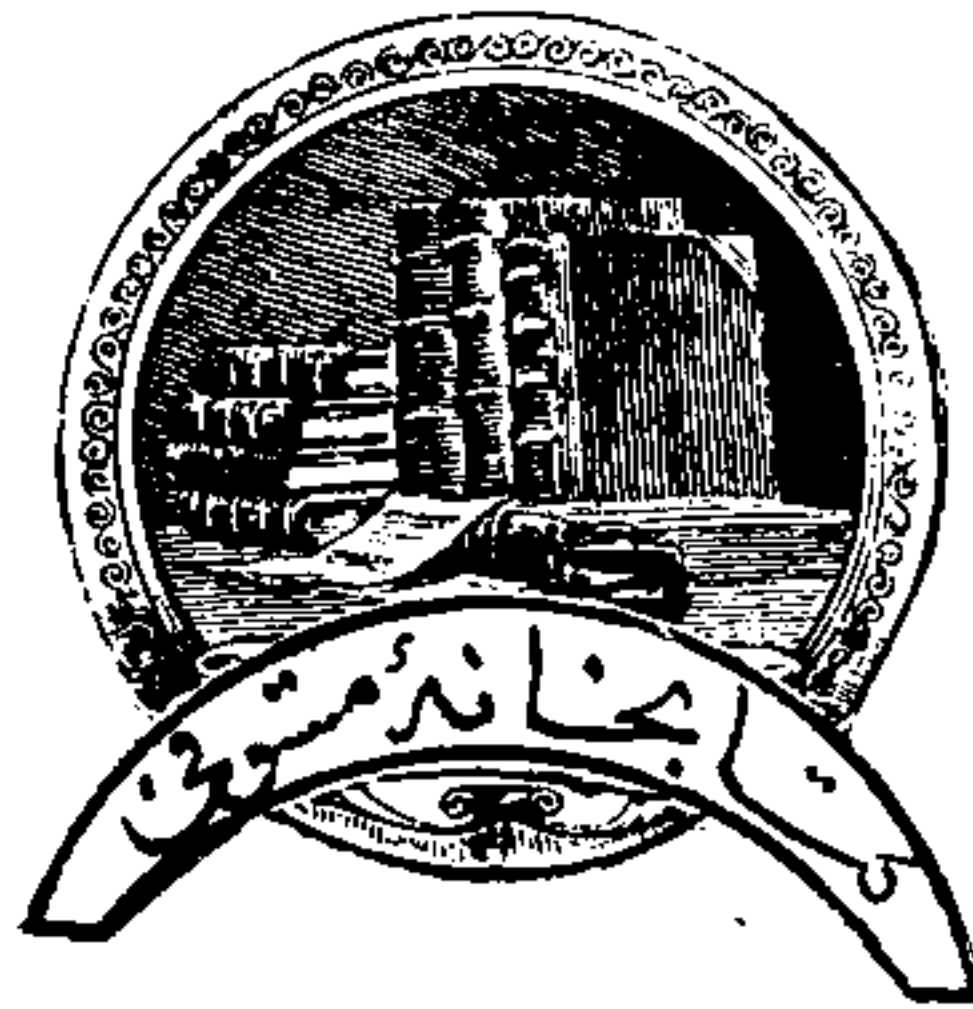
تالیف: میرزا حبیب اصفہانی ترجمہ: رحیم چادش کبری

از انتشارات

کتابخانه مستوفی

تهران خیابان جمهوری دشاہ آباد سابق، تلفن ۳۱۰۹۹۵

136382



نام کتاب: تذکره خط و خطاطان
تألیف: میرزا حبیب اصفهانی
ترجمه: رحیم چاوش اکبری
نوبت چاپ: چاپ اول
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
تاریخ نشر: بهار ۱۳۶۹
حروفچینی: شرکت قلم
چاپ: مروی
ناشر: کتابخانه مستوفی

سخنی از ناشر

پس از حمد و ثنا بدرگاه پروردگار بزرگ، همانطوریکه علاقمندان هنر خط می‌دانند، در میان آثار هنری گوناگونی که از قدیم در سرزمین ایران پدید آمده خط و مینیاتور را در ردیف مهمترین آنها می‌توان شناخت.

تماشای خط و مینیاتور خوب انسان را دچار حیرت و شگفتی می‌نماید. این مجموعه که از نظر علاقمندان می‌گذرد بنام «تذکره خط و خطاطان، است که حدود صد سال پیش در ترکیه بزبان ترکی عثمانی چاپ شده است و نسخه اصل آن متعلق به جناب استاد پروفیسور عنندان ارزی می‌باشد که قرار بود خود ایشان این کتاب را به فارسی ترجمه کنند. ولی به علت مشغله زیاد و کسالت ایشان میسر نشد و این زحمت را دوست فاضل جناب آقای رحیم چاوش اکبری متقبل شدند و با کمال صمیمیت به اتمام رسانیدند. از هر دو استاد عالیقدر کمال تشکر را دارم.

ضمناً کتاب کلام الملوک را هم از روی دو نسخه خطی به ضمیمه این کتاب به چاپ رسانیدم

آرزو داشتم نمونه کلیه خطوطی را که در این مجموعه آمده در کاغذ گلاسه و با چاپ رنگی به چاپ برسانم ولی به علت کمبود و گرانی کاغذ این کار میسر نشد در خاتمه امید است که این مجموعه مورد پسند هنردوستان محترم قرار گیرد و هرگاه خطایی ملاحظه فرمایند بدیده عفو بنگرند که انشاء... در چاپ بعدی اصلاح خواهد شد.

مستوفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

— محمد طاهر افندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاجی کامل کدیک،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاجی نوری کورمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد امین یازچی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

انسان از روزگاری که بطور اجتماعی زندگی را آغاز کرد برای بیان اندیشه‌ها و انتقال آن به دیگران در پی یافتن وسایل ارتباط بود و بنظر نگارنده نقاشی‌ها درون غارها یکی از همین وسایل ارتباطی و در حقیقت خطّ اولیه انسانهاست و بعدها در تمدنهای بزرگ اولیه، مانند تمدن مصر باستان خطّ هیروگلیف یا تصویرنگاری پیدا شد و در کشورهای باستانی بین النهرین، مثل سومر و اکد برای اولین بار خطّ مشهور به میخی که از چپ به راست نوشته میشود کشف شد و ایرانیان هم این خطّ را حدود سه هزار سال پیش از آنها آموختند و تکمیل کردند که نمونه متن این خطّ بزبانهای فارسی باستان و ایلامی در کوه بیستون و گنج‌نامه همدان و استخر فارس و پاسارگاد باقی است.

سنگ نوشته‌های بیشماری که در خرابه‌های شهرهای کهن و بازمانده آن که آبادیها از قبیل ارسباران، ماکو، خوی، ارومیه و سراب از فرمانروایان اوراتو بجای مانده و نشان می‌دهد که نزدیک به یکهزار سال قبل از میلاد مسیح در آن سرزمین ملّتی زندگی می‌کرده‌اند که خطّ و نوشتن را کاملاً می‌دانسته‌اند. و شاید در حفاریها و کشفیات بعدی به مدارکی دست بیابیم که تاریخ پیدایش خطّ را به جلوتر از آنها برساند.

خطّ رسمی ایران در قبل از اسلام خطّ پهلوی بود که آثار فراوانی چون

بندهشن، ایاتکارزیران، درخت آسوریک و اندرزنانه های گوناگون تا امروز باقی است.

در کنار خط پهلوی، خط دیگری بنام دین دبیره یا خط اوستائی وجود داشت که مخصوص نوشتن نامه ی مینوی روستا بکار می رفت که از این خط و زبان هم مجموعه ای بنام اوستا شامل پنج بخش (یسنا، یشتها، ویسپرد، و نذیداد و خرده اوستا) باقیمانده است.

بعد از ظهور دین مبین اسلام و گسترش آن در کشور ایران الفبای فارسی دری با استفاده از الفبای عربی و پهلوی عربی و پهلوی بوجود آمد که در ابتدا به خط معروف به کوفی کتابت می شد.

مورخین سه نفر از اهالی شهر انبار بنامهای مرمر بن مرّه، اسلم بن سدره و عامر بن جدره را واضعین خط عربی نوشته است که به قول آنها هجاء عربی را بر مبنای هجای سریانی وضع کرده اند.

بنا بنوشته ی ابن خلکان نخستین کسی که خط نوشت مرمر بن مرّه از اهالی انبار بود و اصمعی می گوید از قریش پرسیدند خط نوشتن را از کجا آموختید از مردم حیره و آنها هم از اهالی انبار آموخته بودند.

بعضی را هم عقیده بر آنست که اعراب قبل از اسلام عربی را به خط نبطی یا سریانی و عبری می نوشتند و اصولاً مقارن با ظهور اسلام کسانی که در شبه جزیره عربستان خواندن و نوشتن بدانند انگشت شمار بودند و بعد از گسترش فرهنگ اسلامی و تشویقهای قرآن مجید و پیامبر رحمت (ص) از علم و دانش بود که اعراب نوشتن و خواندن آموختند و با اختلاط با سایر ملل و با دانش و فرهنگ آنها نیز آشنا شدند و بطوریکه در متن کتاب مطالعه خواهید فرمود با کوشش بی حد ایرانیان مسلمان بود که خوشنویسی و هنر خطاطی به درجه بالاتری رسید و در بین هنرهای زیبا از اعتبار خاص برخوردار شد.

در سال ۱۳۵۶ خورشیدی جناب آقای پروفیسور عدنان ارزی، استاد دانشگاههای ترکیه کتابی به زبان ترکی عثمانی با نام «خط و خطاطان» از تألیفات میرزا حبیب اصفهانی به دوست محترم و کتابشناس ارجمند جناب آقای

خلیل مستوفی — که کتابخانه‌ی ایشان میعادگاه استادان خط و خط‌شناسی و شیفتگان هنر زیبای خط است ارائه دادند و قرار شد که خودشان کتاب را به فارسی ترجمه و منتشر نمایند.

بعدها به علت مشغله زیاد، مسافرت مجدد ایشان به تهران به تعویق افتاد و طی مکاتباتشان به آقای مستوفی خواستار ترجمه و انتشار کتاب توسط یک ایرانی شد و آنجا بود که جناب آقای مستوفی به اعتبار آشنائی نگارنده به زبانهای ترکی و عربی و انگلیسی به نگارنده امر فرمودند که کتاب نامبرده را به فارسی ترجمه کنم و البته بیشتر از شش ماه وقت لازم نداشت اما آغاز حماسه‌ی پرشکوه هشت سال دفاع مقدس و بمبارانهای مکرر مردم بیگناه و دلهره‌ی ناشی از آن پریشانی و خاطر سبب شد که این انجام وظیفه دو سال به طول انجامید که عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد و مصداق این مثل را: خود تو در ضمن حکایت گوش دار. کتابی که اینک در دست دارید در حقیقت دو کتاب در یک مجلد است:

۱ — ترجمه‌ی «خط و خطاطان، میرزا حبیب اصفهانی که در سال (۱۳۰۱ ه.ق.)» شهر استانبول چاپ شده است و نسخه‌ی اصلی چاپی آن متعلق به جناب آقای پروفیسور عدنان ارزی است که شامل شرح حال خطاطان بزرگ جهان اسلام مخصوصاً بزرگان این هنر در قرون اولیه اسلامی اعم از عرب و عجم و خوشنویسان کشور عثمانی آنروزگار است که به دستور ناشر محترم همه‌ی کتاب ترجمه شده است ولی از خوشنویسان عثمانی فقط به ذکر نام و سال فوت اکتفا کرده‌ایم چون از آنها، آثاری کمتری در دسترس داشتیم.

«مؤلف میرزا حبیب اصفهانی از اهل قریه بن^۱ معروف به «دستان» سالیان دراز (از ۱۲۸۳ تا ۱۳۱۱ ه.ق.) استاد زبان و ادبیات فارسی در مکتب سلطانی اسلامبول و عضو انجمن معارف اسلامبول بوده است. نامبرده دارای معلوماتی سرشار، فکری روشن، قلمی شیوا و طبعی روان داشته است و مترجم کتاب حاجی بابا تألیف جیمز موریر انگلیسی (Morier) از فرانسه در سال (۱۳۰۳ ه.ق.)

۱ — بن، قصبه‌ای از دهستان لاریبخش حومه شهرستان شهرکرد است.

می‌باشد اینکه شهرت دارد که شیخ احمد روحی کرمانی آنرا ترجمه کرده است اشتباه است زیرا حاجی بابا با میرزا حبیب پیش از ورود شیخ احمد روحی به اسلامبول (۱۳۰۴ ه.ق.) ترجمه کرده بود و از قرار معلوم روحی یک نسخه از ترجمه‌ی او را برای خود استنساخ کرده است و موقعی که مستر فیلات انگلیسی (Philott) خواسته است که ترجمه حاجی بابا را به چاپ برساند از روی نسخه خطی حاجی بابا که در خانواده روحی موجود بوده ترجمه فارسی حاجی بابا را کلکته چاپ کرده است. دستان علاوه بر ترجمه حاجی بابا دارای تألیفات زیادی است از آن جمله تاریخ خط و خطاطان (ترجمه موجود) دستور زبان فارسی بنام دستور سخن، غرائب و عوائد ملل، دیوان شعر و غیره می‌باشد. دیوان اشعارش هنوز به طبع نرسیده است.

فامبری سیاح معروف فارسی را در نزد دستان آموخته است.^۲

۲ — آرمینیوس فامبری (A. Vambry) مجارستانی مدتی در اسلامبول در نزد دستان مشغول به فرا گرفتن زبان فارسی بود و بنا به دستور او دستان «دستور سخن» را به سبک گرامرهای اروپائی تألیف کرده است. و اما فامبری شخصی بوده است از اهالی مجارستان که پس از فرا گرفتن چندین زبان اروپائی در وطن خود به استامبول رفته و در آنجا مشغول بیاد گرفتن زبانهای شرقی می‌شود و در این رشته مطالعات زیادی می‌نماید سپس داخل در خدمت رسمی دولت عثمانی شده و در وزارت امور خارجه عثمانی بسمت مترجمی مشغول می‌گردد. مدت شش سال در این سمت خدمت کرد و ضمناً در این ایام اطلاعات خود را در زبانهای شرقی تکمیل کرد. در این هنگام که انگلیسیها او را شناخته و به وجود او احتیاج مبرم پیدا کردند و او را در اداره‌ی خود استخدام کردند پس از چندی از طرف دولت انگلستان مأموریت پیدا کرد که به لباس درویشی ژولیده به آسیای مرکزی که در آن ایام روس‌ها خیال تصرف آن حدود را داشتند و انگلیس‌ها از اوضاع محلی آنجا بی اطلاع بودند مسافرت نماید. بنابراین نامبرده ابتداءً به ایران آمد و پس از یکسال اقامت در تهران و تکمیل اطلاعات خود به همراه قافله حجاج بخارائی و ترکستانی مرکب از ۲۳ نفر که از سفر حج و زیارت خانه خدا بازگشته بودند از راه مازندران به سواحل شرقی دریای مازندران (بحر خزر)، گرگان، صحرای گرگان، خیوه، بخارا، و سمرقند مسافرت کرد. سپس به افغانستان آمده با همان لباس از هرات به مشهد وارد شد. پس از این مسافرت و انجام مأموریت محوله به خود انگلستان رفت و مشاهدات و سفرنامه خودش را زیر عنوان (مسافرت در آسیای مرکزی Travels in Central Asia) در سال ۱۸۶۴ مسیحی برابر با ۱۲۴۳ خورشیدی (۱۲۸۱ ه.ق.) در لندن چاپ و منتشر کرد. و بعد

میرزا حبیب که در سال (۱۲۸۳ هـ. ق.) از تهران به اسلامبول تبعید شد دیگر به وطن بازنگشت و همینطور در اسلامبول و مدت کمی هم در بروسه می‌زیست تا اینکه در سال (۱۳۱۱ هـ. ق.) در شهر اخیرالذکر درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.^۳ خبر فوت میرزا حبیب اصفهانی را روزنامه اختر چنین نوشته^۴.

«تأسف بر ادیب فاضل میرزا حبیب اصفهانی که سالها در اسلامبول اقامت گزین بود و در انجمن معارف سمت عضویت داشت هفته گذشته در بروسه به ناخوشی انفلوانزا درگذشت رحمة الله علیه.

ادیب مزبور از جمله ادبای فارسی و یگانه عصر و زمان خود بود. در کتب ادبیه تبلیغ و اطلاع او را کمتر کسی داشت و غالب اوقات شبانروزی خود را صرف تعلیم لسان فارسی و ترتیب قواعد برای زبان مزبور و خدمت به عالم معارف می‌نمود. پاره‌ای آثار و تألیفات نیز از مشارالیه به یادگار مانده، از آنجمله غرایب عوائد ملل، و خط و خطاطان، و دستور سخن و دبستان پارسی می‌باشد.

← در دانشگاه بوداپست به سمت معلمی زبانهای شرقی انتخاب گردید و در این زمان که این سمت را داشت دوازده زبان می‌دانست. فامبری در سال ۱۹۱۳ درگذشت و اخیراً کتابش زیر عنوان (سیاحت درویش دروغین) بفارسی ترجمه و به طبع رسیده است.

نقل از رجال ایران جلد ۱ صفحه ۳۱۴

در سال ۱۳۵۳ انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی به همت جناب آقای دکتر مهدی محقق تأسیس شد و مخلص هم عضو آن انجمن انتخاب شدم در یکی از جلسات سالانه انجمن خانم دکتر اینال همسر دوست گرانقدرم جناب دکتر صلاح الصاوی فهرستی از «دستور زبان»های فارسی — که در ترکیه تألیف شده است — ارائه دادند که یکی هم همان «دستور سخن» میرزا حبیب بود و جا دارد که دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان زبان فارسی با ارسال هیئتی به کشورهای بیگانه از جمله ترکیه و تاجیکستان این کتابها را جمع‌آوری و چاپ و منتشر کند تا مگر با تلقیق همه‌ی آنها دستور زبان فارسی جامعی تدوین گردد و زبان فارسی از این نابسامانی رها شود انشاءالله. (مترجم)

۳ — نگاه کنید به: رجال ایران تألیف مهدی بامداد، چاپ زوار، جلد اول صفحه ۳۱۴ — ۳۱۳

۴ — روزنامه اختر چاپ اسلامبول شماره ۱۳ سال نوزدهم مورخ سه شنبه ۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۰ هـ. ق ۲۳ ماه فرنگی سنه ۱۸۹۳ ص ۲۰۶ آخر ستون ۱

در فن سخن سرائی نیزیدی طولا داشت و زبان فرانسه و ترکی و عربی را نیکو می‌دانست و قصاید مشارالیه را گاهی در صفحات اختر درج می‌نمودیم الحق وفات چنین ادیب دانشمند سخندان از برای عالم معارف تلفات بزرگی محسوب می‌شود»

لازم به یادآوری است که تألیف تحقیقی به صوت علمی امروز، در زمان مؤلف معمول نبوده است و در نتیجه در قسمتهایی از کتاب در نقل بعضی از مطالب، مؤلف اشتباه کرده است و اینکه گفتم: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، به این دلیل بود که تأخیر در ترجمه‌ی کتاب موجب شد که مترجم فرصت کافی برای تحقیق دانسته باشد و بیشتر از ۵۰ مورد اشتباهات مؤلف را در حواشی توضیحاتی بدهد که یقیناً کافی نیست و این وظیفه نیز در حدّ توان و دسترسی به منابع و مآخذ بوده است که حتماً با تذکرات دوستان در چاپهای بعدی بر این حواشی و تعلیقات اضافاتی هم خواهیم داشت.

۲- رساله‌ای کوچک از تألیفات شادروان میرزا محمد یوسف لاهیجی است که نگارنده فتوکپی دو نسخه خطی آنرا در دست دارد که یکی را نسخه‌ی «الف» و دیگری را نسخه‌ی «ب» نامگذاری کرده‌ام و بر نویسنده این سطور مجهول است که نسخه‌ی اصلی به کدام شخص یا کدام کتابخانه متعلق است فقط در نسخه‌ی «الف» - که آنرا نسخی اصل قرار داد و با نسخه‌ی «ب» مطابقت داده است - دو فقره یادداشت در حاشیه از دانشمند بزرگ شادروان حاجی میرزا جعفر سلطان القرائی (متوفی به سال ۱۳۶۷ خورشیدی) دیده شد که مسلماً نسخه‌ی مزبور در اختیار آن فقید سعید بوده است.^۵

باید یادآوری کنم که بیشترین موضوعات و روایات این رساله در بخش اول کتاب هم آمده است و مراد از تصحیح و نوشتن حواشی و انضمام آن بر این کتاب، جلوگیری از فنای آن کتاب است تا از این رهگذر، این نسخه‌ی خطی هم

۵ - لازم به یادآوری است که مشخصات نسخه‌های خطی این کتاب در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف احمد منزوی - جلد سوم» صفحه ۱۹۰۷ درج شده است.

معرفی و یاد مؤلف فقید آن مخلص شود.

ترجمه و تألیف این کتاب را به دانی دانشمند و پاکدلم شادروان میرزا علی اکبر منشی فرزند استاد تقی مرحوم تقدیم داشته‌ام که جا دارد شرح حال مختصری از آن مرد پاک سرشت بنویسم تا شاید مفید فایده باشد.

میرزا علی اکبر منشی حدود سال (۱۲۶۰ ه.ق.) در تبریز زاده شد و یکی از معدود مردان آنروزها بوده است که علاوه بر زبانهای عربی و فارسی و ترکی، به‌مراهی مرد بزرگ مشروطیت، شادروان علی موسیو، زبان فرانسه را در مدرسه کاتولیک‌ها به نحو احسن آموخته بود و در علوم ریاضی خصوصاً در جبر و مقابله تبخیر فراوانی داشته است.

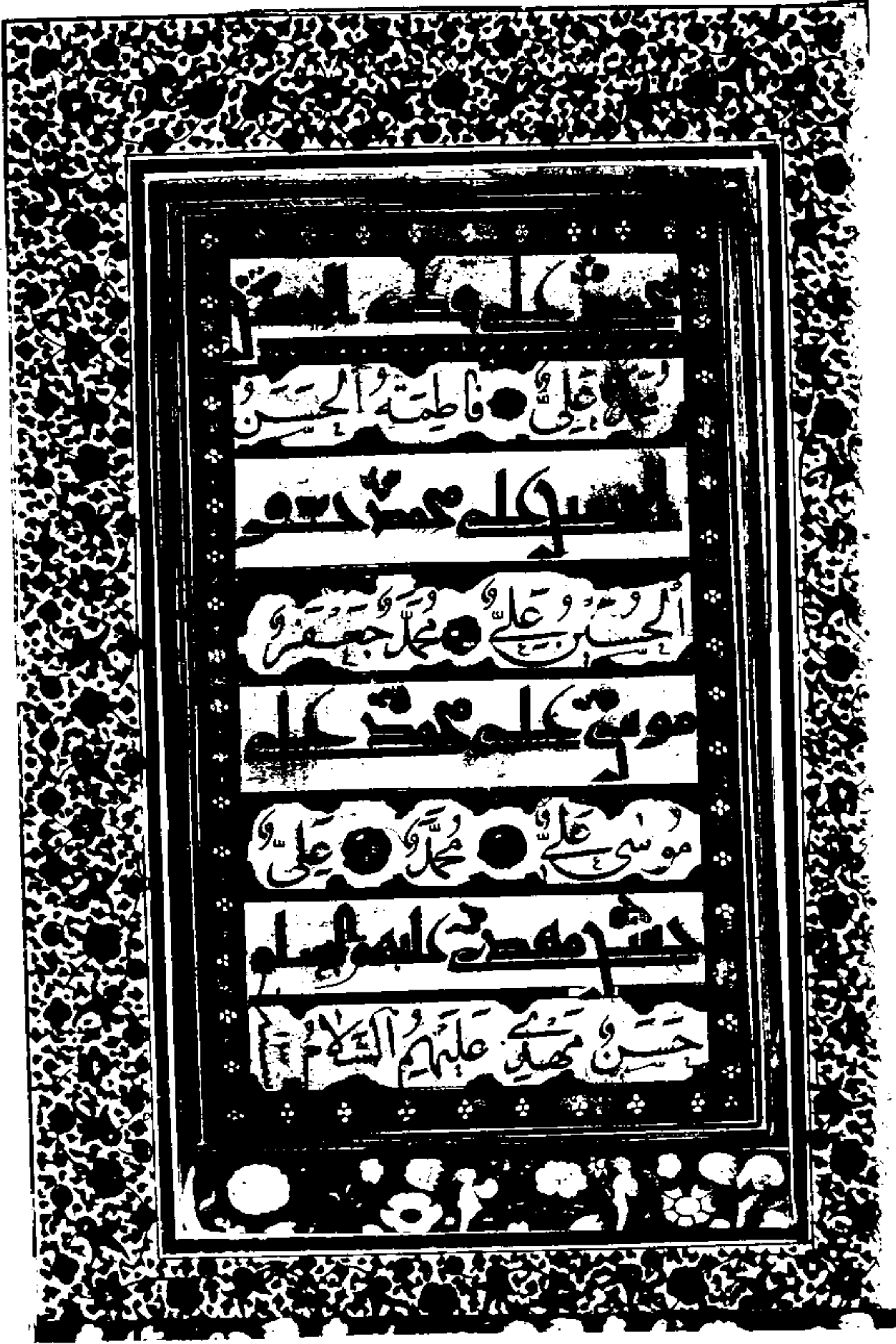
در هنر خط و خطاطی (شیوه کوفی و نسخ و نستعلیق) هم استادی بی‌نظیر بوده است که قطعه‌ای از خط زیبای ایشان که نام مبارک چهارده معصوم — سلام الیه علیهم اجمعین را به خط کوفی و نسخ نوشته‌اند که به همراه عکس آن رادمرد به خوانندگان محترم تقدیم می‌داریم. در ضمن از آثار ایشان به خط نسخ دیوان شمس مغربی است که از سوی خانواده‌ی نگارنده به کتابخانه دانشگاه تبریز هدیه شده است.

در پایان از جناب آقای پروفیسور عدنان ارزی به علت جسارتی که در ترجمه‌ی کتاب داشته‌ام پوزش می‌طلبم و از دوست ارجمند جناب آقای خلیل مستوفی که امتیاز نشر این کتاب را دارند و جناب آقای نوری مدیر محترم «شرکت قلم» که ذوق و سلیقه فراوانی در چاپ کتاب بکار برده‌اند از صمیم دل «سپاسگزارم و دوام عمر باعزت هر سه مرد بزرگ را از درگاه حضرت باری تعالی به دعا خواستارم.

تهران اول دیماه ۱۳۶۸ خورشیدی

رحیم چاوش اکبری «بسنای تبریزی

معلم زبان و ادبیات فارسی



میرزا علی اکبر منشی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچه

دربیان کیفیت احداث خط

انسان از لحظه ای که بعالم تمدن قدم نهاده، ب فکر ایجاد وسیله محاسبه و مکاتبه افتاده است. وقتی که از درجه چرندگی - مانند حیوانات - بدرجه شکارگری و چوپانی و باغبانی و کشاورزی وارد شده، - صنایعی را که راهبر او با کشفیات ضروری باشند ایجاد کرده است و با دلالت طبیعی راه تجارت و داد و ستد گشوده و رنج مهاجرت و مسافرت را اختیار کرده است و برای ضبط و حساب و کتاب و فهمانیدن مراد و خواسته هایش به حاضر و غایب و افراد دور و نزدیک ناچار با احداث وسایل مختلف شده است.

در آغاز گره ها و نصب علائم را وسیله قرار داده و جهت محاسبه اشیائی مثل چوب و نی را خط کشیده و قطع می کرد و به نخ و طناب گره های مختلف میزد و برای نشان دادن مسافت در راه سنگ و چوب می چید که حالا علامت گذاری، یا شکافتن و تا کردن کناره های دستار و واحد مسافت را (میل) گفتن نمونه آن آثار است.^۱ و برای افراد دور افتاده و غایب جهت افهام مرام و منظور از چیزهایی که در

۱- این خط کشیدن بر چوب را «چوب خط» می نامند. معمولاً نانوایان و بقال ها برای نگهداری حساب مشتریان نسیه خربکار می بردند و اصطلاح «چوب خط پر شده است» کنایه از زیاد شدن بدهی مشتری بکار می رود.

بین آنها شهرت داشته و گرانبها بوده مانند: غنچه گل و مواد معطر^۲ میفرستادند و حالا زبان معروف به زبان شکوفه از آنها یادگار است.^۳

یکی رسم افکار یعنی تصویر صورتها و دیگری رسم اصوات یعنی تصویر الفاظ. رسم افکار بر دو نوع است. یکی صراحتی و دیگری اشارتی.

صراحتی یعنی تصویر کردن عین محسوسات و مقصود از اشارتی یعنی نتیجه محسوسات را بصورتی معقولی تصویر کردن.^۴

رسم اصوات نیز بر دو نوع است. یکی هجائی و دیگری حروفی است. رسم هجائی: یک یا چند حرف ساکن که با یک حرکت گفته میشود و رسم حروفی نشان دادن ذات حروف ساکن یا متحرک است.

← فرهنگ آندراج ذیل ماده «چوب خط» می نویسند.

«دوتا است یکی آنکه چون از بقال و صراف چیزی بوعده بگیرند برای حفظ اعداد خطها بر چوب کشند تا وقت ادا موافق آن بدهند. وحید:

شاخ گل را خارها باشد بجای چوب خط آب را گل بسته چون خوردست از پس می دهد
وله:

نهال خشک هم دارد ثمر در باغ درویشی کلید مخزن زرق فقیران چوب خط باشد
و از این عالم است بر چیزی خط کشیدن که افاده معنی حفظ اعداد کند. آقا شاپور:
می کشم در حساب وعده او خط زمزگان همیشه بردیوار
دوم آنکه برای طلب خیرات یا قرض چوبی نزد مسئول عنه بفرستند او خطی بر آن بکشد و این نشان وعده باشد.»

امروز معمولاً گره را برای یادآوری موضوعی می زنند و گویند: گره بزن که یادت نرود.

۲- در متن کتاب «بهارات» آمده که کلاً به معنی ادویه جات است.

۳- اصطلاح: «زبان شکوفه» برای مترجم مفهوم نشد. شاید منظور مؤلف زبان گلها باشد که هنوز مرسوم است که مثلاً فرستادن گل سرخ نشانی از عشق و علاقه آتشین و فرستادن گل زرد علامت تنفر و انزجار است.

۴- امروز این عمل را تصویرنگاری می نامند و بهترین نمونه باستانی آن خط معروف «هیروگلیف» در مصر باستان است و شعر مصور یا جمله مصور- که در بعضی از مطبوعات بعنوان مسابقه مطرح می شود- تقلیدی از همان خط است.

در استفاده از تصویر اشارتی ناچار بودند منحصرأ از چیزهایی که کاملاً محسوس است - نظیر قرص خورشید یا هلال ماه - استفاده کنند.

در تصویر اشارتی راه مجاز و استعاره و کنایه را پیش گرفتند. مثلاً برای نشان دادن علاقه جزء و کل چشم را با مردمک و گاورا با سرش نشان دادند. به منظور نشان دادن ارتباط سبب و مسبب یا آلت و علت، مثلاً آتش را با دودی که از مجمری برمی خیزد و نوشته را با ترسیم قلمدان نشان دادند.

بطریق استعاره و کنایه الوهیت را با شاهینی نشسته بر نشیمن و سلطنت را با زنبور عسل و عدالت را با شترمرغ مصور ساختند و با ترکیب دو یا سه کلمه، کلمات مرکب را نوشتند. مثلاً تصویر آب جاری و گاو خرمن کوب عبارت «عطش» و در زیرش هلال ماه به همراه یک ستاره ارائه سی روز بود.

این وسیله تنها قرار دادن صور در کنار هم بوده و چون قادر نبودند اجزای کلام و حالات اسم و تصریف افعال را نشان دهند ضرورت تصویر اصوات پیش آمد چنانکه علامات و اشارت از اظهار صوت عادی بوده و بینندگان آنها مفاد و منظور را جستجو کرده و شروع به تفسیر کردند و تدریجاً آن صورتها فراموش شده و الفاظ و تلفظ پیدا شد.

رسم اصوات در ابتدای امر شبیه لغز بوده است. چنانکه بدون توجه به معانی، علامتی که آن معانی را برساند استخدام می کردند. بدینوسیله برسم کلماتی که متشابه الصوره و مختلف المعنی بودند موفق شدند و با جمع چند اشاره کلمات طولانی را نوشتند. به این ترتیب خط زبانهای هجائی مثل زبان چینی بوجود آمد. که هر علامتی بریک هجا دلالت دارد.^۵

اما در زبانهای دیگر این روش نبود. زیرا تقطیع کلمات و وضع لفظی و

۵- امروز در اصطلاح زبانشناسی اینگونه زبانها را التصاقی می نامند و خط آنها علامت نگاری نامیده می شود مثلاً در زبان چینی علامتی برای (مو = مادر) و علامتی برای (فو = پدر) وجود دارد و با رسم این دو علامت در کنار هم (موفو) والدین را اراده می کنند. تصادفاً در تصویرنگاری هم چنین روشی بکار برده می شده است مثلاً با تصویر (خر) و (گوش) در کنار هم خرگوش (= ارنب) را اراده می کرده اند.

شکلی برای هر هجا مشکل بود. بنابراین چند حرف انتخاب کرده و بوسیله آنها تمام کلمات را از روی صدای هر هجائی می نوشتند^۶ بدین ترتیب حروف اصلی ترین وسیله نوشتن هجای بسیط یا مرکب قرار گرفته و موفق بدسترسی خط شدند.

این مرحله از خط هرج و مرج فراوانی را دیده است. آثوریها تنها با اشارات هجائی اکتفا کرده اند. و مصریها با اینکه الفبا را می شناختند باز هم از رسم تصویر افکار بوسیله هجای کلمات رهایی نیافته بودند. در همین موقع فنیقیها الفبای حقیقی را - که سرچشمه مشهورترین خطوط است - منتشر کردند.

الفبای فنیقی ها عبارت از بیست و دو حرف (یعنی الفاظ موجود در ابجد تا قره شت) بود و بوسیله تجار آنزمان از راه زمین و دریا بتمام دنیا پخش شد و مصدر بسیاری از خطوط قرار گرفت.

باز هم توضیح بیشتری در این خصوص لازم بنظر میرسد. چنانکه کلدانیها با اینکه علائم هجائی را وضع کردند برای رموز مقدسه باز هم کافی بنظر نرسید. برای نوشتن هر حرفی صورتی بکار برده و آنرا مختصر کردند و خط فعلی عبرانی را وضع کردند و در ابتدا در زمین کنعان نوشتن آن خط آغاز شد. خط کلدانی مأخذ بسیاری از خطوط و خط سه گوشه یا خط پیکانی است و در بین ایرانیان از عراق عجم تا ممالک توران دیده میشد. آثوریها در زمان بخت النصر خط عبرانی را گرفتند و به شکل خط سریانی درآوردند و خط زند و کوفی و پهلوی از آن خط مستخرج است.

باید اینرا هم بدانیم مللی که خط خود را از خط کلدانی اقتباس کرده اند صدای مخصوصی که در زبان آنها نبوده، یا بکلی ترک کرده، یا آنرا بصدای دیگری ترکیب کرده اند و صورت حروف را قبول کرده و حروفی که در زبان کلدانی یافت نمی شود اصوات بخصوصی اختراع کرده یا با علامت جداگانه ای آن حرف را به حروف قریب المخرج تبدیل کردند و خوش نویسان هر قومی قواعدی

۶- امروز در روش تدریس فارسی، کلمات را به هجاهای موجود بخش کرده و با کشیده خواندن هر بخش صدای حروف و شکل آنرا بکودکان می آموزند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کتابت شد در روز ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۸۵
کتابت شد در روز ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۸۵

خاص خودشان و خطوط گوناگون ابداع کردند.

اقوام عرب ضمن اقتباس خط، ضمن رعایت آن قاعده کاف فارسی و خا و پ را به جیم و حا و با منقلب کردند و بقیه حروف را با صدای اصلی گرفتند و بالتبع با توجه به عدم وجود ث، خ، ذ، ظ، غ در حروف کلدانی، بمناسبت قریب‌المخرج بودن آنها با (ت، ح، ص، ط، ع) با گذاشتن نقطه رفع نقصان کردند.

با اینکه اعراب خط خود را از آشوریها اقتباس کردند در نگاه اول فرقی با خط بابلی نداشت و خواندن و نوشتن نیز در هر قبیله به یک یا دو شخص منحصر بود و آنها جز خواندن و نوشتن توقع دیگری نداشتند و بفکر وضع علامات دیگری نیفتادند و قرائت را به قرائن حواله کردند. بدین سبب در خصوص قرائت اشکالات عظیمی ظهور کرده و کسی هم بفکر اصلاح نمی افتاد و جز خط حجازی و شامی خط دیگری نمی شناختند.

این اختلاف (و لایقرء- لک) تا زمان حضرت مرتضوی و یا تا زمان امارت حجاج بن یوسف در ممالک عربی کمال قبیله به حساب می آمد. بعدها مسئله اصلاح خط در شهر کوفه به میان آمد و با وضع نقطه و اعراب خط صورت خاصی یافته و تغییر اسم خط عربی به خط کوفی از آنجاست.

خوشنویسان اسلامی خط کوفی را مأخذ قرار داده و در چارچوب قواعد اصلی آن در برابر نقاری، حجاری و منبت کاری کلدانیها و یونانیها و مصریها الواح بدیع و خوش منظر و هوش ربا اختراع کردند و بر مرمر و آجرهای معرق و چوبهای گرانبها کتیبه‌هایی نقش و حک کرده و رنگ آمیزی کردند و آیندگان را مایه داده صاحب افتخار کردند.

از آثار مزبور هنوز در اندلس و ایران و عراق و شامات و بین النهرین یا جزیره و ماوراء النهر و سایر شهرها زیاد مشاهده می گردد و موسوم به اصول عربی هستند.

عاقبت الامر ابن مقله خط کوفی و شعبات آنرا - که هرکدام اسم مخصوصی داشت و هرکدام در جایی استعمال می شد - بقدر مقدور اصلاح کرده و آن مقدار که در زبان لاتین و یونانی هست هرچه بیشتر به ادخال کلمات کوشید و

به اتصادل حروف موفق شد. فقط حروف الفبائی را از نظر مشاکلت و مشابهت ترتیب زیبایی داد و به ملاحظه ابقای آثار قدما و برهم نزدن ترتیب ابجدی خط کوفی را منسوخ کرد. بدین سبب خط او را منسوب و نسخ و بوجود آورنده اش را ناقل و ناسخ گفتند. باقی احوالات او متعاقباً خواهد آمد.

در زمان چنگیزخان از خط پهلوی— و خط کوفی که امروز در تمام ایران مستعمل است— خط ایغوری اختراع شد، خط معمول در بین آنها بعد از قبول اسلام تا زمان سلطان ابوسعید، در مسکوکات و مکتوبات مخلوطی از این خط (ایغوری) و عربی بود. اما سلطان نامبرده خط ایغوری را لغو کرده و مقرر کرد که سگه ها بزبان و خط عربی ضرب شده و فرامین به خط تعلیق و بزبان فارسی باشد.

زبان رسمی تمام کتب تاریخی و مکتوبات سلاطین ترک، بدلیل استنباط از اسلام، بعد از انقراض عباسیان زبان فارسی و خط عربی بوده و فقط بعضی قصص و حکایات و رساله‌ئی بزبان ترکی بنظر رسیده است.

مطالب مستخرج از مقدمه ابن خلدون مربوط به خط عربی

در سرزمین عربی خط موسوم به حمیری در روزگار سلسله ملوک بحد کمال رسیده است و بهنگام وسعت و قوت دولتها و به سبب رغبت رجال به فنون و صنایع خط و کتابت بازهم مرغوبتر شده است.

بعد در سرزمین عراق و زمان تجدید حکومت عربی بدست آل منذر، خط بسرزمین جده منتقل شده و در بین آنها کاتبان خوش نویس ظهور کرد اما این دولت بدرجه دول بعد از خود نرسیده و فن کتابت و سایر فنون رو به افول نهاد.

بعد فن کتابت از حیره بین اهالی طائف و قریش منتقل شده و آنها اهل قلم شدند. از اهالی طائف و قریش نخستین فردی که قلم را بکار برده بروایتی سفیان و بروایت دیگر حرب ابن امیه است ک آنها از یکی از کتاب حیره بنام (اسلم ابن سدره) اخذ و آموخته بود.

حال محقق است که اهل حجاز فن خط را از حیره و اهالی حیره از حمیر اخذ کرده است و شیوع خط در جزیره العرب بدین نحو بوده است.

ابن اباد در «تکمله» گفته است که: از حضرت عبدالله عباس از سر نزول قرآن و بعثت خاتم پیغمبران و اینکه بخط متداول در بین خود آشنا بودید؟ سؤال شد. جواب داد: بلی. قبل از بعثت طائفة قریش از حرب ابن امیه و او از اهل انبار کتابت را از کاتب وحی حضرت هود اخذ کرده بودند.

یک نوع کتابت مخصوص قبیله حمیر موجود بوده است که شکل های حروف از یکدیگر منفصل بوده و بدون اجازه رؤسا بکسی تعلیم داده نمی شد و در تمامی یمن فردی که بخواند و بنویسد وجود نداشت.

بعد قبیله مضر کتابت را از قبیله حمیر آموختند با اینهمه بعثت بادیه نشین بودن اعراب مانند سایر صنایع به مزایای کتابت پی نبردند. بدین سبب در زمان سابق کتابت عرب بر مبنای قواعد خط نبوده است و بخطی قریب به خط عربی زمان ما می نوشتند.

در عصر ما طوایف اعراب با اهالی شهرها و کشورهای اسلامی مختلط و معاشر شده و با مشق گرفتن از کتاب روم و عجم خط اخلاف بر خط اسلاف رجحان یافته است بنابر این خط عربی در صدر اسلام به حد کمال نرسیده و در بین آنها نویسنده کم و نادر بوده است.

برای درستی و تحقیقی بودن این امر یک نظر بر رسم الخط عثمانی نشان می دهد که صحابه گرام با رسم خط خاص خودشان نوشته و مصاحف فراوانی که خارج از قواعد اهل خط هستند موجود می باشد.

طائفة عرب با فتوحات اسلامی بعد از مالک شدن به شهرها و کشورها به بصره و کوفه وارد شده و در مقابل احتیاج از کاتبان قبط و روم و عجم تعلیم گرفته و در حساب و کتابشان بکار برده اند و در خطی که امروز کوفی نامیده می شود بحد کمال رسیدند. رفته رفته خورشید اسلام از شرق به غرب تابیده و باقطار و اطراف پرتو افکند و اعراب کشورهای آفریقائی و اندلس را فتح کردند و خلفای عباسی بغداد را مرکز دولت اعراب قرار دادند و فن خط در بغداد به حد نصاب رسید.

چنانکه خط بغداد در شیوه و وضع و بها بر خط کوفی غالب شد و روز به روز ممارست کتاب زیاد شد. و علی ابن مقله در شهر بغداد مالک خط و قلم و رقم

شده و بعد از آن ابن بواب در مزایای خط و رقم تالی ابن مقله شد و سند تعلیم تا سده سوم باین دو نویسنده بدیع التحریر منسوب شد.

رفته رفته در صحت کتابت و احکام و رسوم و اوضاع رقوم تفتنی ایجاد شده و اشکال و رسوم خط بغداد مخالف کلی خط کوفی شده است و از مشاهیر متأخر یاقوت و ولی عجمی است و سند اخذ و تعلیم بر آنها ختم می گردد.

بعد از آنها خط و کتابت به مصر رفته و خط مصری کلاً مخالف خط عراق است. آنچه در بطون اوراق آفریقائی الان بنظر می رسد خط آفریقائی، رسم و وضعی مشابه و قریب به خط شرقی دارد.

ملوک امویہ مالک اندلس شده و در مراسم دولت و فنون صنعت نسبت به سایر دول ممتاز بودند و خط و رقم آنها مخالف خط و رقم سایرین است.

در اوایل دولت اسلامی شامل جمیع اقطار شده و حرف و صنایع بکمال رسیده، بازار علوم رایج و کتب و رسایل از حدّ شماره خارج شده و در تحریر مصاحف و تجلید کتب، حذاقت و مهارت حاصل شد و خزائن پادشاهان از کتب نفیسه پر شد. عامه شهرها به جمع کتب رغبت یافته و بنوشتن کتابهایی به خطوط زیبا همت گماشتند.

بعد از آن نظام دولت اسلامی مختل شده و سلطه اش از کشورهای شرقی زائل شده و خط و کتابت و سایر زیباییها و آثار بدیعه رو به نقصان نهاد، خصوصاً با استیلای هلاکو دولت عباسی انقراض یافته و آنچه از معالم و مآثر در مرکز خلافت (بغداد) یافته می شد همراه خط و کتابت بکشور مصر و شهر قاهره مهاجرت کرد اهالی مصر با ممارست و ورزش دائم تحصیل کتابت کردند.

اما اهل اندلس پریشان و ملک عرب ویران شده و اخلاف طایفه بربرها بر اطراف و اکناف پراکنده شدند و طایفه افرنج به اکثر ممالک اندلس مستولی شدند و ساکنان اندلس آموخته بودند با مشارکت سایر مردم عمران طلب بکار برده و خط و رسمشان بر خط آفریقائی غالب آمد و رسم و عادات و حرف و صنایع مردم قیروان و مهدیه بمرور ایام رایج شد و در شهر تونس و اطرافش خط مخصوص کتاب اندلس نوشته شد و از خط قیروانی فقط یک اثر باقی ماند.

رفته رفته دولت آفریقا رو بزوال نهاد و اسباب عزت و رسوم حرفت فاسد شده و بازار خط و قلم را کد شد.

بعد از انقراض دولت موحد آفریقا دولت بنی مرین بوجود و با مردم اندلس قربت حاصل کردند، کتاب اندلس هجرت کردند و با اینکه دولت بنی مرین آنها را استخدام کرده و خط اندلسی دوباره رایج شد، در کشورهای غربی - که از دارالملک فارس دور بودند - خط اندلسی بفراموشی سپرده شد و در آفریقا و مغرب رسم خط نقصان یافته و چهره رقم فراموش شد چنانکه کتب و نامه های نوشته شده بحال غیرخوانا درآمده و نواقصی که در حرف و صنایع بود در صنعت کتابت پیش از پیش نمایان شد. و الله یحکم لا معقب لحکمه.

تحقیق بلیغ

بازهم بنا بتحقیق ابن خلدون جمله علوم شرعیه و عقلیه و اصحاب فنون و بدایع صنایع اکثراً از طایفه عجم است و چون از قدیم شهرنشین بوده اند تألیف و تدوین کتب نیز از آنهاست.

مؤلفان بزرگ با اینکه عربی زبان هستند اما حسب و نسب و تربیتشان عجمی است عربها به جهت بدوی و ساده بودن از صنایع و فنونی که منحصر به شهرهاست بی بهره بودند و مهارتشان منحصر به حفظ کردن بوده و حفاظ را قاری می گفتند.

در دوران هارون الرشید در نقل حدیث و روایت حفظی - بعلت بعد اسناد - بوضع تفسیر و تدوین و علوم زیادی احتیاج پیدا شد، علم نیز چون نیاز بتعلیم دارد حکم صنایع را پیدا کرد.

اولین بار در جاهایی مثل فارس، عراق، خراسان و ماوراءالنهر که مدنیت داشتند در زمان دیالمه و سلاجقه نحو و لغت و کلام در سرزمین عجمی ترقی یافت و (لو تعلق العلم باکناف الثریا لنا له قوم من اهل فارس) مصداق پیدا کرد.^۷ در بین

۷- این روایت را عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حضرمی فیلسوف و مورخ بزرگ تونس

عرب فقط امور ریاست و حکمرانی و تنعم رایج بود و صنایع و فنون آموختن را به دیگران واگذار کرده بودند. علم خط هم از صنایع قبیله‌ای بشمار می‌رفت و قلم‌زنان و کاتبان بزرگ خط چون ابراهیم و یوسف سگزی و استاد احوول و ابن مقله و ابن بواب، ولی عجمی ظهور کردند که همگی اصلاً عجمی بودند.^۸

بعدها بمرور زمان صنایع و علوم از ایرانیان به مصر منتقل شده در آنجا بحد کمال ترقی رسید. و سپس به ممالک روم رفته است.

در کشورهای روم هر قدر صاحبان همت برای ابقای علوم شرقی و صنایع شرقیه جد و جهد و عمل مافوقی از خود نشان دادند، باقتضای موقعیت اقلیمی و مجاورت و مخالطت افرنج و تعدد ملل و اقوام و کثرت مشاغل و اوضاع سیاسی با اینکه از علوم و فنون بوی شرقی می‌آمد ولی اکثر مردم باصول و قواعد غرب متمایل شده بودند و لنعم ما قیل:

قطعه

شمس علم از افق چرخ عرب طالع شد
استوایافت ولی در وسط ملک عجم
یافت در روم زوال از اثر کثرت عرف
جرم بی نور و ضیا ماند درین دارالم

←
(متولد ۷۳۲ هـ. ق.) در کتاب مقدمه خود عیناً نقل کرده است و با شگفتی و بی‌غرضی کامل توضیح می‌دهد با اینکه ملت (دین) و صاحب شریعت عربی است اکثر دانشوران اسلام ایرانیان اند. مراجعه کنید به: مقدمه ابن خلدون؛ ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد دوم صفحه ۱۱۴۸.

۸- بطوریکه خود مؤلف ذکر می‌کند اکثر این مطالب را از تحقیق جامع ابن خلدون گرفته است و چون تألیف علمی و ارجاع به مأخذ در زمان مؤلف رایج نبود (تاریخ چاپ کتاب ۱۳۰۵ هجری مصادف با ۱۸۸۸ میلادی است) ما برای راحتی مطالعه کنندگان محترم مأخذ مطالب را نقل می‌کنیم تا چنانکه خواستند تحقیقی کنند امر مراجعه آسان باشد.

درباره مطالب این بخش مراجعه کنید به: مقدمه ابن خلدون، جلد دوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۹، صفحه ۸۴۰-۸۲۸

136382

مطالب دیگری درباره خط

بگمان ایرانیان گویا در اوایل خلقت خط نبوده است، طهورت پسر هوشنگ پیشدادی یک نوع خط ایجاد کرد و سایر خطوط بعدها پیدا شدند.^۹ ابن خلکان در شرح حال ابن بواب می گوید که: با اینکه گفته شده است

۹- مؤلف در نقل موضوع اشتباه کرده است. تنها سندی که برای این موضوع داریم شاهنامه فردوسی است. در شاهنامه تهمورث خودش ایجاد کننده خط نیست بلکه بعد از به بند کشیدن دیوان، آنها از او می خواهند که آنها را نکشد و در مقابل هنر خط نوشتن را باو بیاموزند عین روایت شاهنامه چنین است:

پسر بُد مرا و را یکی هوشمند	گراممایه تهمورث دیوبند
بیامد به تخت پدر برنشست	بشاهی کمر بر میان بر بست
مرا و را یکی پاک دستور بود	که رایش ز کردار بد دور بود
برفت اهرمن را بافسون بست	چو بر تیزرو بارگی برنشست
زمان تا زمان زینش برخاستی	همی گرد گیتیش برتاختی
چو دیوان بدیدند کردار او	کشیدند گردن ز گفتار او
چو تهمورث آگه شد از کارشان	برآشفت و بشکست بازارشان
از ایشان دو بهره بافسون بست	اگر شان بگزرز گران کرد پست
کشیدندشان خسته و بسته خوار	بجان خواستند آنگهی زینهار
که ما را مکش تا یکی نوهنر	بیاموزی از ما کت آید ببر
چو آزاد گشتند از بند او	بجستند ناچار پیوند او
نبشتن به خسرو بیاموختند	دلش را بدانش برافروختند
جهاندار سی سال ازین بیشتر	چگونه پدید آوری هنر

فریدون، برگزیده شاهنامه فردوسی - صفحه ۲۶

که نخستین خط عربی را حضرت اسماعیل نوشته با اینهمه نزد صاحبان علم صحیح آنست که (نخستین خط نویس) مرا مرابن مرّه از اهل انبار است و مشهور است که کتابت توسط بنی مرّه بهرطرف منتشر شده است.

اصمعی ذکر می کند که: از قریش پرسیده شد کتابت شما از کجا آمد؟ جواب دادند که برای ما از اهل حیره و برای اهل حیره از انبار آمده است.

ابن کلبی و هیثم بن عدی روایت می کنند که ناقل کتابت از حیره به حجاز حرب ابن امیه بن عید مناف قریشی اموی بود. که به حیره رفته و در هنگام بازگشت به مکه کتابت را با خود آورده است. و وقتی از ابوسفیان ابن حرب به پرسیده شد که پدرت کتابت را از که آموخت؟ جواب داد از واضع کتابت مرا مربن مرّه آموخت در این صورت حدوث کتابت کمی پیشتر از اسلام می شود.

ابو عمر دوانی در رساله ای بنام «التنبیه علی النقد و الهیکل» ذکر کرده است که خط عربی را اول بار در دیار یمن از عمّابی سفیان ابن حرب عمّابی سفیان ابن امیه آموختند که او هم از اهل حیره یاد گرفته بود. بعد از آن بعضی از افراد قریش همراه حضرت عمر بن خطاب به آموختن از ابوسفیان ابن حرب شروع کردند. در اوایل ظهور اسلام در بین اصحاب افراد زیادی بودند از جمله علی بن ابیطالب کرم الله وجهه، در گروه اول مسلمین فردی سرافراز و باشکوه بود. بنا بقول ابن اسحاق خط عربی را اول مکی، بعد مدنی و بعد بصری و سپس کوفی می گفتند و مقدم بر زمان بعثت خط متداول بین اعراب مسمی به خط (معقلی) بوده است.

اقلام متنوعه و خطوط موزونه اصلیه

جميع اقلام امم دوازده تا است. عبارتند از: عربی، حمیری، یونانی، فارسی، سریانی، عبرانی، رومی، قبطی، بربری، اندلسی، هندی و چینی. بعضی از اینها از راست به چپ و بعضی از چپ به راست نوشته می شود. کندی می گوید که هیچ خطی مانند خط عربی متحمل تحلیل و تدقیق نبوده و قابل سرعت در نوشتن نیست.

ابن اسحاق می گوید: که در صدر اسلام نخستین کسی که مصحف را نوشت و به حسن خط اشتهار داشت خالد بن ابی الهیاج است که از سوی ولید بن عبدالملک مأمور نوشتن مصاحف و اشعار و اخبار بود.

در ایام بنی امیه اولین کسی که نوشتن قبطه بود. مقارن ظهور هاشمیون در عراق خطی احداث شد که گویا تا زمان مأمون خلیفه متداول بوده است. بعد از فرمان مأمون به تجوید و تحسین خط احوال سگزی برای خط رسوم و قوانین نوشتن و اقلام چهارگانه را از یکدیگر استخراج کرد.

در ایام منصور و مهدی اسحق بن حماد شاگردان زیاد را داشت و خطوط اصلیه موزونه را که عبارت از دوازده قلم است نوشتند.

خطوط موزونه اصلیه (عبارتند) از: ۱- قلم سجالات، ۲- قلم دیبج، ۳- قلم طومار، ۴- قلم ثلثین، ۵- قلم زنبور، ۶- قلم مفتوح، ۷- قلم حرم، ۸- قلم مؤامرات، ۹- قلم عهد، ۱۰- قلم قصص، ۱۱- قلم معماة، ۱۲- قلم اشعار. بعد قلمهای مرصع، نساخ، رقاع، غبار، و حلیه اختراع شد و به امر ذولریاستین فضل بن سهل قلمی اختراع شد که آنرا قلم ریاسی خوانند.

بعضی ها خطوط اصلیه موزونیه را ۳۷ نوشته و اسامی مخصوص گذاشته اند:

۱- کوفی، ۲- طومار، ۳- جلیل، ۴- مجموع، ۵- ریاسی ۶- ثلثین، ۷- نصف، ۸- جوانحی ۹- مسلسل، ۱۰- غبار حلیه، ۱۱- مؤامرات، ۱۲- محدث، ۱۳- مدمج، ۱۴- منشور، ۱۵- مقترن، ۱۶- حواشی، ۱۷- اشعار، ۱۸- لؤلوی، ۱۹- مصاحف، ۲۰- فضاح النسخ، ۲۱- غبار، ۲۲- عهود، ۲۳- معلق، ۲۴- مخفف، ۲۵- مرسل، ۲۶- مبسوط، ۲۷- مقور، ۲۸- ممزوج، ۲۹- مفتوح، ۳۰- معماة، ۳۱- مؤلف، ۳۲- توامان، ۳۳- معجزه، ۳۴- مخلع، ۳۵- دیوانی، ۳۶- سیاق، ۳۷- قرمه. که این سه رقم آخری بعدها اضافه شده است.

اما حق اینست که اسامی نوشته شده بعد از رقم ۲۳ اسم خط نبوده بلکه صفتند. و ضمن اضافه شدن بر سایر اسمها آنها را توصیف می کنند در این صورت خطوط موزونیه اصلیه بیست و یک تا است.

بعد بهترین کتاب اسحق بن ابراهیم تمیمی ظهور کرد و معلم مقتدر بالله و فرزندانش شد و در باره خط رساله ای بنام «تحفه و امق» نوشت.

عاقبة الامر ابن مقله ظهور کرده و این اقلام را به صورت ثلث و نسخ در آورد و خط او نسخ نامیده شد و ابن بواب خط او را تهذیب و تقنیح کرده و خط او بدیع نامیده شد و یاقوت مستعصمی خط جودت را بدرجه کمال رسانیده و خوش نویس و خطاط نامی به او اطلاق شد.

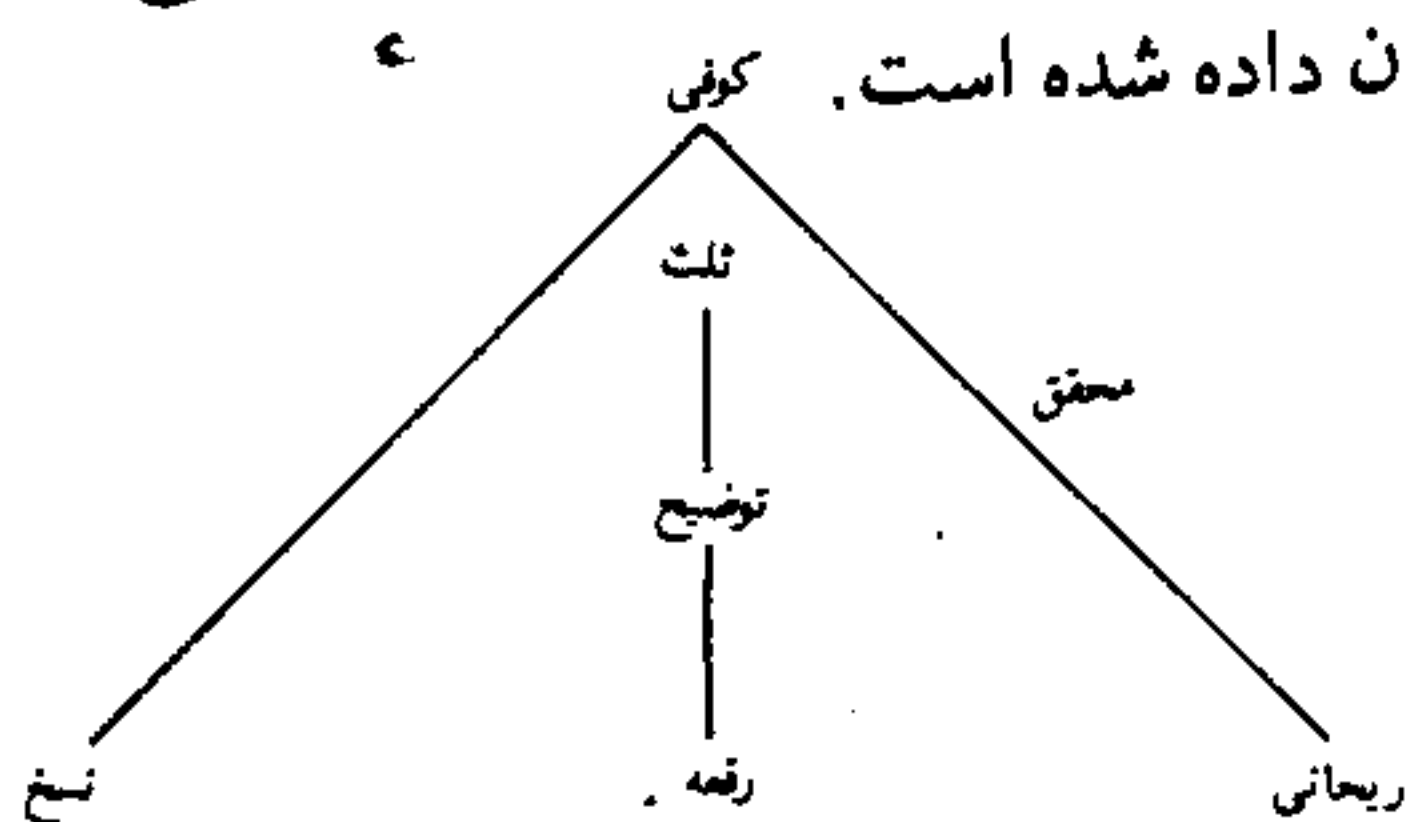
حال معلوم می شود که اسامی مختلف به خاطر ذات حروف و مختلف بودن آنها نیست بلکه باین دلیل (آن اسامی) گفته می شود که صور و رسم حروف در هر قلم شکل دیگری دارد.

اینهم ناگفته نماند که اولین خطی که به ظهور رسید خط (معلقی) است که تمام حروف مسطح بوده و حروف مدور در آن وجود ندارد، بعدش خط کوفی است که حروفش هم مسطح و هم مدور است، استاذان و خطاطان با امتزاج این دو خط شش نوع خط اختراع کردند که بهر کدام بمناسبت معنایش اسمی وضع شده است.

- ۱- ثلث که چهاربخش آن مسطح و دو بخش آن مدور است.
- ۲- نسخ است که تابع ثلث است. واضع این دو قلم ابن مقله است.
- ۳- محقق است که قسمت بیشتری از آن مسطح و باقی مدور است.
- ۴- ریحانی است که تابع محقق است. واضع این دو قلم ابن بواب است.
- ۵- توقیع است که نصف آن مسطح و نصفش مدور است.
- ۶- رقاع است که اکثر حروف متصل هستند که واضع حقیقی این دو قلم معلوم نیست.

بعضی خط تعلیق را هم بر اینها اضافه کرده و اقلام را هفت شمرده اند و گویند که واضع آن خواجه ابوالعال است. بنا به تحقیقات ما ابوالعال این خط را از فروعات کوفی و پهلوی گرفته و برای نوشتن فارسی وضع کرده است و هم اوست که پ، چ، ژ، گ را سه نقطه گذاشته و یک نوع (خ) و (ق) متروک فارسی را بشکل (خو) و (قو) با سه نقطه نوشته است این دو حرف امروز از گفتار بین مردم فارس و عراق و خراسان بوسیله گوش فهمیده می شود.^{۱۰}

بعضی گفته اند که محقق اولین اقلام است و ریحانی از آن مستخرج است و ثلث سومین اقلام است و نسخ از آن مستنبط است و از توقیع رقعہ اخذ شده است و چنانکه شکل زیر نشان داده شده است.



۱۰- منظور مؤلف او معدوله باشد که هم اکنون در کلماتی نظیر: خوارزم، خواهر، خواستن، باقی مانده است که هنوز در بعضی از روستاهای دست نخورده تلفظ قدیمی خود را بصورت Xövāhar حفظ کرده است.

در منابع مکتوب امثال فراوانی یافت می شود. نگاه کنید به: فرهنگ پهلوی از دکتر بهرام فره‌وشی- فرهنگ بهدینان از جمشید سروشیان- گویش آذری از: رحیم رضازاده ملک- فرهنگنامه گویش زرتشتیان یزد از کیخسرو کشاورز (مندرج در ماهنامه فروهر از سال ۱۳۶۲) و منابع بیشتر دیگر.

از این اقلام هرکدام محل استعمال مخصوص به خود دارند.
ریحانی برای کتابت مصاحف و ادعیه.

نسخ برای تفاسیر و احادیث.

ثلث برای تعلیم و ورزش خط.

توقیع برای تحریر فرمان و منشور

رقاع برای مکاتبات و مراسلات

محقق برای ثبت قصاید و اشعار

این اقلام شش گانه اصول هستند و هرکدام به خفی و جلی تقسیم شد و دوازده اقلام می شود و این دوازده قلم از اقلام شش گانه متفرعند.

قلم تعلیق جلی مثل توقیع است که قلم نی نام دارد و وسط آن چاردانگ نامیده می شود که قلم مشق است و بدل و غلط ثلث هم چاردانگه است.

و علی الاتفاق برگزیده ترین و پسندیده ترین خطوط نسخ و موقوف علیه آن خط ثلث است و بعدها غیر از تعلیق، غبار و ایوانی و سیاق و مسلسل هم براینها اضافه شده است و با خط کوفی ۱۲ قلم شمرده شده است.

۱- کوفی، ۲- محقق، ۳- ریحانی، ۴- نسخ، ۵- ثلث، ۶- توقیع
۷- رقاع ۸- تعلیق ۹- غبار، ۱۰- دیوانی، ۱۱- سیاق، ۱۲- مسلسل.

و اگرچه بعضی خطوط دیگر مثل دشتی و ایغوری و توامان نیز هستند در حقیقت آنها فائده ای ندارند.

علامات متفرقه

قدمای استادان تفریق حروف بعلت عدم هماهنگی با یکدیگر بعضی اشارات وضع کرده اند مثلاً در تعلیق سه نقطه گذاشتن در زیر (سین)، در نسخ زیر حروف مهمل مثل د، ر، س، ص، ط یک نقطه یا مثل ویرگول (،) فرنگی ها علامتی در پی یا روی آن وضع کرده اند یا اینکه خط کوچکی کشیده اند و بعضی ها زیر حروف مهمل همزه ای وضع کرده اند.

همچنان صاحبان قلم در وسط کاف قائمه کاف بسیطی که مجلس نامیده

می شود یا یک همزه مجتلبه و در شکم لام، لام صریحی نوشته اند.
چون همزه شکل معینی ندارد بمناسبت قرب مخرج برای آن عین دم بریده
اختیار کرده اند.

تعریف چند حرف در اصول خط

عماد عفیف در رساله اش حروف را یکی یکی تعریف کرده است. اینجا تعریف چند حرف انتخاب شده است. در تعریف اول الحروف (الف) گفته است که:

در صدر و آخر الف ثلث تحدیب وجود دارد اما در الف محقق وجود ندارد نهایت اینکه در آخر الف محقق تحریفی خفی وجود دارد. الف متصل در محقق و ریحانی مستقیماً بی‌الا صعود کرده و تمایل بچپ و راست ندارد و در نهایت قلم ۱۱ ظاهر می‌گردد و در قلم ثلث آخر الف متصل به چپ مایل شده و در غایت باز هم اثر قلم بچشم می‌خورد.

در الف متصل نسخ سه حالت وجود دارد اول اینکه مستقیماً به بالا صعود کرده، اثر قلم آشکار باشد دوم اینکه اثر قلم عیان نباشد سوم اینکه بر است مایل گردد. در توقیع و رقاع، قلم بیشتر از ثلث عیان شده و کمی بر است متمایل باشد و

۱۱- قلم - بالفتح و تشدید طای مهمله، ع. نرخ گران، و هرگز. - ال ما رایتہ قط، یعنی ندیدم او را هرگز، و موی سخت و مرغول و بریدن هر چه باشد یا برپهنا بریدن، و بفارسی با لفظ زدن و کردن مستعمل.

ملاً ابوالبرکات منیر:

جای ناخن تیغ سر میزد ز انگشتان ما
چون قلم در وصف مژگان تومی کردیم قط
مسیح کاشی:

نویسم چون بسوی یار از حال درون نامه
بدندان قط زخم انگشت و بنویسم خون نامه

فرهنگ آندراج - ذیل ماده قط

سالم الحق

قَالَ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا هَذَا لَا تَسْتَسْقِ فَقَالَ

اقْبُوا عِبُودِي تَكْرُمًا فَانَّهُ أَعْلَمُ بِرُبُوبِيَّةِ

قَالَ سَقَرًا طَيْبًا الْفُرْصَةُ سَرِيعَةٌ

الْفُوتُ بِطَيِّبَةِ الْعُودَةِ وَقَالَ ارْشِدْ

أِحْذُوا صَوْلَةَ الْكِرَامِ إِذَا جَلَ

شيخ حمد الله. محفوظ در موزه توپ قاپوسرای
استانبول





بعضی گفته اند مثل نسخ براست متمایل و آخرش بریده باشد و قَط ظاهر نشود.
وقد الف مفرده در محقق و ریحانی با قلم تعلیمی ده نقطه بوده و نسبت به
محلش زیاده از آنست و در ثلث نزدیک هفت نقطه و در رقاع پنج نقطه باشد.
سروا و مدور بود و نزولش بیائین مستقیم باشد. اگر مدور باشد توقیع است و
سر هردو در یکجا ختم می شود. کاسه واو اگر مانند قاف مقوس و مقعر باشد و
آخرش ببالا صعود کند رقاع است و ثلث نیست و واو مرسل که درون نون نوشته
می شود قصیر و محقق است.

را، نون و یا در محقق طولانی و عمقش کم و در ثلث کوتاه و عمیق است
در ریحانی تعلیق و طمس^{۱۲} وجود دارد. که قریب رقاع است اگر ریحانی باشد
طولی که در هر حرف رعایت می شود در آن بیشتر بوده و از محقق درازتر نوشته
می شود.

سر آخر الحروف (ی) یک دال مقلوب و آخرش نون بیسر است.
برابر قواعد هندسی قرب و بعد حروف از یکدیگر به زیبایی آن موقوف
است، در محقق حروف معینه یعنی حروف چشم باز مطموس العین^{۱۳} نمی شود.
البته در نوشته های گشاده چشم فرق ریحانی و محقق آنست که که در ریحانی
اعراب با قلم خودش گذاشته می شود و اعرابها مفتوح العین است و اعراب محقق با
قلم دیگری گذاشته می شود.

۱۲- طمس - بالفتح و سین مهمله در آخر. ع. ناپدید کردن. لازم است و متعدی و دور
شدن و از بیخ برکندن چیزها، و ناپدید کردن نشان آنها و دورنگریستن و دوری گزیدن و کور کردن
فرهنگ آندراج، ذیل ماده طمس
۱۳- مطموس - بفتح اول و ضمّ ثالث و سین مهمله در آخر، ع. نابینا، مطموس العین: دجال
بدان جهت که یک چشم را نشان ندارد.

فرهنگ آندراج ذیل همان ماده، بشماره ۲ نیز نگاه کنید
در ضمن مطموس یکی از احیاف فن عروض است. نگاه کنید به: المعجم فی معانی اشعار
العجم تألیف شمس قیس رازی، چاپ مدرّس رضوی.

الاصحاح الثاني

قال النبي صلوات الله عليك وسلامه

لا يرى امرؤ من اخيه عبودا فبشر ما عليه

الا ادخله الله تعالى الجنة كتب الحسين

عليك السلام الى عمر رضي الله عنه فانه

اما بعد فانه من حاسب نفسه ربح ومن غفل

عنها خسرت ومن نظرت في العواقب تجاوزت اطلال

لواء ظل ومن حلم غمير ومن خاف امر ومن اعتر

اصبر ومن انصر فمر ومن فمر فاذا زلت فارجع

واذا ندمت فاقنع واذا جهلت فاسئل واذا

غضبت فامسك واعلم ان افضل الاعمال

ما كرمت عليك النفوس قال بعض الحكماء

سافرت الى الصين فقدمت بها فوجدت ملكا

قد اصيب بسمعه فبكى يوما بكاء شديدا

فطأوا بالصرير فقال ما اني لست انكي للبلية

النازلة بي وانكي انكي المظلم يصرخ بالباب

فلا اسمعه ثم نادى في الناس لا يلبس ثوبا احمر

ذکر اعجام و اعراب

همچنانکه در مقدمه گفته شد واضع اعجام عامر نامی از قبیله بولان (طی) است. اما قول دیگر آنست که واضع اعجام بامر حضرت علی بن ابیطالب (ع) ابواسود است و با اینکه چنین گفته شده اما ابواسود واضع اعجام نیست بلکه واضع نحو است و بعضی دیگر باین راه رفته اند که نقطه همراه حروف وضع شده است زیرا حروف بدون نقطه به مناسبت نشانه صوری با همدیگر فرقی ندارند.^{۱۴}

ابن خلکان در ترجمه حجاج از ابواحمد عسگری صاحب کتاب تصحیف روایت می کند که قراء و حفاظ حدود ۴۰ سال یعنی تا زمان عبدالملک مروان به مصاحف حضرت عثمان اکتفا کردند لذا تصحیف و تحریف زیاد شده و در عراق منتشر شد. حجاج برای علاج این درد از کاتبان، وضع نشان و علامات را خواستار شد. با وضع نقطه یعنی با اعجام رفع تصحیف شد و خلاصه با بکار گرفتن اعراب ابهام و التباس از خط رفع شد.^{۱۵}

۱۴- با اینکه استدلال مؤلف منطقی بنظر می رسد با اینهمه شکی نیست که خط های اولیه فاقد نقطه بوده اند چنانکه هنوز نسخه های زیادی از قرآن مجید را در کتابخانه های ایران و ترکیه و جهان داریم که بخط کوفی بدون نقطه است.

۱۵- از اینجا تا دو صفحه دیگر مؤلف چند شعر ترکی و عربی درباره اسامی انواع مختلف خط نقل کرده است و چون همه آن اسامی در صفحات پیش آمده است و تکرار مکررات است از نقل آنها صرف نظر شد.

أَمْ أَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

وَالْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُؤْمِنُونَ

أَمْ أَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

وَالْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُؤْمِنُونَ

أَمْ أَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

شجره سرآمد خطاطان مشهور علی طریق اجمال

حضرت علی ابن ابی طالب (ع)	خیرالدین مرعشی
حسن بصری . ره	شیخ حمد الله
اسحق حمّاد	اوغلی محمد دده
ابراهیم سگزی	اوغلی درویش محمد
احول	حسن اسکداری
محمد بن مقله	خالد ارضرومی
حسن مرزبان	درویش علی
محمد بن اسد	نفس زاده سید
علی بن هلال	صویولجی زاده
عبدالمؤمن	مصطفی ایوبی
سید حیدر	حافظ عثمان
عبدالله صیرفی	یدی قلّه لی امیر
	اکثری قپولی محمد راسم ^{۱۶}
	ابراهیم طاهر

۱۶- قبل از وضع الفبای لاتین برای زبان ترکی معمولاً برای نشان دادن حرف (نون) که قبل یا بعد آن یکی حرکات بلند باشد از حرف (ک) که روی آن سه نقطه می گذاشتند، استفاده می شد و چون در تلفظ فارسی این صدا بدان صورت وجود ندارد ما عین نوشته را آوردیم.

خلاصه رساله سلسله الخطاطين

- ۱- حضرت آدم (ع)
- ۲- حضرت ادریس (ع)
- بعدش هنر کتابت به امت مرحومه منتهی شده است. ۱۷
- ۳- حضرت ابوبکر صدیق (ره)
- ۴- حضرت عمر فاروق
- ۵- حضرت عثمان ذوالنورین (ره)
- ۶- حضرت علی ابن ابیطالب (ره)
- شیوه نگارش خط کوفی قدیم از این بزرگوار است چنانکه سلطان علی مشهدی گوید.
- مرتضی اصل خط کوفی را کرد پیدا و داد نشوونما
- ۷- حضرت امام حسن (ع)
- ۸- حضرت امام حسین (ره)
- ۹- حسن بصری سید التابعین
- ۱۰- شیخ محمد بن اسمعیل بخاری
- ۱۱- قدوة الكتاب ابن مقله
- ۱۲- برادر حسن فصیح ابن مقله
- ۱۳- قبله الكتاب ابن بواب
- ۱۴- جمال الدين ياقوت مستعصمی.

شاگردان بلا واسطه یاقوت

- ۱۵- عبدالله صیرفی راسم نسخ
- ۱۶- عبدالله ارغون محقق محقق
- ۱۷- احمد طیب شاه کاتب ثلث
- ۱۸- مبارکشاه قطب، مظهر توقيع

۱۷- انتساب اولین خطاط به حضرت آدم ابوالبشر (ع) مثل انتساب اولین شعربدان حضرت هیچ معقول بنظر نمی رسد و این کتاب هم یکی از کتابهایی است که چنین ادعائی کرده است.

- ۱۹- مبارکشاه سیوفی ناقد ریحانی
 ۲۰- شیخ احمد سهروردی نامق رقاع
 ۲۱- عبدالله طباخ

اشخاص مشهوری که بشیوه یاقوت نوشته اند

- ۲۲- اسدالله کرمانی
 ۲۳- یحیی رومی
 ۲۴- علی بن یحیی
 ۲۵- شرف الدین بوصیری
 ۲۶- شیخ حمدالله
 ۲۷- مصطفی دده ابن شیخ حمدالله
 ۲۸- استاد عبدالله آماسی
 ۲۹- محیی الدین جلال آماسی
 ۳۰- مولانا جمال آماسی
 ۳۱- مولانا احمد قره حصاری
 ۳۲- شربتجی زاده ابراهیم بروسه وی

مشاهیر ثلث و نسخ نویسان روم

- ۳۳- خیرالدین مرعشی
 ۳۴- درویش محمدابن مصطفی دده
 ۳۵- حسام الدین زرین قلم
 ۳۶- عبدالله قریمی
 ۳۷- استاد امرالله
 ۳۸- رجب روانی
 ۳۹- حسن چلبی غلام قره حصاری

وما كل ذو مشية ولو هم وكان عترة
 الحسين بن علي بن ابي طالب
 فانهما رقب يدك تكريم او مقاجاة
 الحمد لله والصلوة على محمد
 والحمد لله المعروف بابن شيخ
 الحمد لله المعروف بابن شيخ

حمد الله معروف بابن شيخ

الحمد لله المعروف بابن شيخ

شاگردان شیخ حمد اللہ

- ۴۰۔ شکر اللہ خلیفہ داماد شیخ
- ۴۱۔ پیر محمد ولد شکر اللہ
- ۴۲۔ حسن اسکداری
- ۴۳۔ خالد ارضرومی
- ۴۴۔ درویش علی
- ۴۵۔ صویولجی زادہ مصطفیٰ ایوبی
- ۴۶۔ حافظ عثمان
- ۴۷۔ یدی قلہ لی سید عبد اللہ
- ۴۸۔ خواجہ محمد راسم.

شاگردان حسن اسکداری

- ۴۹۔ حافظ محمد
- ۵۰۔ عبد اللہ ابن جزار
- ۵۱۔ استاد رمضان
- ۵۲۔ درویش ابراہیم ابن رمضان
- ۵۳۔ حافظ خلیل
- ۵۴۔ حافظ محرم احمد
- ۵۵۔ توزقوپاران زادہ محمد تلمیذ استاد رمضان
- ۵۶۔ داماد زادہ تلمیذ حافظ سلیمان
- ۵۷۔ ابو عبد اللہ حسن ہاشمی تلمیذ استاد رمضان
- ۵۸۔ خواجہ محمود طوبخانہ وی تلمیذ امام محمد
- ۵۹۔ عمر بن نصوح پاشا تلمیذ امام محمد
- ۶۰۔ کاتب محمد بلغرادی تلمیذ امام محمد
- ۶۱۔ درویش احمد توقادی تلمیذ امام محمد

كتاب المقاناة البيضاء صفة علاجها من الملك

الأزود وشكل الذهب في موهن تلك المنة ويصلح في السكار السرو طاجير النبت الذهب الرشح بالثاوت
 الأجره والذرة والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور
 وزهارة الكبريت وشكل الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور
 ما يرضى من كبريت الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور
 والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور

والإيكة منهم أمانكده فاما حركا على نبتة اللوز من قبلنا وانجنا
 استعملناك وجبت اليك الطمانيد وما وقع الاستعملناك
 فلك أيها الأرخ فالشرب والرايكة ان يجمع القبول ورويح عند القبول
 ويعود بالله من ان يابن والقضبان والله اعلم بالصواب

في افضل الافرث لثابت الحياه وصفت الحيوة وما هو خير
 من الحيوة فاما الحيوة فالرايكة العيش والاضغف الحيوة

الاجزاء والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور
 والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور
 والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور
 والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور والشمس الذهب النور

شفا صفة علاجها من الملك

احمد قره حصارى (موزه آتاتورك)

شاگردان خالد ارضرومی

۶۳- نفس زاده سید اسماعیل و غیره...^{۱۸}

شاگردان درویش علی

۶۴- محمد کاتو

۶۵- عنبر ابن محمد

۶۶- خواجه عمر معلم دارالضرب تلمیذ محمد کاتو

۶۷- خواجه محمد رسام تلمیذ محمد کاتو

۶۸- مصطفی پاشا تلمیذ محمد کاتو

۶۹- چاوش زاده سیدعلی تلمیذ درویش علی

۷۰- آغا قپولی قوجه اسماعیل تلمیذ درویش علی

۷۱- مصطفی خطاط

۷۲- محمد نجیب حفید صویولجی زاده تلمیذ شیخ اسماعیل

۷۳- انباری زاده امام درویش علی تلمیذ شیخ اسماعیل

۷۴- حسین حلبی تلمیذ امام درویش علی.

۷۵- اسمعیل زهدی تلمیذ امام درویش علی

۷۶- کاتب زاده مصطفی بن عبدالرحیم آقسرائی (تعلیق نویس)

۷۷- یحیی حافظ تلمیذ حسین حلبی

۷۸- چورکجی زاده ابوالبرکات محمد

۷۹- کتانی زاده خواجه علی و غیره...

۱۸- در اصل کتاب هم (صفحه ۳۲) از شماره ۶۱ به ۶۳ گذشته و شماره ۶۲ جا مانده است ما برای حفظ امانت و اینکه ترتیب شماره‌ها برای مراجعه کنندگان اصل کتاب بهم نخورد بهمان نحو درج کردیم.

شاگردان مصطفیٰ ایوبی

- ۸۰۔ خواجہ زادہ استاد محمد
۸۱۔ چابی زادہ عبداللہ شریک استاد محمد
۸۲۔ امام جامع ملا عشقی یوسف

شاگردان حافظ عثمان

- ۸۳۔ بربرزادہ حافظ محمد
۸۴۔ امام جامع سنجاقدار شاگرد حافظ محمد
۸۵۔ کوکب حافظ محمد شاگرد حافظ محمد
۸۶۔ محمد گریدی شاگرد حافظ محمد
۸۷۔ یوسف مجدی شاگرد حافظ محمد
۸۸۔ یوسف رومی شاگرد حافظ محمد
۸۹۔ ہمت زادہ شیخ عبداللہ شاگرد حافظ محمد

شاگردان سید الخطاطین پدی قلعہ ای

- ۹۰۔ سید عبدالحلیم
۹۱۔ خواجہ عمر ابن دلاور
۹۲۔ شکرزادہ سید محمد
۹۳۔ مصطفیٰ راحم
۹۴۔ خواجہ ابراہیم نامق
۹۵۔ ابراہیم ددہ قادری

شاگردان خواجہ راسم

- ۹۶۔ شارح شفا حاجی ابراہیم حنیف
۹۷۔ رئیس منجمین قلمیذ استاد خلیل
۹۸۔ مستحبتی زادہ تلیمذ استاد احمد

۹۹- احمد حفظی

۱۰۰- ابراهیم طاهر بن مصطفی

هنگام نقل و ترجمه حال این افراد به ارقام هندسی مندرج در کنار اسمشان

اشاره خواهد شد.

خط کوفی

نسبت خط موسوم به کوفی به آن شهر بمناسبت زیاد نوشته شدن آن در آن شهر است وگرنه هنگام وضع آن، از آبادی شهر کوفه اثری نبود. بعد از بنای شهر کوفه بزرگان و اعیان حیره و شام و مکه در آنجا جمع آمدند و ضمن کوشش برای ترقی علوم و فنون موجب پیشرفت خط و کتابت نیز شدند. گویا در اول نوشتن با قلم نبوده، بلکه آلات و ادوات هندسی و نقاشی این خط را ترسیم کرده و این اسم را بر آن اطلاق کردند و احتمال دارد که خط منسوب بکوفه همین خط باشد و بقولی حضرت امام علی (ع) در این امر مباشرت و اهتمام فرموده اند چنانکه مولانا سلطانعلی مشهدی در منظومه اش گوید:

مرتضی اصل خط کوفی را کرد پیدا و داد نشوونما
در هر حال اگر حضرت علی (ع) واضع خط کوفی هم نباشد در نوشتن آن
ید طولای قدرت معجزنمایی داشتند و در ترکیب و ترتیب حروف و اتصال و انفصال
آنها کرامت بخرج داده اند. مخصوصاً وضع کاف کوفی بسیط بر ایشان چنان ملکه
بوده و رسوخ داشته اند که هر چه کاف نوشته اند اگر بوسیله پرگار اندازه بگیریم از
نظر کوتاهی و بلندی و گشادی و تنگی ذره ای با هم فرق ندارند و اگر گفته شود که
متانت و لطافت خط از حد وضع بشری خارج است کاملاً بجاست. تا سال ۳۱۶
دست خط شریفشان نمونه و سرمشق کاتبان جهان بود و حسن خط و جودت کتابت
فرزندان ارجمندش حضرات حسنین نیز شایسته بیان است.

خلفای سه گانه

در بین سایر اصحاب گرامی نیز صاحبان خط (علی قدر مرتبتهم) موجود بودند. کیفیت مصاحف هفتگانه، نوشته حضرت عثمان در متون تواریخ ضبط شده است. کتابت حضرت عبدالله عمر نیز مشهور است.

مروان بن حکم ابن ابی العباس، عم زاده حضرت عثمان همراه او در مکتب تعلیم حسن خط گرفت و در خلافتش (خلافت عثمان - مترجم) در خدمت کاتبی بوده و باعث فتنه عثمانیه این شخص است وفاتش سال ۶۵ است.

معاویه ابن ابی سفیان

کاتبان نبوی بودن امویہ امری واقعی و لکن کاتب وحی بودنشان محل اختلاف است و حضرت رسالت ماب جمله: «القی الدواة و حرّف القلم و انصب الباء و فرق السین و لا تعور المیم و احسن الله و مد الرحمن و جود الرحیم» (مرکبش را بدرخشان و قلم را به حرف بیاور. باء را بچسبان، سین را جدا بنویس و میم را عریان مکن. کلمه الله را زیبا بنویس و رحمن را با مد و رحیم را به بهترین شکل بنویس (منظور نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم است) را خطاب به ایشان فرموده اند. در سال ۶۰ وفات یافته است.^{۱۹}

عبدالملک مروان: در زمان او دواوین به زبان عربی تحویل و نقش درهم و دینار هم بعربی تبدیل شد^{۲۰} جلوتر از آن نقش دینار خط رومی و نقش درهم بخط

۱۹- من در موزه «توپ قاپوسرای» استانبول، بخش آثار نبوی، قرآن منتسب به عثمان را که گویا لکه موجود بر صفحه ای از آن خون سر عثمان باشد، دیده ام ولی چون هیچگونه سندی برای صحت این انتساب بدست ندارم از قبول یا رد این ادعا باید خودداری کنم. و علاوه باید گفت که بتصریح قرآن کریم حضرت رسول (ص) نوشتن نمی دانستند و این دستور در زیبایی خط نمی تواند فرمایش آن حضرت باشد (۲)

۲۰- در مورد این مسئله، مؤلف با اشاره ای کوتاه، گذشته است ولی چون یک مسئله بزرگ تاریخ ما ایرانیان است، اصل موضوع و کم و کیف آن بقلم تاریخ نگار بزرگ شادروان عباس اقبال آشتیانی نقل می شود:





عربی و فارسی بود. این قضیه در سال ۷۲ اتفاق افتاد. ابن خلکان در حق او گفته

«از زمان خلیفه ثانی تا عصر عبدالملک بن مروان اموی (۲۴ - ۸۶ هجری) و حکومت حجاج بن یوسف، عامل او بر عراقین، دواوین یعنی دفاتر مالیہ و جمع و خرج ممالک اسلامی در دست غیرعرب (ایرانیها، و شامیها و مصریها) بوده و اهل هر ولایتی دیوان خود را بزبان و خط خویش می نوشتند از جمله: دیوان عراق در دست ایرانیها بود و بزبان پهلوی نوشته می شد. این دیوان را در عصر حجاج، شخصی اداره می کرد معروف با زادن فرخ و دبیری داشت بنام صالح بن عبدالرحمن که پدر او را مسلمین از سیستان به اسیری آورده بودند. صالح چون پیش حجاج منزلتی نداشت و زبردست زادن فرخ می زیست از مقام خود راضی نبود روزی به زادن فرخ گفت:

چون تو واسطه مابین من و امیری هستی، می بینم نه امیر مرا پست می شمارد و امید نیست که ترقی یابم و بمنزلی عالیتر برسم و بر تو تقدم جویم.

زادن فرخ گفت: هرگز این خیال را در خاطر خطور مده و بدان که او بمن محتاجتر است تا من بدو، زیرا غیر از من کسی را نخواهد یافت که کار دیوان را کفایت کند صالح گفت: من کفایت این کار را می توانم و اگر بخواهی آنرا بر عری نیز تحویل می کنم. زادن گفت: سطری چند تحویل کن تا ببینم.

صالح تحویل کرد زادن را این امر گران آمد و او را امر به تمارض داد، لیکن خود او در فتنه ابن الاشعث - در سال ۸۲ هجری - از میان رفت. حجاج بعد از کشته شدن زادن فرخ، صالح را جانشین او کرد و چون از گفتگوی صالح و زادن فرخ در باب نقل دیوان از پهلوری به عربی اطلاع یافته بود، او را بتحویل دیوان به عربی وادار نمود مردانشاه، پسر زادن فرخ پیش صالح آمد و خواست بوسیله طرح مشکلات او را از این عمل خائنانه باز دارد. لیکن بانصراف خاطر او قادر نیامد آخر از سوز دل او را مخاطب ساخته گفت:

— خداوند ریشه ات را از دنیا قطع کند که ریشه زبان فارسی را قطع کردی!

یک نفر دیگر از ایرانیها حاضر شد که صد هزار درهم به صالح بدهد و صالح بجز خود در تحویل دیوان نزد حجاج اقرار آورد. اما صالح زیر بار نرفت و دیوان را بر عری نقل نمود.

عبدالملک، مقارن همین اوقات، مسکوکات اسلامی را هم که تا این عصر روی آنها پهلوی و فارسی نوشته می شد امر داد بر عری نوشتند و حجاج را وادار کردند که بوسیله خارج کردن پهلوی رومی ها از کارها بنفوذ عجمها خاتمه دهد. حجاج هم اطاعت کرد و راه موافقت رفت.

چنانکه دیده می شود این عمل خائنانه صالح، ریشه زبان فارسی را که تا آن عصر (سال ۸۲) بواسطه سعی جماعتی ایرانی با حس مانده بود قطع کرد و آخرین آثار خط پهلوی که یادگار عصر ساسانی بود بدست ناپاک او قطع و پاک شد.

مجله بهار، نگارش یوسف اعتصام الملک، مجلد دوم، طبع ثانی اسفند ۱۳۲۱ صفحه ۳۴۹-۳۵۰

است: و لم یکن فی زمانه من یکتب المنسوب مثله وفاق فیہ الأوائل و الاواخر به تقدّم عند الخلیفه» (در زمان او کسی مثل او منسوب نمی نوشت و او بر خطاطان پیش از خود و بعد از خود تفوق پیدا کرده است و بهمین مناسبت در نزد خلیفه تقرّب پیدا کرد.)

حسن بصری: سید تابعین خط بصری را خیلی زیبا نوشته، اما نسبت نقل خط به او گویا از یک اشتباه لفظی پیش آمده است زیرا ناقل خط کلاً محتمل است که حسن فصیح دوست ابن مقله است.

خطاطان قدیم

اسحق بن حماد (بغدادی): در اوائل خلفای عباسی در خدمت منصور و مهدی مشهور آفاق شده است. خودش ضمن نوشتن خط جلیل و طوماری، شاگردانش مقدار زیادی از خطوط موزونه اصلی را اختراع کرده اند. و در زمان هاشمی ها در ترقی خط نوظهور عراقی کوششها کرده اند و شخصی بنام ضحاک با او دوست بوده است و فاشش ۱۵۴ است.

ابراهیم سگری: سجستانی (= سیستانی - مترجم) بوده و با برادرش یوسف مجاز ابن حماد بوده اند. خودش بسال ۲۰۰ و برادرش یوسف بسال ۲۱۰ فوت کرده اند. این شخص خط جلیلی را خیلی ظریف کرده و قلم ثلث و ثلثین را اختراع کرده است.

استاد احول سگری: اول از اسحق بن حماد تقلید کرده و بعد از روی ابراهیم سگری نوشته است.

در زمان مأمون خلیفه درباره رسوم و قوانین کتابت به بحث و تحقیق شروع کرد و درباره اصول و قوانین خط رساله های مفصلی نوشت.

از قلم ثلث و ثلثین قلم نصف و از قلم ثلث قلم خفیف ثلث را استنباط کرده و خطی بنام مسلسل - که تمام حروف مربوط و متصل اند - و خط بسیار زیبای غبار حلیه را نوشت و همچنین خطوط دیگری بنام مؤامرات و قصص و جوانحی را نوشت.

فضل بن سهل وزیر مأمون از خط او خوشش آمد و امر کرد که کتابت مثل اصول او نوشته شود و خط دیگری احداث کرد که آن را ریاسی گویند و گویا توقیع همانست.

اسحق ابن ابراهیم تمیمی: کنیه اش ابوالحسن است و بعد از احول ظهور کرده است معلّم فرزندان مقتدر بالله شده است. درباره خط بنام «تحفه وامق» رساله ای نوشت و او وحید و فرید زمان خویش بود.

محمد ابن اسماعیل بخاری: صاحب صحیح و یکی از اصحاب کتب ششگانه حدیث است در خوش نویسی با دو دست راست و چپ می نوشت وفاتش ۲۵۰ است.

ناقل حقیقی

(۱۱) ابو عبدالله محمد ابن حسین ابن مقله: در اوایل قرن چهارم با کمال شهرت ظهور کرده و آنچه از خط کوفی باقی مانده بود همه اش به خط نسخ منسوب به عراق تبدیل کرد نامبرده ضمن مشق گرفتن از استاد احول لقب امام خطاطین گرفته است.

ابن مقله در اوایل امر در سرزمین فارس والی شده و در اوج اشتهار از طرف وزیر به هر سه خلیفه (مقتدر، قاهر، رضی) ضمن مصادره اموال با شکنجه بدنی دستگیر شد و چون دشمنی با ابن رائق — وزیر رضی بالله — را آغاز کرد دستش بریده شد و بزندان افتاد راضی بالله از این امر پشیمان شده امر بمداوایش داد. بیماریش آغاز شد و با اینهمه قلم را به بازوبسته و می نوشت. و ضمناً اندیشه وزارت هم داشت. ابن رائق این نکته را دریافت و فرمان قتل و زندانی ابد بودنش را گرفت و عاقبت در حالی که زندانی بود بسال ۳۲۸ درگذشت.

خلاصه سه بار وزارت یافت و سه بار به جهاد رفت و سه بار مغضوب شده و اموالش مصادره شده و سه بار: اول در زندان، بعد در خانه خودش و عاقبت در گورستان دفن شد.

در زمان وزارتش در جوانمردی بیهمتا و در خیرات و مبرات یکتا بوده و از

خلفا جوایز و صلوات بی اندازه گرفت و اکثر آنها را بین فقرا تقسیم کرد.
خطوطش را اغلب در مقام احسان و نفقه به محتاجان اکرام می کرد با
اینهمه بعد از وفاتش ورقی از خطوطش هزاران بار به هزار و ششصد دینار فروخته شد
و دبدبه و حشمت او را تا آن زمان کسی ندیده و نشنیده بود.

از جمله باغی شبیه فرودس برین داشت که بانواع اشجار و نهال پیراسته و
باقسام شکوفه و ریاحین آراسته بود و پر از انواع اشجار و انواع حیوانات کوهی و
دشتی بود و مملو از پرندگان آبی و خاکی بود و در درختستانی از باغ بلبل و قمری و
طاووس لانه داشتند و برای آشیانه مرغان شبکه ای از ابریشم تعبیه کرده بودند و
انجا گوزن و غزال و آهوان رنگارنگ و گور و درندگان دست آموز زیاد پیدا می شد
که هیچ کاتب و محاسبی نمی توانست از عهده حساب و کتاب آنها برآید روزی
باغبانی مژده آورد که یک مرغ صحرایی با یک مرغ دریایی جمع آمده و تخم
گذاشته است و از این بابت هزار دینار مژده گانی گرفت.

ابن مقله علاوه از هنر خط در خصوص فصاحت و بلاغت نیز بی نظیر بود
راضی بالله از طبیبی که برای معالجه دست بریده او فرستاده بود اول حال پسرش را
جو یا شد و بعد از اطمینان از صحت حال او گفت: چگونه دست مبارکی که
خدمت خلفا کرده و دو بار قرآن نوشته مثل دست دزدان نقب زن بریده شد؟ و آنگاه
های های گریه کرد و بدیهه این بیت گفت:

بیت

اذا مامات بعضک فابک بعضاً فان البعض من بعض قریب.
وقتی قسمتی از وجود تو مرد و از بین رفت بر بقیه دیگر گریه کن زیرا که آن قسمت
دیگر هم به اولی نزدیک است.

نظم

ما سئمت الحیاة ولكن توثقت بایمانهم فبانتم یمنی [۱]
بهت دینی لهم بدنیای حتی حرمونی دنیا هم بعد دینی
لیس بعد الیمین لذة عیش یا حیاتی بانتم یمنی فبینی [۲]
از زندگی ملول نشدم، اما اینقدر هست که به عهدهای آن اطمینان پیدا کردم دست

من جدا شد دینم را بخاطر دنیایم به آنها فروختم تا جائیکه از همین دنیایم نیز مرا بعد از دست دادن دین محروم کرده اند.

بعد از جدا شدن دست راست گوئی دیگر لذتی ندارد این زندگانی، ای زندگانی بدان که دست من جدا شد تو هم از من جدا شو.
این قطعه هم بدو منسوب است:

قطعه

وقالوا العزل للوزراء حیض لحاه الله من امر بغیض

ولکن الامیر ابا علی من اللآتی یثن من المحیض

و گفته اند که وزیران را حیض دیدنشان همان معزول شدنشان است. خدا لعنت کند بآن وزیری که کارهای دشمنی آوری انجام داده است.

اما امیر بوعلی از آن کسانی است که حتی از حائض بودن هم یائسه شده است.

در زندان به خاطر دوستان و بخاطریکی از شاگردانش (محمد بن اسماعیل) این بیت را نوشت:

صدیقک من رعاک عند شدیدة و کلّ تراه فی الرّخاء مراعیاً [۳]
دوست حقیقی تو کسی است که بهنگام شدت تو را نگهداری کند و همه بهنگام فراوانی دوست تو خواهند بود.

ابوعبید بگری این بیت را در حق او گفته است:

خط ابن مقله من رعاہ مقلته ردّت جوارحه لو اصبحت مقله

و خط ابن مقله برای کسی که چشم خود را مراعات کند تمام اعضای او را به او باز می دهد و چنان زنده می کند که گوئی همه اعضایش نقش چشم را بازی بر او کرده اند.

خلاصه ابداع اصول و اختراع هندسه خط و تناسب حروف و ضبط قواعد خط به او منسوب است. کسانی که خواستار تفصیل بیشتری باشند به کتب مفصل تر مراجعه کنند این قطعه که متضمن اسم اوست زیبا سروده شده است.

سبق الدمع فی المسیر المطایا اذ روی من احبّ عنه بقله

و اجاد السطور فی الصفحه الخدّ و لم لا یجید و هو ابن مقله [۴]

سیل اشک در روانی خود از اشتران سبک سیر سبقت گرفته است چرا که این سیل اشک اندکی از ماجرای محبوب را روایت می کند و این روانی اشک در صفحه رخسار من آنچنان سطرهایی پدید آورد که گویا ابن مقله بخط زیبای خود نگاشته است (بعبارت دیگر: شگفت نیست چنین خطی زیرا كذلك بدست ابن مقله نوشته شده است.)

كذلك

تسلسل دمعی فوق خدی اسطرا و لاعجب و هو ابن مقله فی الورا

شیخ سعدی

گر ابن مقله دگر بار در جهان چنانکه دعوی معجز کند بسحر مبین
به آب زر نتواند کشید چون توالف بسیم حل ننگارد بسان ثغر توسین^{۲۱}
ابوعبدالله حسن ابن مقله فصیح: برادر ابن مقله وزیر است. این نیز مثل برادرش از
استاد احوال مشق گرفته بود. بگفته تاریخ تمیمی در خط جودت بر برادرش غالب
آمد و چنانکه نوشته اند ناقل اول حسن بصری نبوده است بلکه این شخص است.
وفاتش ده سال بعد از فوت برادرش بسال ۳۳۸ بوده است.

حسن بن عبدالله مرزبان: در بغداد به سیرافی مشهور است و در نحو و آداب
تالیفات معتبری دارد. پدرش مجوسی بوده و اسمش بهزاد بوده است اما مسلمان شده
و از ابن مقله تملذ کرده است در هر فنی صاحب کمال بوده و در مدت پنجاه سال
که مفتی شهرش بوده حتی یکبار خطائی از او دیده نشده است در حدود صدسالگی
بسال ۳۶۸ وفات یافت.

شمس العمالی قابوس و شمگیر: از ملوک جرجانیه و پایتختش گرگان بود و
حسن خط را از حسن مرزبان تحصیل کرده است. صاحب اسماعیل ابن عباد در

۲۱- این دو بیت در ضمن قصیده ای در ستایش صاحب دیوان با مطلع

تبارک الله از آن نقشبند ماء مهین که نقش روی تو بستست چشم وزلف و جبین
آمده است. در این بیت مورد استناد «ثغر» به معنی دندان پیشین است. نگاه کنید به: کلیات شیخ
سعدی، با مقابله نسخه تصحیح شده استاد عبدالعظیم قریب، انتشارات جاویدان صفحه ۴۷۹.

لطافت خط او گفته است:

هذا خط قابوس ام جناح طاووس یعنی: این خط قابوس است یا پر طاووس؟
متنبی این بیت را در حق او گفته است:

فی خطه من کل قلب شهودة حتی کان مداده الالهواء
در خط او از هر دلی عشق و شهوتی برمی خیزد تو گوئی که قلم فرودگاه تمام
عشقهاست.

حدود سال چهارصد در همان شهر وفات یافت. این قطعه از اوست:

قل للذی بصروف الدهر عیرنا هل عاند الدهر الأمن له خطر [۵]
اما تری البحر تعلو فوقه جیف وتستقر باقصی قعره الدرر
ففی السماء نجوم مالها عدد ولیس یکسف الا الشمس والقمر
به آن کسی که در حوادث روزگار بر ما عیب جوئی و حرف گیری کرده است بگو
که آیا روزگار جز به اشخاص که صاحب بزرگی هستند معاندت نشان می دهد. آیا
دریا را نمی بینی که فقط جیفه ها بر روی آن شنا می کنند؟ لکن در و گوهر در
ژرفای آن مستقر می شود؟

در آسمان اخترانی است که شماری بر آنها متصور نیست اما در آن میان فقط ماه و مهر
است که کسوف می کنند.

اسماعیل بن حماد جوهری: افتخار الاشراف صاحب صحاح اللغة، در حسن
خط نظیر ابن مقله شمرده می شد. بقول سیوطی خط آنها از همدیگر فرقی نداشت.
بعد از تحصیل علوم و فنون از نیشابور هجرت کرده و در اطراف و اکناف عالم
سیاحت کرده است و بعد از جمع آوری مواد اساسی لغتنامه ای که نوشته — بشهر
خود بازگشته است در آنجا علاوه بر تدوین لغتنامه چند جلد مصحف شریف نیز
نوشته و بیادگار گذاشت این قطعه از اوست:

لو کان لی بد من الناس قطعت حبل الناس بالیاس

العزفی العزله لکنه لا بد الناس من الناس [۶]

هرگاه من چاره و وسیله ای داشتم که از مردم بگریزم رشته پیوند خود را با یأس از
ناس می بریدم. عزت در عزلت است اما مردم را از مردم بی نیازی نیست.

ابراهیم ابن هلال صابی: با اینکه مشرک بود کاتب سلطان عزالدوله بختیار بود و ملک نامبرده هر چه برای اسلام ابرام کرد او امتناع نمود با اینهمه شاعر و حافظ قرآن و صائم بودنش را در رمضان در جراید تصریح کرده اند در کتابی بنام التاجی که شامل احوال آل بویه است و او مأموراً و مسجوناً آنرا تصنیف کرده در طبقات حکما ذکر شده است در حسن خط مشار بالبنان بود وفاتش در ۳۸۴ بود.

محمد ابن اسماعیل بغدادی: خط و نحو و لغت و سایر علوم ادبی را کلاً از ابن مقله تعلیم گرفته است این موضوع در کتاب نجوم زاهره تصریح شده است. بی‌تی را که ابن مقله در زندان سروده مربوط به این شخص است. یکسال بعد از استادش درگذشت.

عبدالله محمد ابن اسد بزّاز: در بغداد بدنیا آمده. در اوائل از محمد ابن مقله و بعد از حسن مرزبان تعلیم گرفته و استاد چندین طلبه بوده است. در زمان او حسن خط منحصر به او بوده وفاتش بسال ۳۷۵ بود.

محمد ابن سمسمانی: شیرازی است. پدرش کنجد فروش بوده و بدین جهت سمسمانی گفته شده است^{۲۲} شاید بالواسطه از محمد بن مقله تعلیم گرفته است. مشهور آنست که در زمان او کاتبی قریب به او پیدا نمی‌شود و با ابوالحسن علی بن عبدالله بن الفقار سمسمانی هم مشق بود و او برابر این بوده است.

ابوالحسن علاء الدین علی ابن بواب

در اول پیرو محمد بن اسد و در اواخر پیرو خط محمد ابن سمسمانی

۲۲- سمس بالکسر، کنجد سمسه یکی. سماسم [به فتح اول و کسر چهارم] جمع و آن لزج است و مفسده معده و دهن و مصلح آن شهد است و اگر هضم شود فربه سازد. و شستن موی با آب طبیخ برگ آن دراز و نیکو گرداند و بری آنرا جلیهنگ نامند. فعل آن قریب فعل خریق است و گاهی مفلوج را از نصف درهم خوراند پس بهتر می‌کند و در یک درهم خطر است و نیز سمس دانه گشنیز و ماری است و ریگ توده است و این تصحیف مفتوح نیست و سمس بالضم و الکسر مورچه سرخ، سمسه یکی. سماسم [بفتح اول و کسر چهارم] جمع و مرد سبک. فرهنگ آندارج، ماده سمس.

شاگرد او بوده است بعد خطوط ابن مقله را جمع آوری و طریق او را تهذیب و تقنیح کرده و خط هزار بار حسن صورت یافته است و بدرجۀ جودت و بداعت رسیده است. حتی او را ناقل نیز گویند چنانکه سلطان علی مشهدی گوید:

آنکه واضح بوضع این بابست ابن مقله است و ابن بوابست استاد خوشنویسان متقدم و متأخر است. پدرش در زمان آل بویه دربان بوده و بهمین جهت ملقب به ابن بواب است. و فقیه و حافظ قرآن بود. بتعریف و تحسین و تسکین خط خدمت شایانی کرده است. خط ریحان و محقق را او احداث کرده است و شصت و چهار مصحف شریف نوشته است. این بیت را در تعزیه او گفته اند:

استشعر الكتاب فقدك سابقا فقضت بضحة ذلك الايام
ولذاك سودت الدواة كانه اسفا عليك وشقت الاقلام [۷]

تمام نویسندگان و کتاب از قدیم فقدان ترا احساس کرده بودند که بصحّت این احساس خود روزگار صحه گذاشته است. و بهمین سبب است که مرکب سیاه شده است و از تأسف فقدان تو سر قلم شکافته است.

قصیده رائیه مشارالیه چون جامع لوازم کتابت است جهت انتفاع ارباب استعداد با ترجمه آن در اینجا ذکر می گردد.

شرح قصیده رائیه ابن بواب

يا من يرید اجادة التحرير و یروم حسن الخط و التصویر
ای آنکه اراده خوش نویسی و قصد حسن خط داری.

ان کان عزمک فی الكتابة صادقا فارغب الی مولاک فی التیسیر
اگر عزم تو در امر کتابت صادق است در امر تسهیل از جناب حق توفیق طلب.

اعدد من الاقلام کل مثقف صلب یصوغ صناعة التحرير
هموار قلمی را که زیاد سخت و هموار باشد آماده کن تا صنعت تحریر چنانکه باید آماده گردد.

و اذا عمدت لبرئته فتوخه عند القیاس باوسط التقدير

وقتی اراده کردی قلم را بتراشی قلمی را که طول و عرضش معتدل باشد انتخاب کن و حد وسط را فرومگذار

انظر اليه طرفيه فاجعل برئه من جانب التدقيق و التحصير
بقلم نگاه کن از آن طرفی که ظریف و باریک باشد بتراش

و الشقّ وسطه لیبقی برئه من جانبیه مشاکل التّقدير
در شکافتن قلم وسط را انتخاب کن تا نسبت شکاف بطرفین مساوی باشد

حتّی اذا اتقنت ذلك کله اتقان طلب بالمراد خبير
باید آنچنانکه ذهن طالبی واقف بروح کلام است نقش مرام علی وجه الاتقان نوشته شود.

فاصرف لامر القظ عزمک کله فالقظ فيه جملة التدبير

تمام عزم توبه جانب قظ قلم باشد چنانکه قظ قلم از اهمّ شرایط است^{۲۳}

فاکسبه بعد القظ بالمعصارکی ينأى عن التشعيث و التغيير

بعد از قظ قلم پشت آنرا بخاک بمال تا چرک و چربی آن محو گردد و مرکب را خوب بگیرد.

لا تطمعن انى ابوح بسره انى اضن بسره المستور

به کشف راز مکتوم قظ طمع مکن که من اینرا بیهوده بگویم گویم بلکه در افشای این راز من بخل می ورزم.

لکن جملة ما اقول بانه ما بين تحريف الى تدوير

در این باب آنچه قابل ذکر است بطور خلاصه اینکه قظ نه زیاده منحرف و نه زیاده مستقیم بلکه متوسط باید باشد.

و الق دواتک بالدخان مذبرا بالخل او بالحصرم المعصور

لیقه را با دوده در دوات بگزار آنگاه با سرکه یا آبغوره قاطی کن

واضف اليه مغرة قد صولت مع اصفر الزرنیخ و الکافور

هرگاه منظور تلوین مرکب باشد کمی زرنیخ و کافور را باید امتزاج کنی

۲۳- درباره واژه «قظ» به حواشی شماره ۱۱ نگاه کنید.

حتى اذا ما خمرت فاعمد الى الروق النقي الناعم المخبور
وقتی تخمیر مرکب پایان رسید کاغذ تهیه کن و کاغذ کاملاً نرم و ناعم و نقی
اختیار کن.

ثم اجعل التمثيل دابك صابرا ما ادرك المأمول مثل صبور
چون اینکارها انجام شد بخط استاد مداوم نظر کن و به جبر نفس و رنج و مشقت
صبر کن که با صبر ز غوره حلوا سازند.

ابداً به في اللوح منتضياً له عزمأ تجرده من التشمير

در امرار قلم بلوح مشق ثابت قدم باش و با عزم جزم دامن همت بالا زن
لا تخجلن من الردى تخطه في اول التمثيل و التسطير
در آغاز مشق مگو که خطم زیبا نیست و جخالت مکش که باعث فتور عزم تو باشد.

فالا مریصعب ثم يرجع هنيئاً ولرب سهل جاء بعد عسير

آغاز هر امری مشکل و بعد خوب می شود. آخر هر سختی آسانی است^{۲۴}.
حتى اذا ادركت ما اقلته اصبححت دب مسره و حبور
به طلب کمال اقدام کن، وقتی به مطلوب خود رسیدی شادی فراوانی ترا حاصل آید
و پاداش خود بازیابی.

فاشكر الهك و اتبع رضوانه ان الا له يحب كل شكور

به مناسبت نائل شدن به مراد شکر خدای را بجای آور که خدای تعالی شکرگذاران
را دوست دارد.

وارغب لكفك ان تخط بنانها خيراً تخلفه بدار غرور
دست و قلم را از تحریر مفاصد نگه دار و در این دار غرور چیزی بیاد گار بگذار که
باعث نام نیک گردد.

فجميع فعل المرء يلقاه غدا عند التقا كتابة المنشور

زیرا در فردای قیامت جریده اعمال انسان ارائه می گردد و هرکس آنچه را انجام

۲۴- صد درصد ناظر است به: فان مع العسر يسراً. فان مع العسر يسراً. ۶ و ۵/۹۴ قرآن کریم،

داده می بیند.

ابن بواب در سال ۴۱۳ در بغداد وفات یافته و در کنار آرامگاه احمد بن حنبل بخاک سپرده شد.

دیوان سلامه ابن الجندل را از روی نسخه ای که یاقوت مستعصمی برای یوسف شاه هروی نوشته، بسال ۴۰۸ رونویس کرده است که در کتابخانه ایاصوفیا استانبول به همراه کلمات مرتضوی ضمن مجموعه ای موجود است که زیارت آن واجب است.

محمد بن موسی بن علی الشافعی: مشهور به ابن بصیص است. در دقایق حسن خط ید طولایی داشته است. قصیده ابن بواب را شرح کرده و در اوائلش فوایدی را بیان کرده است و حتی تصریح دارد که ابن مقله وزیر بوده و اختراع و ابتدا و نقل خط کوفی از اوست.

ابوالفضل خازن: شاگرد دینوری و ابن هلال بود. خط رقاع و توقیع را ایجاد کرده و بنوشتن نسخ مقامات حریص بود. نسخ زیادی از آن نوشته است در سن ۸۵ بسال ۵۱۸ وفات یافت و مشهور است پانصد قرآن نوشته است این ابیات به او منسوب است.

من یستقم یحرم مناه و من یرغ
انظر الی الالف استقام ففاته
یختص بالاسعاف و التمکین
عجم ففاز به اعوجاج النون

هرکس راه مستقیم پیش گیرد از آرزوی خود محروم می ماند و هرکس بترسد و شهامت نداشته باشد به مقصود و مرام خود می رسد در این زمانه. باورنداری به الف نگاه کن چون مستقیم براه است عجم او را از بین برده است اما نون کج و معوج را خوب می تواند تلفظ کند.

ایضاً

البر و الاحسان ضاعاً عنده کالراء ضاعت فی لسان الالغ
بر و نیکوکاری در نزد او ضایع مانده است مثل حرف (راء) که در زبان الالغ (= کسی که نمی تواند راء بگوید) ضایع شده است.

بنا به قول ابن خلکان وفاتش ۵۴۲ و مدفنش در بغداد است.

زینب شهدة: ست الدار بنت احمد الفرج الابری دینوری از زنان کاتبه و عالمه و فاضله بود.

مهیار ابن مرزویه دیلمی: ابوالحسن شاعر مشهوری است. مجوسی (= زرتشتی- مترجم) بوده بارشاد شریف رضی مسلمان شده است. لکن در تشیع غلو کرده و باصحاب تعرض کرده است. ابن برهان به او گفته: پسر من تو در جهنم تغییر مکان داده ای در نجوم زاهره تصریح شده است که بلاواسطه از ابن بواب مشق گرفته است در ۴۲۸ در گذشته است.

خواجه ابوالعال: بقول بعضی ها واضح تعلیق است. ذکرش قبلاً گذشت.
عبدالرحمن ابن علی ابن محمد البکری: محدث کامل ابوالفرج جمال الدین ابن الجوزی بغدادی است^{۲۵} و در نجوم زاهره مصرح است که نسب او با شانزده

۲۵- سعدی در حکایتی از باب دوم گلستان (در اخلاق درویشان) از ابن جوزی چنان یاد می کند که گویی استاد او بوده است:
«چندان که مرا شیخ اجل ابوالفرج بن جوزی، رحمة الله علیه، ترک سماع فرمودمی و بخلوت و عزلت اشارت کردی عنفوان شبایم غالب آمدی و هوا و هوس طالب، ناچار بخلاف رأی مربی قدمی برفتمی» گلستان، باب دوم، چاپ قریب
به تصریح این کتاب و ریحانة الادب سال وفات ابن جوزی ۵۹۷ هجری قمری است و باجماع تذکره نویسان تولد سعدی در ۶۰۶ بوده است بنابراین بهنگام تولد سعدی ۹ سال از وفات ابن جوزی می گذشته است بنابراین سعدی نمی تواند محضر او را درک کند. و باید قبول کرد که این حکایت هم از تخیلات شاعرانه سعدی است و البته تاریخ تألیف گلستان و بوستان هم که حدود ۵۰ سالگی سعدی انجام گرفته است این نظر را تأیید می کند.
در تاریخ تألیف بوستان می فرماید:

ز ششصد فزون بود پنججاه و پنج که پر در شد این نامبردار گنج

و سال بعد گلستان را می آفریند:

در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنججاه و شش بود.

اگر در گلستان طرف خطاب خودش باشد:

ایکه پنججاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز عمر دریابی

در هنگام تألیف گلستان ۵۰ ساله بوده است و عقل هم حکم می کند که چنین باشد زیرا از مرد

واسطه به محمد ابن ابی بکر می رسد. حسن خط را بالواسطه از ابن بواب گرفته و سرعت قلم موفق شده است و بقول نجوم زاهره تعداد جزوه هایی که کتابت کرده برای هر روز عمرش نه جزوه می رسد از تراشه قلمهایی که برای نوشتن احادیث نبوی تراشیده در روز وفاتش برای غسل آب گرم کردند و قدری هم اضافه مانده است.

در بغداد بین اهل سنت و شیعه مخاصمه افتاده و در اثنای وعظ از او پرسیده اند از مرتضی و صدیق (حضرت علی و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما) کدام افضلند؟ بظرافت و تعبیر حکیمانه جواب داده است (من کانت ابنه تحته = آنکه دخترش در تحت اطاعت اوست) و از در عقب منبر پائین آمده است. در سن هشتاد و نه سالگی بسال ۵۹۷ فوت کرده است.

عبدالمومن: ابن صفی الدین اصفهانی استاد موسیقی شناس، مجاز از ابن بواب است و از خط او تقلید کرده و استاد استادان شده بود. وفاتش ۶۴۶ است. امین الدین یاقوت موصلی: بعلت انتساب به ملکشاه سلجوقی ملکی نامیده شده است بشهر موصل رفته از ابن دهان نحوی تحصیل علم کرد. با حسن خطی چون بواب بعلت میل زیاد نسخ زیادی از صحاح جوهری را نوشت و آثار زیادی بشیوه یاقوت مستعصمی از او بنظر رسیده است. بسال ۶۰۰ وفات یافته است.

جوانی کمتر از ۵۰ سال عمر آفریدن بوستان و گلستان محال بنظر می رسد.

بهرحال چون ابن جوزی از افراد فوق العاده مهم است و مؤلف خیلی مختصر از شرح حال او را نوشته است برای آن گروه از خوانندگان عزیز که علاقمند به مطالعه بیشتری هستند توصیه می شود به جلد ۷ از ریحانة الادب تألیف میرزا محمدعلی مدرس ذیل ماده ابن الجوزی عبدالرحمن مراجعه نمایند.

در اینجا اضافه می نماید که حکمیت ابن جوزی را درباره حضرت علی و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما صاحب کتاب فوق الذکر بدو صورت نقل کرده است ۱- افضلهما من بنه فی بینه (یعنی فاضل ترین و برترین آندو کسی است که از دختران او در خانه اوست) ۲- من کانت بنه فی تحته (کسی است که دخترش در تحت اطاعت اوست).

می دانیم که دختر پیامبر اسلام حضرت فاطمه سلام الله علیها در خانه مولا علی و همسر گرانقدر آن حضرت بود. از این جمله هردو گروه (شیعه و سنی) گمان کرده اند که ابن جوزی جانب آنها را گرفته است. باز هم برای توضیح بیشتر بکتاب فوق الذکر مراجعه شود.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

كُنْتُ بِأَفْوَتْ

أَمْسَتْ عَصِي وَنَسْتُكَ لِي

وَتَمَانِينَ وَتَانِي حَامِدًا لِلَّهِ تَعَالَى

بِعَدْوِ صِلِكَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مہذب الدین یاقوت بن عبداللہ رومی: این یکی خطاطی سوا از معارف سائره
بوده است و در ۶۳۶ وفات کرده است.

مخفی نماند کہ یاقوت شہاب الدین صاحب معجم البلدان در ردیف
خطاطان بہ حساب آمدہ و حموی است و تفصیل حالش در ابن خلکان مسطور است.
ولی عجمی: مجاز امین الدین یاقوت ملکی ورقیب و همسر یاقوت
مستعصمی است بقول محمد ابہری وفاتش بسال ۶۱۸ است. و عقیف از شاگردان
اوست.

یاقوت مستعصمی: (۱۴) — حدود ششصد سال از ہجرت می گذشت کہ
سرآمد خطاطان جهان یاقوت مستعصمی ظهور کرد. یاقوت خدمتکار مستعصم خلیفہ
عباسی شدہ و با کوشش شبانہ روزی و مشق از روی قطعات ابن بواب خط را در
زیبائی پیایہ اعلا رسانیدہ لقب جمال الدین گرفت. بقول بعضی ہا تمشق او از
عبدالمومن اصفہانی و زینت شدہ بودہ و از نوشتہ ہای ولی عجمی ہم مشق کردہ
است. اوایل با قلم جزم منی نوشت بعد قلم را محرف قظ زد و قلم جدیدی را برای
خط اختراع کرد کہ الی الابد فرسودہ نخواہد شد. لقب خطاط قبل از ابن بواب باین
دادہ شد و این لقب دلیل کافی بر مہارت اوست.

از حسن اتفاق زمان اباقآن یکی ہم آنست کہ در آن عہد چہار مرد بی نظیر
و بی بدیل ظهور کردہ اند.

اولی خواجہ نصیرالدین طوسی حکیم بیہمتا

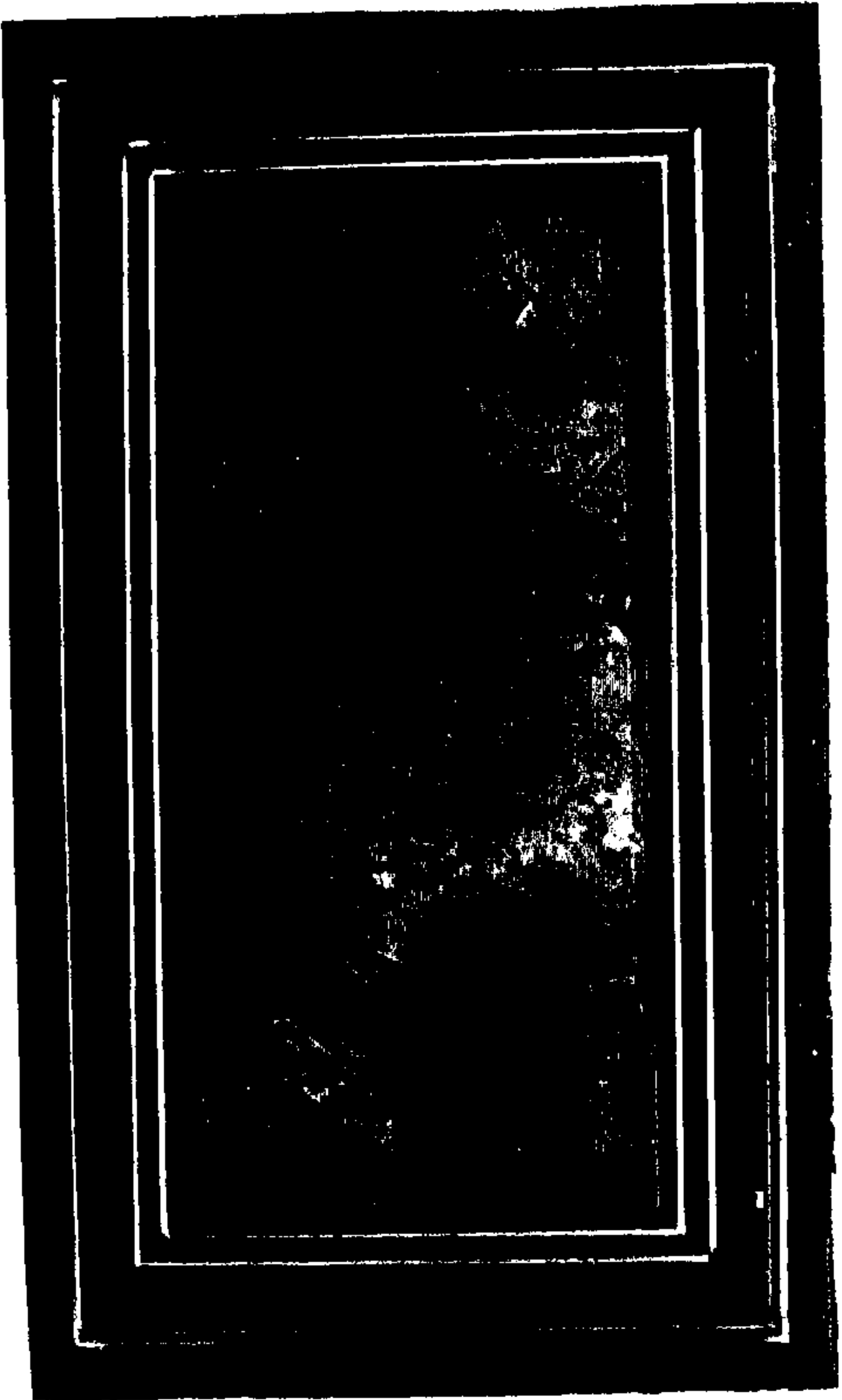
دومی شمس الدین جوینی منشی و دبیر یکتا

سومی عبدالمومن موسیقی دان تمام دورانها

چہارمی یاقوت خطاط خامہ ران

خطاطی کہ آثارش بقدر یاقوت باشد دیدہ نشدہ است مشہور است کہ ہزار
ویک مصحف بیادگار گذاشت (واللہ اعلم) در شہر استانبول مصحف کبیری
بتاریخ ۵۸۴ در آرامگاہ سلطان سلیم، و قرآن بی نظیری در ایاصوفیہ بتاریخ ۶۵۴ و در
آرامگاہ حمیدیہ قرآن دیگری از او بتاریخ ۶۶۲ موجود است.

وقتی شفای ابن سینا را در یک جلد نوشتہ و بہ محمد طقلق پادشاہ



هندوستان هدیه کرده دویست هزار مثقال طلا پاداش گرفته است.

بعنوان حماسه خودش گوید:

ارونی مرشدا فی الخط مثلی و من احیی الکتابة فی البلاد

فلا فی الشرق لی ضدّ یضاهی ولا فی الغرب من یتبع اجتهادی

به من نشان دهید که مثل من چه کسی در دنیای خط مرشد بوده است و بگوئید چه کسی که کتابت در بلاد زنده کرد. نه در شرق می تواند با من برابری کند و نه در غرب می تواند بدرجه اجتهاد من برسد.

این قطعه هم از اوست:

ولی فرس تجری بمیدان فضة تجرّ اذ یالا کلون الخنابس

فیرکبها یوم العریک ثلثه محّجلة یمشی کمشی العرایس

من اسبی دارم که حرکت می کند در میدانی از نقره و دامن کشان می رود مانند رنگ خنابس در میدان نبرد و معرکه سه زیبای حجله نشین بر آن سوار می شود و حرکت می کند و مانند عروسان راه می سپارد.

این قطعه هم از منظومات اوست.

وقد ابدعت خطا لم تنله سرات بنی الفرات ولا ابن مقله

فان کانت خطوط الناس عینا فخطی فی عیون الخط مقله

من خطی را ابداع کرده ام که حتی قوم بنی فرات و نه ابن مقله هم بدان نرسیدند هرگاه خط های مردم چشم می داشت خط من در آن چشمان بمنزله سیاهی بود.

شیخ عبدالقادر گیلانی او را بینهایت معزز و محترم داشته و فرموده است:

ان فی یده سرّ من اسرار الله (در دست او سری از اسرار خداست).

معلوم می شود که سبب تحصیل بضاعت و تکمیل براءت مولانا یاقوت

به بست التفات و عنایت مستعصم خلیفه بوده است دلیل این مدعا آنست که یاقوت

هرقدر در خدمت مستعصم کوشید همانقدر قرب و منزلت یافت و چنان قربتی را هیچ

وزیر بهیچ پادشاه نیافته بود. هوس ازدیاد عطایای خلیفه و مورد توجه بودن

شاگردانش پیش خلیفه موجب شده بود که روزی نباشد که خطی به خلیفه تقدیم

نکند و ماهی نبوده است که از خلیفه اکرامی دریافت نکند و با اینهمه خلیفه هر

وقتی از خط ابن بواب تعریف می کرد.

یاقوت برای اینکه این مدح گوئی را از دهان خلیفه بگیرد روزی دو کتیبه نوشت در یکی امضای خود و در دیگری امضای ابن بواب را گذاشت و بحضور خلیفه رفت. خلیفه که از این لطف حيله خبر نداشت بر طبق عادت خط ابن بواب را بر خط یاقوت ترجیح نهاد. یاقوت زمین ادب بوسید و گفت: سپاس بخداوند متعال که خلیفه زمان خط این ناتوان را لایق مدح دیدند. خلیفه وقتی این تدبیر را فهمید مدت زمان درازی از دلنوازی و تحسین از خودداری کرده و او را نفرین کرد. بعد از آن خط یاقوت رو بانحطاط نهاده و پیشرفت نکرد از آنجا معلوم است که باعث ترقی هر چیزی تشویق و ترغیب است:

فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گوی

در یکی از کتب عربی دیده شده است:

أول من نقل الخط الكوفي الى الطريق العراقيه ابن مقله، ثم جاء ابن البواب وزاد في تعريف الخط وأبدعه ثم جاء ياقوت المستعصي الخطاط واكمله وادرج في هذا البيت جميع قوانينه.

بیت

اصول و ترکیب و گراس نسبة صعود و عشمیر نزول و ارسال

یاقوت در ۸۰ سالگی در بغداد رحلت کرد و در میان لباسی که خودش با

خطوط و الواح آراسته بود مدفون گردید. در تاریخ فوت او گفته شده است.

یاقوت جمال دین شه اهل هنر در صبح خمیس سادس شهر صفر

در سبعة و ستین بود و ستمانه کز دار فنا باخترت کرد سفر

یعنی در سحرگاه روز پنجشنبه ششم صفر سال ۶۶۷ هـ. ق.

بعضی ها نوشته اند که صد و هشتاد سال عمر کرده است که کلاً محل

اعتماد نیست. بقول مستقیم زاده پنج سوره از قرآنی را که در ۵۵۱ نوشته دیده شده

است در این صورت ۱۸۰ سال زندگی کردن او وزینب مشهوره تلمذ کردن او

می تواند محل اعتماد باشد.

شاگردان یاقوت

مشهورترین شاگردان یاقوت را قطب الدین یزدی در رساله قطبیه ۶ نفر نوشته و با خودش آنها را استادان هفتگانه شمرده است.

۱- مولانا عبدالله ارغنون

۲- ناصرالدین متطبب

۳- مبارکشاه قطب

۴- مولانا یوسف خراسانی

۵- میر حیدر گنده نویس

۶- شیخ احمد سهروردی

مستقیم زاده در رساله: «سلسله الخطاطین» اینها را شمرده است.

۱- عبدالله صیرفی راسم نسخ

۲- عبدالله ارغون محقق محقق

۳- یحیی صوفی کاتب ثلث

۴- مبارکشاه قطب مظهر توفیق

۵- مبارکشاه سیوفی ناقد ریحانی

۶- شیخ احمد سهروردی ناقد رقاء

فقط یحیی صوفی است که حقیقتاً شاگرد بلاواسطه یاقوت نبوده و محتمل است که پیر محمد صوفی باشد.

بعضی ها احمد شاه، طیب و نصرالله طبیب قندهاری بغدادی، و حاجی محمد بند دوز سیستانی و شیخ عبداسحق سبزواری را هم اضافه کرده اند. شرح حال اینها اجمالاً بیان می شود.

عبدالله ارغون: (۲۶) ترک بودن مادر و عرب بودن پدر سبب اطلاق این لقب براوست مدقق قلم محقق و سایر اقلام بود بیست و نه قرآن نوشته و ۷۴۴ وفات کرده است.

ناصرالدین متطبب: بغدادی است. با خدمت طبابت به یاقوت مستعصمی انتساب یافت. قلم محقق را با همکاری ابن بصیص تنقیح کرده است و احتمال دارد که نامش حکیم نصر قندهاری بغدادی باشد. بیست و پنج قرآن نوشته و سی سال بعد از استادش درگذشته است.

مبارکشاه قطب: ۱۸- که مبارکشاه اول و قدس نیز گفته می شود. به مصداق مصراع:

۲۶- مؤلف در ضبط تاریخ فوت صاحب تذکره اشتباه کرده است.

مبارک الاسم عزیز اللقب

مرکز دائره حال و قطب مدار کمال بود. در ۷۱۱ وفات یافته است. چهل و چهار مصحف شریف نوشته است.

مولانا یوسف خراسانی: هروی است. «کتبه شاه یوسف» امضاء می کند از مشهورترین شاگردان یاقوت است. با استادش در یک سال درگذشته است. هنروری کامل و فاضل بود. «کلمات مرتضویه» که در سال ۶۶۸ بنقل از خط یاقوت نوشته است در کتابخانه ایاصوفیه موجود است. در کنار کلمات مزبور، قصیده ابن جندل — شاعر عرب — بخط ابن هلال دیده می شود. تاریخ کتابتش ۴۰۸ و حقیقتاً شایسته زیارت است.

میرحیدر گنده نویس: یعنی جلی نویس، خطوط متنوع، خاصه قلم جلی را بحد ملکه کامله مشق کرده است. در حق او گفته اند:

مصراع

بخط او ننویسد کسی مگر یاقوت

تاریخ وفاتش ۷۲۶ است.

شیخ احمد سهروردی: ۲۰ — در نسخ جلی — جلیل القدر بود، سی و سه قرآن نوشته است. مصحفی که بسال ۷۱۸ نوشته به کتابخانه ایاصوفیه وقف شده است اگرچه مشهور است که احمد سهروردی شاگرد یاقوت است و در زمان خودش معادل او شمرده شده، اما وقتی مولانا به حج می رفت به شهرزوره که سهروردی متمکن بود می آید و در کنار مکتب او مسکون می گزیند. وقتی قطع اقدام شاگردان او را می بیند می گوید که: استاد شما کاتبی فنا ناپذیر است اما اعتراض می کند که تعجب آور است که قلمش به جزم خدمت می کند ولی قط محرف نرده است. یکی از شاگردان هوشیار این نکته را بسمع استاد می رساند. سهروردی بعد از اندکی تحیر می گوید: کسی که بخط من ایراد کند جز یاقوت نمی تواند باشد و بلا تأخیر به مکتب آمده و از علائم مسموعه می یابد که آن شخص یاقوت است. قطع قلم و نزاکت رقم و اصول آنرا، همان روز از او می آموزد. بدین سبب شاگرد یاقوت شمرده می شود.

عبدالله صیرفی: ۱۵- شیرازی است- انیس و جلیس میرحیدر گنده نویس بوده و با تعلیماتش خط نفیس را تحصیل کرده است. آندو بطریقه تلاحق افکار، تصرف، و انتقاداتی دارند که حسن خط با تعریف و تعجیم آنان مزین شده است. وفاتش ۷۴۲ است و سی و شش قرآن نوشته است.

یحیی صوفی: ۱۷- از عبدالله صیرفی مشق کرده است؛ این یحیی همان یحیی مشهور در ممالک روم نیست. یحیی رومی کتیبه های سوره فاتحه را در پرده پنجره های خارجی جامع محمدخان فاتح و در داخل کتیبه ای که روبروی دریای سفید است، نوشته است.

در سال ۸۸۲ وفات کرده است. بنابر این نمی تواند شاگرد بلاواسطه یاقوت باشد.

مبارکشاه سیوفی: ۱۹- استادی فرزانه و خدید ذهن و جامع سیف و قلم و در خط ریحانی یگانه بود. در چند غزوه ای اظهار شمشیرزنی کرده است. و عبارت «مبارکشاه سیوفی» تاریخ رحلت اوست. سیوفی یکی از محلات تابع نیشابور است. احمد طیب شاه: ۱۷- ماوراءالنهری است. با قلم خودش برای هر خطی وضع اعراب کرده است. و اوست که شاهد حسن خط را بها و بهجت بخشیده است.

در سال ۶۱۱ وفات کرده است. بعضی او را ابراهیم شاه طیب گفته اند. نصرالله طیب: اصلش از قندهار و ساکن بغداد است. باقی احوال او معلوم نیست.

حاجی محمد بنددوز: سیستانی است. صد و بیست و چهار قرآن نوشته است. باقی احوال او مورد تحقیق قرار نگرفته است.

پیرمحمد صوفی: بخاری است. چهل و چهار قرآن نوشته است. قرآنی که بسال ۸۲۹ نوشته دیده شده است. خطش از خط یاقوت هم بسی زیباتر است. شیخ عبداسحق: سبزواری است. پنجاه و پنج قرآن نوشته است. برای سایر احوالات او به ابن خلکان مراجعه شود.

خِي لَا تَقْبَلُ مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلًا لِكُلِّ وَاحِدٍ

وَفِي صِيَالِهِمَا تِلْكَ آيَاتُ الْكُرْآنِ الَّتِي نُنزِّلُهَا عَلَيْكَ لَعَلَّ لَكَ تَحْفَظُهَا وَتُذَكِّرُهَا لِقَوْمٍ عَالَمِينَ
أَنْ تَقْرَأَ فِيهَا بِحَمْدِ اللَّهِ الَّذِي هَدَى لِنُورٍ مُبِينٍ

قوله خي لا تقبل منكم الا قليل لكل واحد
قوله في صيالهها تلك آيات القرآن التي
ننزلها عليك لعل لك تحفظها وتذكرها
لقوم عالمين

قال زرر حمر وعنه اولاده اي اولادك آتت اليك فقال
ارحمهم في الارب واخرهم من العار وانظر مسمى اللفظة العباد
والله لله ولا آخر وطاهر واطمأن وصله عا بعد وابد القابرت
وكتب العنبر الى الله عن الله في ست وثمان و آتت بمقام حشر الابدان

قوله في صيالهها تلك آيات القرآن التي
ننزلها عليك لعل لك تحفظها وتذكرها
لقوم عالمين

عَالَمِينَ فِي الذِّكْرِ الْيَسْرِ وَالْعَسْرِ وَكَانَ وَكُلُّكُمْ

مِنْكُمْ الضَّالُّونَ مَجْرُونَ

ثلث و نسخ نویسان مشهور ایرانی

ابراهیم میرزا ابن شاهرخ: از نسل امیر تیمور گورکانی است. مشارالیه از شاگردان مشرف الدین علی یزدی است و ظفرنامه تیموری بنام او نوشته شده است. ۲۷ در خطوط ششگانه بیهمتا بود. شیوه یاقوت مستعصمی را تقلید کرده و از او پیشی گرفت و آثار زیادی بنام او منتشر ساخت. روزی کتیبه ای از او را به همراه نوشته ای از یاقوت ببازار بردند. عقل کسی احتمال خلاف نداده و بقیمت جواهراتی بوزن کتیبه بود بفروش رفت. وفاتش سال ۸۳۴ است. در شیراز آثارش در بناها زیاد بوده است فقط با زلزله های پی در پی شکسته شده و فقط چند تا قابل رؤیت است (این قضیه در حق بایسنقر میرزا هم گفته شده است).

احمد رومی: از خطاطان کتابخانه بایسنقری بوده و اغلب با اعیان و کبار انیس و جلیس بود.

سلطان احمد بن شیخ اویس: در خطوط متنوعه شاگرد پدرش بود، نقاش و

۲۷- ظفرنامه تاریخ مفصل تیمور است. در دو جلد از ولایت تا وفات آن حکمران (۸۰۷) مؤلف آن شرف الدین علی یزدی از ادبا و شعرای اوایل دوره تیمور وفات یافت و عمده شهرت او در زمان شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰) بود. به سال ۸۵۸ در موطن خود یزد وفات یافت یک قسمت مطالب ظفرنامه از یک تاریخ دیگر مسمی به همین اسم تألیف نظام الدین شامی است که معاصر تیمور بود و در (۸۰۴) فرمان تألیف آن را از خود تیمور یافت چنانکه در مقدمه ظفرنامه شامی هم مذکور است هر دو ظفرنامه نسبت بکتابی مانند تاریخ و صاف بفارسی ساده و خالی از زواید و عبارات متکلف انشاء شده.

نقل از تاریخ ادبیات - تألیف دکتر رضازاده شفق صفحه ۳۳۲-۳۳۱

مذهب و کمانکش و موسیقی شناس و خطاط کامل و صاحب تألیف و فاضل بود. در واقعه تیمور همراه سربازان پریشان بسوی مصر گریخته و بدان دولت علیه پناهنده شد و باز به بغداد برگشت در سال ۸۱۲ بدست قرا یوسف ترکمان مقتول شد.

احمد بن فضل الله ماوراء النهری: در خط هلالانه؛ برگزیده است. در آرامگاه مراد پاشا مصحفی از او موجود است وفاتش ۶۲۴ است.

احمد بن خواجه یحیی: به سبک زاده مشهور است. وفاتش ۹۰۸ است مولانا احمد نیریزی: از نسخ نویسان عجمی متأخر و صاحب شیوه خاصی است، چنانکه میرعماد در تعلیق یکتاست اینهم در نسخ بی نظیر است، کسی باندازه او کلام قدیم (قرآن) ننوشته است. تنها شصت هزار تومان پول ایرانی برای اجرت کتابت قرآن دریافت کرده است که در ایران برای یک خطاط مبلغ هنگفتی است. خط نسخ ایرانی بنام او ختم شده است.

ادریس بتلیسی: علاوه بر ثلث و نسخ در تعلیق هم ماهر است. مؤلف تاریخ هشت بهشت است. در نظم و نثر نهایت قادر بود. کتیبه سردرب جامع قوجه مصطفی اثر طبع و قلم اوست. در سال ۹۱۱ وفات یافت. خط را در ایران تحصیل کرده بود.

پسرش ابوالفضل در حرمسرای سلاطین صفویه غربیت یافته و صاحب تاریخ اکراد و مختصر هشت بهشت است. در استانبول دفتر دار بوده و همانجا وفات یافت، آرامگاهش در حوالی «جامع دفتر دار» که خود بنا کرده بود. واقع است.

اسدالله کرمانی: ۲۲- شاگرد شیخ محمد کرمانی و استاد قره حصار است وفاتش ۸۹۳ است.

در کتابخانه ای در ایاصوفیه استانبول مصحفی موقوف، بخط او وجود دارد. در صفحات اولیه اش لوحه ای مذهب وجود دارد و این قطعه (ماده تاریخ) در آن درج است.

از آن روزی که این مصحف نوشتم بجز دو حزب و عشر و خمس و آیات
بفال سعد از روی معانی بتاریخش نوشتم تلک آیات
سلطان بایسنقر: فرزند و ولیعهد تیمور بود اما نتوانست سلطنت کند. منجمین

به او گفته بودند که بیشتر از چهل سال زندگی نخواهد کرد. بهمین مناسبت شب و روز خود را در باغ مشهور هرات موسوم به باغ سفید در مستی و مخموری گذرانید و بسن سی و پنج سالگی، در سال ۸۳۷ وفات یافت^{۲۸}

بروایت تذکره دولتشاهی، چهل خطاط مشهور در کتابخانه او، شب و روز مشغول کتابت بوده اند. خطاطی، زرافشانی، وصالی، تذهیب، و تصویر و سایر مطالب مربوط به هنر کتابت از آن تاریخ به بعد رونق گرفت. در هیچ عصری هنر خط و قلم آنقدر رونق نیافته است و در هیچ اوان و زمانی آنقدر کتب و نسخ نفیسه و بدیعه نوشته نشده بود. در هر کتابخانه استانبول حداقل یک کتاب از نوشته های آن عصر موجود است. از نسخی که بامر او نوشته شده و شایان زیارت است نسخه ترجمه فرج بعد الشدة و نزهة الارواح حسینی است که در کتابخانه جامع محفوظ است.^{۲۹}

تبصره

در نظر ایرانیها چهار کس در چهار خط بی مانند هستند: در ثلث بایسنقر میرزا، در تعلیق میرعماد، در نسخ میرزا احمد نیریزی، در شکسته درویش عبدالمجید طالقانی. این بیت زاده طبع آن شاهزاده است.

گدای کوی او شد بایسنقر گدای کوی خوبان پادشاهست.

سیف الدین نقاش در مرثیه او ترجیع بندی گفته است که هر مصراع اول

۲۸- اعتماد مغول ها به نجوم و تأثیر گردش افلاک در سرنوشت انسانها، جای تأمل و تحقیق است و بموجب تواریخ در دوران حکومت آنها بیشترین کتابهای علم نجوم تألیف شده و رصدخانه های بزرگی چون رصدخانه الغ بیگی در سمرقند و رصدخانه مراغه تأسیس شده است و این خبر مؤلف نیز شاهد دیگری بر این ادعا است. برای مطالعه بیشتر به تواریخ و تذکره های آن دوره مراجعه شود.

۲۹- فرج بعد از شدت چندبار ترجمه شده و آخرین با مقابله و تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی از سوی بنیاد فرهنگ ایران چاپ و منتشر شده است.

نسخه اساس در این چاپ نسخه مربوط به کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و از ۹ نسخه دیگر نام برده و مشخصات آنها را آورده است و اتما از این نسخه نامی در میان نیست و جا دارد که کتابخانه مرکزی دانشگاه از این نسخه هم میکروفیلمی تهیه و بگنجینه های موجود بیفزاید.

تاریخ ولادت و هر مصرع ثانی تاریخ وفات اوست. آرامگاهش در مدرسه گوهرشاد مشهد رضوی است. چنانکه بایسنقر میرزا در خط و کتابت یکتا بود برادرش الغ بیگ در هندسه بیهمتا است در حق آنها گفته شده است.

چون الغ بیگی بعلم هندسه یافت نتوان در هزاران مدرسه

خلاصه در هیچ دور و زمانی چون عهد بایسنقر میرزا، علم و هنر آنقدر رونق نگرفته است و اهل علم و هنر آنقدر عزیز و ارجمند بحساب نیامده اند. بند دیگری از احوالاتش در تذکره تعلیق نویسان ذکر خواهد شد.

جمال الدین حسین فخار: شیرازی است۔ کلمات مرتضویه را که در سال ۹۷۰ نوشته است زیارت کرده ام الحق که قدرت قلم و نظافت و نزاکت رقمش جای حرف ندارد.

حسین ابن عمر ابن ابی بکر: شرقی است. مصحفی را که بسال ۸۶۷ نوشته است شیوه یاقوت را دارد و وقف رحله بند پیشگاه محراب ایاصوفیه است.

غیاث الدین خلیلی: اصفهانی است. شاه طهماسب (صفوی) او را مأمور ساخت مصحف شریفی جهت هدیه به سلطان مراد خان (عثمانی) بنویسد. در سال ۹۸۳ آنرا به پایان برد و اکرام فراوانی یافت. مصحف مزبور وقف آرامگاه ابویوب انصاری بوده و بزیبائی بیش از حدی موصوف است و چهلمین مصحف او در آرامگاه صدراعظم مرادپاشا محفوظ است. همچنان در همانجا مصحف دیگری است که تاریخ کتابت آن معلوم و سال ۶۰۷ است ولی اسم کاتب مجهول است و این کتاب واجب الزیارة است.

محمد رضای امامی: اصفهانی است. از جلی نویسان زمان صفویه است. خط او در اغلب اماکن متبرکه و عمارات پادشاهی اصفهان موجود است. بسال ۱۸۷۰ وفات کرده است.^{۳۰}

۳۰- عین عبارت مؤلف چنین است: «بیک سکزیوز یتمش ده وفات ایشمدر» یعنی بسال ۱۸۷۰ وفات یافته است. در این صورت حتی اگر رقم را سال میلادی حساب کنیم باز بعصر صفویه نمی خورد و صددرصد اشتباه است. از نامبرده کتیبه های مختلف در اصفهان موجود است که نزدیکترین تاریخ ۱۰۴۰ قمری است. (احوال و آثار خوشنویسان - جلد چهارم صفحه ۱۵۸)

الْمَدِينَةِ وَالْمَدِينَةِ
وَأَنَّ اللَّهَ مَعُ الْمُحْسِنِينَ

وَعِنْدَ فَاذٍ مَرْتَبَةٌ مَعْرُوفَةٌ بِمَا وَجَّهَ إِلَى مَرْتَبَةِ الْوَاصِلِينَ

وَقَالَ اللَّهُ

لَا

شمس بایسنقری: به دستگاہ بایسنقر منسوب است. با خطی یاقوتانہ بنوشتن دواوین شعرا مأمور بود و شہزادہ مزبور مرید او بہ حساب می آمد.

میرشیخ کرمانی: در ثلث و نسخ استاد اسداللہ کرمانی و در تعلیق سرحلقۃ اہل زمان بود. تعلیق را از روی مرحوم میرعلی می نوشت. فرزندش شیخ محیی الدین است کہ در ثلث و نسخ از پدر و در تعلیق از میرسید احمد مشہدی مأذون بود.

مولانا محمد صالح: از خوشنویسان قزوینی دورہ شاہ سلیمان صفوی است. در اماکن مقدسہ و عتبات عالیات آثار فراوانی دارد گویا فرزند میر ابوتراب اصفہانی است.

صدرابن بایزید فارسی: خراسانی است بہ سیاق خیرالدین مرغشی می نویسد. ہشتمین مصحف خود را با قلم ثلث در سال ۹۰۹ تمام کردہ است و بین السطور با قلم سرخ معنای تحت الفظی و وجوہ قرائت را با خط نسخ نوشتہ است و در ہوامش تفسیر تمامی را نوشتہ است و در آخر مصحف صنایعی را کہ ضمن کتابت بکار گرفتہ در رسالہ ای جمع آورده است. تمام اسامی جلالی (نام خدا) را با طلا نوشتہ است و حالا وقف کتابخانہ ایاصوفیہ است.

ظہیر کبیر: اردبیلی است۔ سلطان سلیم ہنگام فتح تبریز او را ہمراہ شاہ قاسم بہ روم آورده است. در انواع قلم استاد و مثل قاضی زادہ مشہور بود. مترجم تاریخ ابن خلکان بفارسی ہمین شخص است در سال ۹۳۱ وفات یافت. در ادبیات و سایر علوم و فنون بینظیر بود.

عبدالباقی تبریزی: شاگرد علا بیگ و ملقب بہ دانشمند است. در بغداد متوطن و در مولوی خانہ ساکن و انیس مصطفی ددہ بود. در مراتب علم و فضل ماهر و در شعر و انشاء کامل و حسن او در ہمہ جا ظاہر بود این بیت از اشعار اوست.

بود کلام تو ثبتم بہ صفحہ صفحہ دل

بہ سینہ ام دل صد پارہ مصحف بغلی است

اینہم از اوست:

اہل دل کسی زپی سلطنت و جاہ رود

کیست کز تخت فرود آید و در چاہ رود

چون شاه عباس اشتهار او را در ثلث و نسخ و نستعلیق شنید حسین چلبی را فرستاد و از او خواست که کتابهای مسجد جامع را بنویسد اما نامبرده خودداری کرد. ولی بعد از فتح قندهار شاه، خواه ناخواه او را به اصفهان آورد و خطوط گنبد بزرگ و صفحه مقابل قبله و طاق درب مسجد از اوست.

از قطعات دانشمند نامبرده دو قطعه را که محتویاتی لطیف و پرمعنی دارند اینجا نقل می کنیم.

قطعه اول در حکایت

در قصه شنیدیم کز این بیش بزرگی	یک بدره زر داد بیک بیت فلانی
ما هم به طمع پیش بزرگان زمانه	بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی رنج و نشد حاصل ازین کار	جز خوردن خونی و بجز کردن جانی
گر تربیت اینست بسا کاهل سخن را	دل تافته گردد چو تنور از پی نانی
عنقا و کرم هر دو یکی دان که از ایشان	جز نام نیابند بتحقیق و نشانی
ای اهل هنر قصه همین است که گفتم	هان تا نفروشید یقینی بگمانی

قطعه دوم در شکایت

صاحباً عید آمد و ما را مهتا هیچ نیست
جامه در بر فوطه بر سر کفش در پا هیچ نیست
شال و مندیله و قبا و کفش در بازار هست
قیمتش بسیار کردم پول پیدا هیچ نیست
کردم از پوشیدنی قطع نظر اما چه سود
خوردنی در خانه ما غیر سرما هیچ نیست
سفره اعلا و دون از نان و از حلوا پر است
پیش ما غیر از کتاب نان و حلوا هیچ نیست^{۳۱}

۳۱- «نان و حلوا» رساله ای از شیخ بهاء الدین عالمی مشهور به شیخ بهائی است.

گرچه در بازار رنگارنگ انگور است لیک
 در کف اطفال ما جز ریش بابا هیچ نیست
 حال خدمتکار و نوکر را چه گویم در لباس
 جز زمین و آسمان در زیر و بالا هیچ نیست
 اینهمه بگذار و حرف قرض خواهانرا شنو
 وجه قرض اما بجز امروز و فردا هیچ نیست
 جزویی قرض از کسی کردم طلب گفتا به چشم
 تا قیامت صبر کن زیرا که حالا هیچ نیست
 از ره طبع آزمائی چند بیٹی گفته شد
 ورنه ما را جز خدا از کس تمنا هیچ نیست

عبدالحی خطاط: نیشابوری است، از شاگردان عبدالله طباطبائی است. در چپ نویسی مجاز مولانا سیمی است. مصاحفی که نوشته در اماکن مقدسه فراوان است. سید عبدالقادر ابن سید عبدالوهاب: خراسانی است و از کتاب تیمور لنگ و اعجوبه روزگار بود. در جامع سلطان سلیم مصحف کبیری از او موجود است که تزیین و تذهیب آن با هزار طلا بزحمت فراهم گردید^{۳۲} شیوه اش یاقوتانه اما بیعدیل است. مصحف کبیر دیگر از او به «ینی جامع» وقف شده است. اول و آخر مصحف نامبرده علاوه بر الواح و تزیین صفحات، صفحاتی که سرآغاز جزوه است خیلی مکلفانه مذهب و مصنع است. در هر صفحه سه سطر با ثلث بسیار زیبا و بقیه با نسخ خوش تراز نوشته شده است. شکی نیست که شایان زیارت است.

خواجه عبدالقادر گوینده: در حبیب السیر مذکور است که نامبرده در انواع فضایل به مهارت کامل رسیده و کسی در علم ادوار و موسیقی نمی تواند با او لاف برابری بزند در شعر و انشاء و خط بینهایت ماهر شده در کتیبه های بقاع متبرکه که ید بیضا نشان داده است در اوایل عمر به خدمت سلطان احمد جلایر تقرب جسته و بعد

۳۲- منظور از هزار طلا، سکه های طلائی عثمانی است که در زمان مؤلف (۱۳۰۵ هـ. ق.) در آن سرزمین رایج بوده است ارزش برابری آنها امروز نمی توان تعیین کرد.

از فوت او در سلک ندمای میرانشاه داخل شد. چون امیر تیمور قصد هلاکت ندمای میرانشاه را داشت خواجه فراری شد و بعد از چند سالی در لباس درویشی در حول و حوش بارگاه تیموری پدیدار شد چون چشمش به امیر تیمور افتاد خوف و هراس بر وجودش استیلا یافت و از ترس شروع به تلاوت قرآن کرد امیر تیمور لبخندی زد و این مصراع را خواند:

مصراع

ابدال ز بیم چنگ بر مصحف زد

و دوباره او را مظهر احترام و احسان فرموده و بعد از وفات صاحبقران (تیمور) زندگی را در خدمت شاه سلطان شاهرخ بگذرانید.

عبدالله آشپز: گرچه بعضی ها او را شاگرد بلاواسطه یاقوت به حساب آورده اند اما اگر به تاریخ وفاتش توجه شود نمی تواند بلاواسطه باشد. بهر حال چون در مطبخ استاد طبّاحی می کرد لقب طبّاح گرفته است. در دیار ایران او را ثانی یاقوت می شمارند و حقیقتاً سزاوار است. در حسن شیوه کتابت و اتصال حروف نظیری ندارد.

مشارالیه به صفت قناعت و حسن اخلاق معروف است. در شهر هرات در تحصیل خط و ربط برامثال و اقران فائق آمد و بعد از اینکه شهرت خط او در آفاق پخش شد به هندوستان سفر کرد در آنجا در مدح وزیر اعظم لغزی در باره قلم سروده که حقیقتاً شایان شنیدن است. چند بیت از آن انتخاب کرده ایم.

لغز قلم

چیست آنمرغی که ناساید زمانی از نفیر
شخصش اندوده به زرو فرقتش آلوده بقیر
با تنی باریک و از افعال او دولت سمین
با رخی تاریک و از آثار او ملکیت منیر
چون بنالد جسم او جسم هنر گردد قوی
چون بگرید چشم او چشم خطر گردد قریر

گرچه بی گوشست باشند در همه جائی سیمع
 ورچه بیهوشست باشد از همه سوئی خبیر
 صورت او بر مثال ماهی کاورا بود
 از شبه فرق وز زراندام و از دم آبگیر
 سعی او بگشاید و تأثیر او برهم زند
 کشوری گاه تحرک لشکری گاه صریر
 هست چون برهان عیسی با نکونخواهان شاه
 هست چون ثعبان موسی با بداندیشان میر
 بعد از چند مدتی از هندوستان به هرات برگشته و در سن شصت سالگی در
 سال ۸۸۵ وفات یافت و چهل و پنج قرآن بیادگار گذاشت.
 سید عبدالله: شیرازی است در همه علوم از سید شریف جرجانی اجازت
 گرفته بود:

شعر

وما مقلّم اظفاری سوی قلمی و لا کتائب اعدائی سوی کتبی
 به کثرت کتابت معروف است. به ایساغوجی، کافیه و تہذیب تفتازانی شرح نوشته
 است. و کتاب کوچک صرف مشہور بہ «بنا» از آثار معتبر اوست وفاتش سال
 ۶۶۷ است.

عبدالله سیمی: در مشہد رضوی معلّم قرآن و مدرس قرائت بوده و در شش
 قلم خوشنویس بیمانند و در اشعار و سایر فنون کمالات و تربیت اوراق و تعبیه
 مرکب و تذهیب استاد نامداری است. بہ مناسبت مجرب بودنش در ہر تعلیمی ہزار
 شاگرد تربیت کردہ است. قادر بودہ است کہ در شبانہ روز سہ ہزار بیت بسراید و
 روایت صحیح است کہ در یک روز دو ہزار بیت سرودہ و نوشتہ است.
 در «مناقب ہنروران» و سایر کتب مسطور است کہ مولانا سیمی نیشابوری
 در مشہد رضوی ساکن بودہ و در منش قلم و تذهیب و زرافشانی و وصالی و
 غزل گوئی و فنّ معما استادی نامدار و معلمی مکتبدار بود. حتی مولانا عبدالحی،
 یگانہ عالم در خط ایوانی و نقاشی، از شاگردان مولانا سیمی بودہ است.



مولانا سیمی در یک شب ۱۲ من طعام و میوه خورده و با اشتهای غالب هضم می کرد. روزی دو مرد با هم بحث داشتند یکی می گفت سیمی می تواند در یک نشست بیست من خرما را بخورد و دیگری می گفت نمی تواند. و با هم شرط بندی کرده و بیست من خرما برداشته بخدمت مولانا می آیند. قضا را آنروز را مولانا بعلت اندکی کسالت در رختخواب بوده است به محض دیدن خرما و شنیدن شرط آن دو؛ آستین ها را بالا زده و خرماها را مشت مشت می خورد و بعد رو بآن دو کرده می گوید: شرط شماها خرمای بدون هسته بوده است یا با هسته بهر حال من آنها را با هسته خوردم تا نزاع بین شما پایان پذیرد.

به فرمان شهزاده علاء الدوله، یک روز در شهر مشهد در حضور مردم در حالیکه دهل و نقاره می زدند و صدای همه بلند بود دو هزار بیت از قریحه خود سروده و بصورت کنده کاری روی مرمر نوشته است. سجع مهر او چنین بود.

یک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت برگفت و نوشت

مولانا سیمی بعد از آنکه نیشابور را با آثار قلمی خود رشک جنان کرد، بجانب ترکستان سفر نمود در اثنای توقف در آنجا شرح حالش را شکایت گونه و موثر، چنانکه رقت خواننده را برمی انگیزد، سروده و به نیشابور می فرستد. اینجا فقط چند بیت شایان ذکر است:

شکایت نامه سیمی

و گر عتاب کنم بر فلک چه جای عتاب	اگر شکایت گویم ز چرخ نیست صواب
ز جور اوست مرا صد حکایت از هرباب	ز جور اوست مرا صد شکایت از هر نوع
شده ردیف سلاطین ز طوق و یاره کلاب	به بیشه شیران در تاب تب ز گرسنگی
که دور کرد مرا از دیار و از احباب	به تیغ قهر میان سپهر باد دونیم
سفر گزیدم و دانا سفر ندیده صواب	فراق جستم و عاقل بخسته رنج فراق
دلم پر آتش و سینه پر آب همچو سحاب	هر آنگهی که دهد باد بویشان گردد
که از فراق بنالید تیر در پرتاب	عجب مدار که از هجر دوستان نالم
مرا بصحبت ناجنس می کنند عذاب	از آن جهت که ز ابنای جنس ماندم دور

اگر زیادت خون خواب آورد پس چیست
 چنان شدم که اگر کوه را دهم آواز
 از آن جهت که بمن کس کتاب نفرستاد
 ز من بعربده بستد زمانه طبع نشاط
 خدای داند گر چرخ را بنفع و بصر
 دراز گشت سخن چند درد دل گویم
 چه سود دارم این اضطراب صبر کنم
 عاقبت به وطن اصلی خود برگشت، مردم نیشابور معاودتش را فوز عظیم دانسته و با
 احترام در تعظیمش کوشیدند و هم در نیشابور به رحمت حق واصل شد.

عبدالله کاتب هروی: از نسخ نویسان است. حُسن و زیبائی خطوطش در
 تعریف و توصیف نمی گنجد. تاریخ وفاتش ۸۴۹ است. مستقیم زاده می گوید که
 خط او را دیده است. تنها می توان گفت خط عبدالله آماسی هروی نظیر خط
 اوست.

عبدالله مروارید: کرمانی است. و ملقب به خواجه شمس الدین مروارید
 است و در شعر بیانی تخلص می کند. اینکه بپدرش مروارید گویند از آن سبب
 است که بعنوان سفیر بجانب بحرین می رود و چند ظرف پر از مروارید هدیه
 می آورد.

نامبرده در خدمت سلطان حسین میرزا منشی بوده و بر اثر علو مجاهده به
 درجه ای رسیده که بجای میرعلی شیرمهر می زد و این منصب را مدت زمانی دراز
 داشته است. مشارالیه اگرچه در هر قلم قادر و ماهر بود اما در چپ نویسی نظیر و
 عدیل نداشت. یک وقت گوشه نشینی اختیار کرد و با کتابت مصحف شریف
 روزگار می گذرانید باز هم سلطان حسین میرزا از او استمالت کرده و دوباره
 استخدام کرد. اما چون از بیماری آبله فرنگی نجات نیافت. استعفا کرد. و در
 گوشه انزوا وقایع زندگی شاه را بنظم درآورد. عاقبت به سال ۹۲۲ وفات یافت.

دیوان قصاید و غزلیات و مجموعه رباعیاتش به نام مونس الاحرار و تاریخ
 شاهی از تألیفات او مشهور است ولی با تمام تاریخ منظوم و خسرو شیرین موفق

نشد. برای حسن طبع از نظیره‌ای را که برای غزل مولانا جامی ساخته است، کافی است.

آه کز هر که وفا بود امید دل من
غیر نومیدی ازو هیچ نشد حاصل من
این غزل از اوست:

خوش آن زمان که خطت گرد آن عذار نبود
نبود چون تو گلی در همه کبودی چرخ
بشب رساند خطت روز بیقراری من
در این بهار برآمد خط تووه کاین بار
ز اسب ناز فرود آمدی مگر امسال
میان حسن تو و عشق من غبار نبود
دمی که باغ رخت را بنفشه زار نبود
وگر نه بی تو مرا روز و شب قرار نبود
بهار حسن ترا حسن هر بهار نبود
که این نیاز که می بینم از تو پار نبود

بیانی از ستم یار کرد دل خالی
و گرنه این همه تشنیه هم بکار نبود

تبصره

علی افندی در مناقب هنروران می گوید که: عبدالله صیرفی در زمان سلطان حسین بیقرا در خدمت خوش نویسی بود. پادشاه در هرات مدرسه میرزائی را بنا کرد که شامل چهار هزار باب حجرات درونی و بیرونی بود و رودخانه مشهور انجیر از وسط آن می گذشت و تمام دیوارهای آن با کاشی‌ها منقش و حواشی لاجوردی و طلائی پوشانده شده بود که مقبول عموم و سیاحان جهان بود. الحق که معمار عقل زرین و مهندس طبع دوربین در برابر چنان بنیاد و بنائی حیران و متعجب است.

روایت شده است که سلطان محمد خدا بنده و وزیرش خواجه سلیمان و فرزندش میرزا حمزه زمانی به آن مدرسه فرود می آیند و جمله کارگزاران که حدود شش هزار نفر بوده اند چندین ماه در آنجا مسکن می کنند و می بینند که هنوز پانصد حجره یا خالی است یا به بعضی صاحبان مشاغل داده شده است.

و مشهور است که سلطان نامبرده در اوایل بنای آن مدرسه با اتمام خزینه مواجه شد. و عاجز می شود و با توسل به خداوند و تضرع و دعا زمین را می کند و دو

خمرة پر از طلا می یابد و با تمام بنا موفق می شود.

القصة، به موجب فرمان عالیشاه مولانا عبدالله صیرفی از در مدرسه شروع کرده و سوره شریف فاتحه را می نویسد و از سمت راست شروع تا به چپ برسد تمام قرآن را آنچنان با صنایع بدیع و رسم جلی می نویسد که صدای احسنت به عتیق می رسد اگر تخمیناً تنها طول الفی را اندازه می گرفتند بیست ذراع می شد. العهدة علی الراوی.

مؤلف می گوید که تاریخ وفات و تاریخ مکتوبات عبدالله صیرفی دلیل و برهان واضحی است که او معاصر سلطان حسین بیقرا نبوده است. و این عبدالله گفته شده باید خطاطی غیر از عبدالله صیرفی باشد و از احتمال بعید است که عبدالله آشپز باشد زیرا تاریخ فوت او هم مساعد این زمان نیست. در این صورت اگر داستان مدرسه صحیح باشد این شخص فقط عبدالله مروارید می تواند باشد. در کشکول شیخ بهائی رساله ای بنام مدح هرات است، این مدرسه چنین تعریف شده است:

وما بنی فیها من المدارس	لیس لها فی الحسن من مجانس
اشهرها مدرسة الميرزاه	مدرسة رفیعة البناء
فی غافية الزنية و السداد	عديمة للنظير فی البلاد
بالذهب الاحمر قد تزخرت	كانها جنة عدن ازلفت
فی صحنها نهر لطيف جار	مرصف جنباه بالاحجار
فی وسطه بیت لطيف مبتی	كانها صانعه جنئی
و كلما يقول التنبیل	فی وصفها فانه قليل

مولانا عبدالله: تبریزی است و دوست علا بیگ است، علاوه بر حسن خط ثلث و نسخ در هنر زر پاشی بیرقهای تافته استادی نظیر او دیده نشده است.

ابوالمعالی عزالدین عبدالوهاب زنجانی: زنجان شهر معروفی در حدود آذربایجان است. دو اثر معروف عززی و مقصودی در علم صرف از تألیفات اوست. پیش خودش از روی نوشته های یاقوت مستعصمی تعلیم خط گرفته است.

جودت خط او را اشخاصی چون امام سیوطی صاحب طبقات، وصف

کرده‌اند، تاریخ فوتش ۶۶۶ است.

عضدالدوله ابوشجاع دیلمی: از خاندان آل ساسان اکبر است و پنجمین شخص از این دولت بهیّه است. حسن خط را از روی حسن فصیح برادر ابن مقله نوشته است. چون عمویش سلطان بختیار عزالدوله فرزندی نداشت او را ولیعهد خود کرده است. در خطبه‌های بغداد بعد از نام خلیفه نام این شخص ذکر می‌شد و در عالم اسلام اولین کسی است که لقب شاهنشاه به او اطلاق شده است.^{۳۳} جعفری مذهب و در فضل و عدالت بی‌مثل بود. ابواسحق صابی تاریخ خود را که به نام ناجی مشهور است بنام این مرد نامزد کرده است به مناسبت نهایت کمال و مهارت در شعر و علوم و فنون ادبی، ابن هشام خضراوی در «افصح» سخنان او را بعنوان مثال آورده است، و متنبی از فحول شعرا، قصایدی در مدح او گفته است.

از آثار زیبایش کشیدن محصورى به مدینه منوره و احیای تربت حسین (ع) در کربلا است بسال ۳۳۲ در بغداد وفات یافت و در سرای سلطانی دفن شد و بعد به مشهد علی (ع) (نجف) که خود احیاء کرده بود منتقل شد. عمرش ۴۷ سال و ۳۰ سال سلطنت کرده بود

در واپسین نفس آیه کریمه: «ما اغنی عنی ما لیه هلك عتی سلطانیه» ۶۹/۲۸ (یعنی سود نداد مرا دارثیم برفت از من فرمانروائیم) را تلاوت و تسلیم روح کرد. این کلمات دوازده گانه که برای تهدید بعضی از امرا تمهید خوبی است زاده

۳۳- از اینجا به بعد در متن کتاب جمله‌ای است که برای مترجم مفهوم نبود، عین جمله این است: «ولوکده ضرب دباب بونلرک عهدنده اولدی»

استاد پروفیسور غلامحسین بیگدلی فرمودند: «لوک = شتری که آرام راه می‌رود» و باستان‌شناسان آنندارج که دباب را آلت چنگ می‌نامد چنین معنی کردند: «نواختن موزیک بر پشت شتر پیشرو در عصر اینها مرسوم شد.» دباب در فرهنگ فارسی معین debāb (به کسر دال) جمع عربی دبه است و دبداب dabdāb به معنی طبل، دهل و کوس می‌باشد و گویا همین کلمه اخیر مورد نظر مؤلف باشد و معنی چنین است که: «زدن طبل و کوس جنگی بر پشت شتر در عصر اینها مرسوم شد» لطف بزرگی خواهد بود که اگر دوستانی معنی بهتری یافتند به مترجم اطلاع دهند. با سپاس پیشاپیش.

طبع آزاده اوست:

غرگ عزگ فصار قصار ذالك ذلك فاحش فاحش فعلك فعلك تهذا بهذا والسلام.
یعنی: عزت تو ترا مغرور کرده است و این قصور آن عزت مایه ذلت تو گردیده پس از
بدی کردار خود هراسان باش شاید تو از این دستور بهدایت رسی والسلام.
و مجیب ادیب چنین جواب نوشته است:

غلی قدری علی قدری. یعنی: (غلو کردن قدر من علیه قدر من است).

مولانا علابیگ تبریزی: به جمال الملک ملقب بود، با مشق گرفتن از
شمس الدین محمد تبریزی به رتبه رفیع خط نزدیک شد. از آثار قلمی او در بنای
«مقام صاحب زمان» که از بناهای شاه طهماسب است کتیبه ای وجود دارد و در
یکی از طاقهای مسجد جامع تبریز بتاریخ ۹۷۲ لوحه ای دارد. در این لوحه تفصیل
دیدار حضرت قائم (ص) توسط شاه طهماسب است که داستان بخشودن مبلغ
کلانی از مالیات بر تمام مردم کشور ایران در آن کتیبه مسطور است.

در گورستان تخت پولاد اصفهان هم لوحه ای دارد. در کتابخانه میرزا
محسن خان سفیر کبیر ایران در استانبول هم مصحفی از او موجود است که شایسته
زیارت است. عبدالباقی دانشمند و علی رضای عباسی از دستپروردگان او هستند.
همچنین خوش نویس بیهمتا و قلم زن یکتا حاجی مقصود ترک از شاگردان اوست.
برای نشان دادن حسن طبع او این چند بیت از قصیده او انتخاب شد:

مرا خدای جهان از همه داده است خطی، چگونه خطی به زلقل رمانی
سپهر و اختر و ارکان چون من دگر نازند بدور خویش دبیری و نه سخندانی
به دست خویش در این شعر خوب خاطر من بریخته است مرا نیست بر توتاوانی
چون من دبیر نبوده بهر دیار کنون بهیچ جای نباشد چو من سخندانی
مباد خالی تا گردن است و ران با هم

ز طوق و داغ تو هر گردنی و هر رانی

شاه قاسم: تبریزی است. سلطان سلیمان خان (عثمانی) بعد از تصرف

تبریز او را با خود به استانبول آورد و در سال ۹۰۹ وفات یافت.

محراب تبریزی: پنجاه و چهارمین مصحفی که نوشته و تاریخ آن ۹۰۹ است

وقف جامع ابراهیم پاشا است و واقعا مصحفی شایان بر آن مسجد است در جامع مزبور به خط عجمی مصحف دیگری هست که خط ثلث جمیل آن از سید الخطاطین یدتی قله لی است و گمان می رود که معانی فارسی بین السطور آن با قلم چاردانگ از کاتب زاده باشد و بزحمت می توان تذهیب و تجلید آن را با پانصد طلا بوجود آورد. اما اسم کاتب معلوم نیست و در هر صورت هر دو مصحف واجب الزیاره است.

نویسنده کتاب در سال هزار و سیصد هجری قرآن مزبور را زیارت کردم جلد نامبرده را بقصد فروش پاره کرده و بعد پشیمان شده بهمان صورت رها کرده اند این واقعه با نامه ای باطلاع اوقاف رسانیده شد و قرآنها تحت نظارت اوقاف قرار گرفت و بعد چه شد من نمی دانم. الله اعلم.

محمد ابن حسن قزوینی: در ثلث و نسخ و تعلیق ماهر بود در سال ۹۸۶ وفات یافت در تربت بایرام پاشا یک نسخه مصحف شریف بخط او موجود است.

امیر محمد بدرالدین: تبریزی است. در خدمت امیر تیمور ملازم شد و در اردوش به امر کتابت اشتغال داشت.

سلطان مصر بنام ملک فرخ به امیر تیمور ایلچی می فرستد که سلطان احمد جلایر بغدادی را همراه قرایوسف ترکمانی به قید و بند کشیده ام و در عریضه نوشته بود که فرمان شما چیست؟ امیر تیمور به بدرالدین دستور می دهد که در جواب نامه سلطان مصر مکتوبی به عرض سه و بطول هفتاد ذراع به آب طلا بنویسد.

نامه نوشته شده شامل هفتصد و پنجاه سطر بود و خلاصه مضمون آنکه سلطان جلایر را با همان قید و بند بفرست و قرایوسف را از زندان زندگی رها کن دیگر تفصیل نامه مزبور شامل وقایع چین، ماچین، ختا، ختن، ترکستان، هندوستان، ایران، توران، رم، فرنگستان، و سایر ممالک عالم و چگونگی حکمرانان آن ممالک با امیر تیمور بوده است. نویسنده تمام عبارات را از طبع بی مثال خود با چنان معانی اختراع و ابداع کرده بود که به عقل هیچ عاقلی نمی رسد.

وقتی امیر تیمور آن نامه را دید به کاتبش خلعت فاخر و انعام وافر داد و نامه

را به‌مراه احسان و عطیه گرانبها و هدایای ارجمند بوسیله منشی خود عبدالله کشی به جانب مصر فرستاد. بر ارباب معرفت مخفی نیست که از بدو سلطنت سلاطین تا امروز چنین مکتوبی چه به زبان عربی چه به زبان فارسی نوشته نشده و نوشته نخواهد شد. زیرا دیگر نه چنان امیر تیموری خروج می‌کند و نه چنان امیر محمدی ظهور خواهد کرد.

در سفر اول امیر تیمور به امیر برندق دستور داد که تعداد مردان لشکر را شمارش کند به نوشته ظفرنامه دویست هزار سوار از ماوراءالنهر، ترکستان، خوارزم، بدخشان، خراسان، مازندران، و بقایای تاتار آماده میدان کارزار بودند و در روضة الصفا آمده است که هنگام حمله تیمور به ختا هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده ملازم خاص شمارش شده است و در سفر اول مجموع لشکریان سواره و پیاده هشتصد هزار مرد بوده است.

خلاصه امیر محمد ضمن استادی در هفت قلم یعنی ثلث، نسخ، محقق، رقاع، ریحان، توقیع و تعلیق خط کوفی را هم چنان زیبا می‌نوشت که کسی نمی‌تواند لاف برابری با او بزند و به میدان رقابت با او قدم نهد. در فن نستعلیق نویسی از شاگردان واضح اعظم میر علی بود و استاد واضح بطور مکرر خط او را بر خط فرزند ارجمندش میر عبدالله ترجیح می‌داد و او را شایسته عقد نکاح دختر کریمه خود دید.

امیر محمد صاحب مقامات عرفانی شده و مرید شیخ کمال خجندی بود. به امر امیر تیمور هفت جلد کلام قدیم (قرآن) نوشته است که روی کاغذ بسیار ضخیم خالبالغ نوشته است که چهار جلد از آنها نسخ و سه جلدشان ثلث بود و بسم الله‌ها به خط کوفی و شأن نزول‌ها خط ریحان و رقاع بود. نامبرده علاوه بر نامه هفتاد ذراعی، بیست و چهار نامه دیگر به خط تعلیق و ترسل روی کاغذ خانبالغ و ابریشم نوشته و از طرف سلطان صاحبقران به ملوک اطراف فرستاده شده است. مدفن او در تبریز است.

این قطعه شعر را در مدح میدان جنگ امیر تیمور سروده است:

آن زمان کز گرد میدان چشم گردون گشت کور
 وان زمان کز بانک اسبان گوش گیتی گشت کر
 آسمان افکند بر دوش از شفق خونین کفن
 آفتاب انداخت بر آب از فلک زرین سپر
 آستین افشان علم در رقص بر آوای کوس
 پای کوبان از تزلزل همچو اسبان کوه و در
 صفدرانی در میان نیزه‌ها جولان کنان
 چون بر اطراف نیستان روز کین شیران نر
 جز سپر نقشی نمی گردید آندم در خیال
 جز سنان چیزی نمی کرد آن زمان بر دل گذر
 از بهار فتح دولت لاله زاری گشت دشت
 کرد ابر و کوس رعد و تیر برق و خون مطر
 آفتاب عالم افروزی که در یکدم چو صبح
 لشکری مانند انجم کردی از عالم بدر
 باد رحمت برد لیرانی که پیش تیغ و تیر
 در پیت جانها سپر کردند و تنها پی سپر
محمد مؤمن ابن عبدالله مروارید: در خط ثلث استاد و در نسخ چنان بشیوه
 مصطفی دده نزدیک است که اگر اعضاء نداشت از همدیگر شناخته نمی شد.
 نامبرده همعصر شیخ حمد الله بوده و در ۹۱۶ وفات یافته است. در سال ۹۰۵ یک
 نسخه دیوان شعر بخط امام علی بدستش رسیده که نظیر آن در هیچ کتابخانه‌ای پیدا
 نمی شود. مستخدم دربار شاه اسماعیل صفوی بوده و معلم ابونصر سام میرزا بود.
مولانا مرتضی: از نسل ارغون کامل و استاد کامل بود. خط او در دیار روم
 مقبول و مشهور است.
حاجی مقصود ترک: رومی الاصل بوده اما در ایران از کتاب کتابخانه
 بایسنقر میرزا بوده است. در هر نوع قلم غایت استادی داشته و در خط رقاع یگانه
 شمرده می شود.

مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ

وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لِيَسْتَضِعُوا جِلَّةَ

وَلَا يَهْتَدُوا سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ

أَنْ يَغْفِرَ عَنْهُمْ وَإِنَّ لِلَّهِ عَفْوَ غَوْرًا

وَمَنْ يَهْجُرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي

الْأَرْضِ مَرًاغَمًا كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ

سید مهدی: شیرازی است و فکاری تخلص می کند. بعد از تحصیل علوم و معارف به عتبه دولت علیه رخصای شده و حسن خط را از شیخ مرحوم آموخته و به نسخه های معتبری چون مطول، بیضاوی و کشاف تحشیه نوشت. در نظم عربی و فارسی قادر و صاحب حسن خط و سریع القلم بود. و در خط نستعلیق هم استاد ماهری بود.

میرکی ابن سید احمد شیرازی: در سال ۹۶۵ در شهر مکه مصحفی نوشته و شخصاً تهذیب کرده و به سلطان سلیمان خان اول هدیه کرده است و پادشاه آن را به تربت سلطان بایزید وقف کرد که الحق شایان زیارت است.

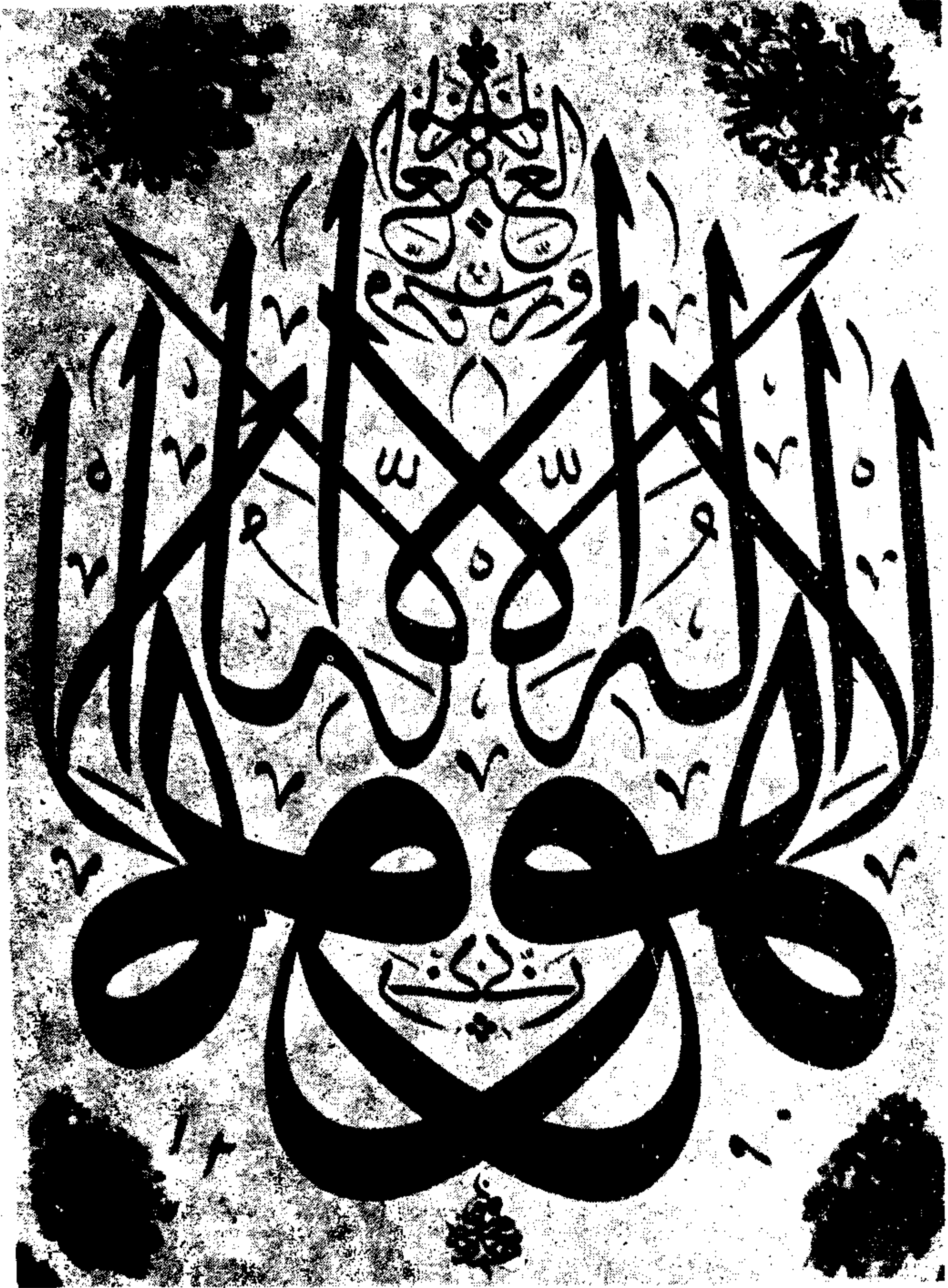
نورکمال: ماوراءالنهری است، مصحفی را که در سال ۸۷۱ تمام کرده دیده شده است در مقابل عماد تعلیق، خوشنویسی است که شایسته نام عماد ثلث است.

یحیی سبک: نام او فتاحی نیشابوری است و لقبش (سبک) از گوژی پشت اوست که بترکی «آماجق» (= مانند سبک) گفته می شود. در زمان میرزا شاهرخ به فضل و کمال و خط یاقوتانه مشهور بود. شاعر شیوا زبان و صاحب دیوان است و مؤلفی غریب بیان است. تألیفی بنام «شبستان خیال» دارد و «لطائف لامعی» ترجمه این اثر اوست. وفاتش ۸۵۲ است. با تخلص فتاحی یا تفاحی شعر گفته است که یادگاری باریک اندیشه است.

حافظ یوسف: ایرانی و مجاز از ابراهیم ردوسی است. ضمن تحریر مصحفی مصنع الخط که وقف نورعثمانی است، دقایق خط را از خواجه راسم یاد گرفت و در غلط سرا معلم خط شد وفاتش ۲۰۱ است.

یوسف گرجی: از شاگردان علابیک تبریزی است. نزاکت قلم و خط ایوانی او مستغنی از توصیف است.

آثار نسخ نویسان ایرانی که تا اینجا ذکر شد در ممالک عثمانیه نیز دیده شده است که اینها مشهورترین آنهاست و شرح حال سایرین در قسمت فارسی رساله بطور مفصل آمده است.



شفیق بیک (۱۲۹۰ هـ. ق).

اساتید سبعه روم

شیخ حمدالله ابن مصطفی ۳۶- متوفی به سال ۹۲۶.

مصطفی دده ابن شیخ حمدالله ۲۷: متوفی به سال ۹۴۶

محبی الدین ابن جلال آماسی ۲۹: متوفی به سال ۹۸۳

اسحق جمال الدین ۳۰: متوفی ۹۳۳

مولانا احمد قره حصاری: متوفی به سال ۹۶۳

ابراهیم بروسه وی ۳۲: متوفی به سال ۹۳۲

استاد عبدالله آماسی: مؤلف از این فرد هیچگونه اطلاعی بدست نداده فقط

بذکر نام او اکتفا شده است.

ثالث و نسخ نویسان ممالک عثمانیه

میرابراهیم ابن احمد پاشا: درشش قلم استاد بوده و تا سال ۱۲۰۰ زنده

بوده است.

درویش ابراهیم ابن رمضان ۵۳: با پدرش در یک قبر دفن شده و تاریخ

منظومی بر سنگ مزار است ولی مؤلف آن تاریخ را نیاورده است.

شیخ ابراهیم دده ابن علی ۹۵: متوفی به سال ۱۱۶۶

سید ابراهیم نفس زاده: متوفی به سال ۱۰۶۰

ابراهیم ابن مصطفی: متوفی به سال ۱۱۴۶

میرابراهیم حنیف ۹۶: متوفی به سال ۱۱۸۹

ابراهیم شمعی ابن احمد: متوفی به سال ۱۱۰۶

ابراهیم مذهب: متوفی به سال ۱۱۶۰

ابراهیم طاهر ابن مصطفی ۱۰۰: متوفی به سال ۱۱۶۶

ابراهیم واثق: متوفی به سال ۱۱۶۰

سید ابراهیم: اهل آماسیه است، متوفی ۹۳۵

ابراهیم نامق ۹۴: متوفی به سال ۱۱۸۹

ابراهیم: متوفی به سال ۱۸۹

ابراہیم دائمی: متوفی بہ سال ۱۱۱۷
ابراہیم: از آناتولی آمدہ و از احمد افندی تلمذ کردہ است. متوفی بہ سال

۱۱۴۰

ابراہیم کمالی: استانبولی است. متوفی بہ سال ۱۱۴۳
احمد طفلی: متوفی بہ سال ۱۱۷۱ در استانبول
احمد پاشا: متوفی بہ سال ۱۱۶۱
احمد بن عبدالرحمن: ثلث و نسخ نویس است۔ تاریخ فوت معلوم نیست
احمد بن حسن: متوفی بہ سال ۱۱۷۴
احمد ابن عبداللہ ۹۸: متوفی بہ سال ۱۱۷۴
سلطان احمد خان ثالث: تاریخ فوتش نوشتہ شدہ ولی آثاری بتاریخ ۱۱۳۶

دارد.

احمد ابن پیر محمد ابن شکرالہ ۴۱: متوفی بہ سال ۹۸۹.
درویش احمد ابن محمد ۶۱: متوفی بہ سال ۱۰۲۷
سید احمد بن سید محمد: متوفی بہ سال ۱۱۴۳
احمد منیر بہاء الدین: متوفی بہ سال ۱۱۸۳
احمد عارفی پاشا: متوفی بہ سال ۱۱۴۵
قاضی احمد: متوفی بہ سال ۱۱۴۱
احمد حفظی ۹۹: از اہالی جزیرہ مورہ است. متوفی بہ سال ۱۱۸۱.
احمد: مشہور عجم بہ سال ۹۹۰۔ احوال از ذیل مادہ عطائی مذکور است.
احمد فریدون: متوفی بہ سال ۱۱۲۰
احمد قورشونجی زادہ: متوفی بہ سال ۱۱۳۵
احمد محرم ۵۴: متوفی بہ سال ۱۱۳۵
احمد (ملقب بہ سکک): متوفی ۱۱۳۵
سید اسماعیل: متوفی بہ سال ۱۱۹۳
اسماعیل ابن احمد: متوفی بہ سال ۱۱۳۹
اسماعیل زہدی ۷۵: متوفی بہ سال ۱۱۴۴

۹۴



امین دده،



شفیق بیگ،



طاہر افندی

اسماعیل ابن علی: متوفی به سال ۱۱۱۸
میر اسماعیل بن علی: متوفی به سال ۱۱۶۴
سید اسماعیل شرف ابن سید علی: متوفی به سال ۱۱۶۹
اسماعیل ابن ابراهیم: متوفی به سال ۱۱۶۱
اسماعیل بن یوسف: ساکن قریه ساحلی قکلیجقلی بود. در عصر
محمدخان رابع وفات یافته است.

اسماعیل ابن همت: طرابوزانی است. متوفی به سال ۱۱۷۳
سید اسماعیل ۶۳: متوفی به سال ۱۰۹۰
الیاس ابن ابراهیم: اهل سیناب است. متوفی به سال ۸۵۵
امرالله ابن محمد: متوفی به سال مطابق به ماده تاریخ (و کان امر الله قدرا

مقدرا)

سلطان بایزید ولی: تاریخ فوت ندارد. این بیت از اوست:
هر دود که پیدا شود از سینه چاکم ابری شود و گریه کند بر سر خاکم
بهرام: آزاد کرده داود پاشا بوده و «غلام داود پاشا» امضاء می کرد. قرآنی
که بسال ۶۹۳ نوشته وقف جامع سلیمانیه است.

تاج الدین - بخاری است. ء

جعفر بن تاج بیک زاده: به سال ۹۲۰ شهید شده و بلا غسل دفن شده.

حامد اگرچی: متوفی به سال ۱۱۰۱

حسام الدین زرین قلم ۳۵: وفاتش بعد سال ۱۰۰۰ بوده است.

حسن ابن احمد ۳۹: یکی دو سال بعد از ۱۰۰۰ فوت یافته است.

مولانا حسن اسکداری ۴۲: متوفی بسال ۱۰۲۳

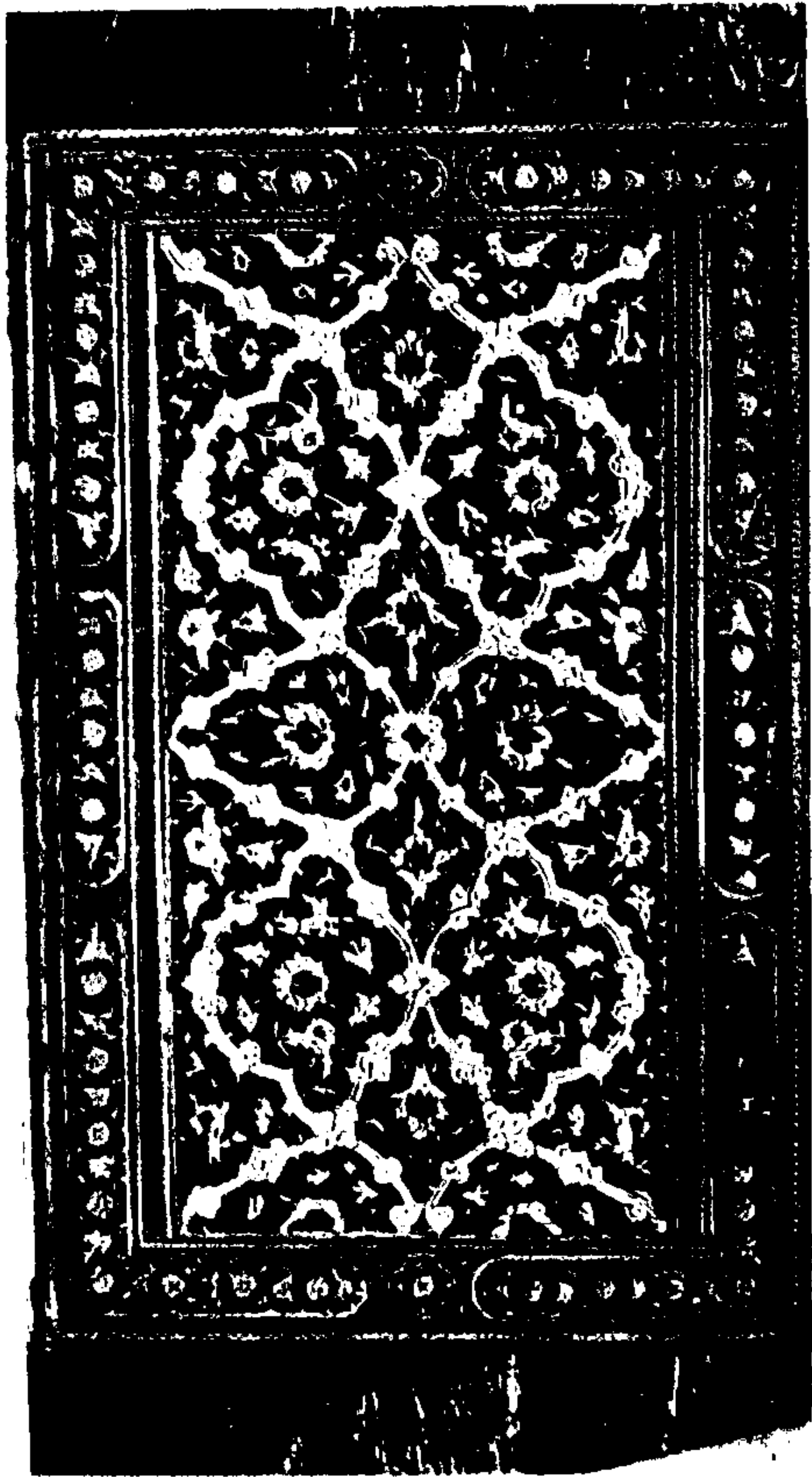
سید حسن هاشمی ۵۷: متوفی بسال ۱۰۹۸

حسن بن عبدالصمد: اهل سامسون است. متوفی به سال ۸۹۱

حسین ابن احمد: متوفی به سال ۱۱۵۴

حسین حلبی: متوفی به سال ۱۱۵۲

حسین شاه: ملقب به حسام الدین است. تا حدود سال ۱۰۰۰ زندگی کرده



است.

حسین جان: متوفی به سال ۱۱۰۷
حمزه واصف: اهل «وان» است. حمزه دیودست نامیده می شد.
حمزه بن مصطفی دده: بعد از برادرش درگذشته و در مقبره پدرش مدفون

است.

حلیمه بنت محمد صادق: کتابی بتاریخ ۱۰۶۹ نوشته است.
خالد ارضرومی ۴۳: متوفی به سال ۱۰۴۰
خلیل بن محمد ۹۷: متوفی به سال ۱۱۵۹
حافظ خلیل ۵۳: متوفی به سال ۱۱۱۹
خیرالدین مرعشی ۳۳: متوفی به سال ۸۷۶
رجب ۳۸: متوفی به سال ۹۵۸
رمضان افندی ۵۱: بسال ۱۰۹۱ وفات یافت
سلطان سلیمان خان: متوفی به سال ۱۱۸۳
سلیمان عزّی: متوفی به سال ۱۱۶۶ — غزلی به زبان ترکی در وصف
زیبائی خط دارد
سلیمان نحیفی: بیشتر از ۹۰ سال عمر کرده و به سال ۱۱۵۱ وفات یافت
سلیمان مستقیم زاده: متوفی به سال ۱۲۰۳
سلیمان راجی ابن یوسف: متوفی به سال ۱۱۶۸ — به خنده رویی و
لطیفه گوئی مشهور بود.

سلیمان: مشهور به دامادزاده است — متوفی به سال ۱۱۵۶
سلیمان آهنین قلم: از اهالی اناطولی است. در سال ۱۱۳۲ درگذشت.
سیدشرف: اهل «اوسجقل» است. به سال ۱۱۸۹ درگذشت.
سیف الله فیضی: متوفی به سال ۱۱۴۸
شکرالله خلیفه ۴۰: متوفی به سال ۹۵۰
عبدالباقی ابن احمد: در سال ۱۱۵۸ اجازه تحریر یافته است.
سید عبدالحلیم حسیب ۹۰: بسال ۱۱۶۹ وفات یافته است.

خواجه عبدالرحمن غباری: متوفی به سال ۹۷۴.
 شیخ عبدالرحمن ابن عبدالله: متوفی به سال ۱۱۷۸.
 عبدالرحمن خاتمی ابن علی مؤید: در سال ۹۳۲ در مکه مکرمه وفات یافت. از نسل ابواسحاق کازرونی است.
 عبدالرحمن مذهب: از اهالی «قسطمون» است. متوفی به سال ۱۰۹۸.
 عبدالرحمن مشهور به چینیجی زاده: متوفی به سال ۱۱۳۷
 عبدالرحمن رحمی: متوفی به سال ۱۱۳۷ — برادر کوچک قبوری زاده معروف است

سید عبدالقادر ظریف: متوفی به ۱۱۱۸
 عبدالکریم خلیفه: مقلد کامل شیخ حمدالله است
 عبدالله ردوسی زاده: متوفی به سال ۱۱۱۶
 سید عبدالله بن سیدحسن هاشمی ۴۷: این بیت از اوست:
 قانع مشوید از خط استاد بخواندن جسنی که نهان در خط آنست بدانید.
 در سال ۱۱۴۴ درگذشت.

شیخ عبدالله ۸۹: متوفی به سال ۱۱۲۲
 عبدالله فیضی: متوفی به سال ۱۰۰۹
 عبدالله قریمی ۳۶: متوفی به سال ۹۹۹
 عبدالله بن جزار: استاد رمضان افندی بوده است
 عبدالله واصف: متوفی به سال ۱۱۳۰
 عبدالله جابی زاده ۸۱: متوفی به سال ۱۱۴۹
 سید عبدالله شریف: از رجال مقدم به سال ۱۰۰۰ هجری است
 عبدالله وفائی: متوفی به سال ۱۱۴۱
 درویش عبدالله: متوفی به سال ۱۱۷۲
 عثمان ابن علی: متوفی به سال ۱۱۱۴
 عثمان ابن عبدالباقی: مأذون از صویولجی زاده است و سیصد مصحف نوشته است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَجَدَ عَشْرَةَ مُعْجَزَاتٍ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ مِنْ عَلَيَّ فِي بَيْتِهِ لَمْ تَجْزُ قَبْلَ النَّارِ وَأَزْ وَضَعَتْهَا فِي النَّارِ

خُذْتُ بَارِزًا لِلَّهِ تَعَالَى أَوْهَا لَمْ يُظْهِرْ ظِلًّا عَلَى الْأَرْضِ

قَطُّ وَثَانِيهَا لَمْ يُظْهِرْ بَوْلُهُ عَلَى الْأَرْضِ قَطُّ وَثَالِثُهَا لَمْ يَتَيَسَّرْ قَطُّ

وَرَابِعُهَا لَمْ يَخْتَلِفْ قَطُّ وَخَامِسُهَا لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْهِ النَّبِيُّ

قَطُّ وَسَادِسُهَا تَنَامَ عَيْنَاهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَسَابِعُهَا يَرَى مِنْ خَلْفِهِ

كَأَيُّ مِرَامٍ وَأَمْرٍ وَثَامِنُهَا لَمْ يَنْزِلْ مِنْهَا لَدَى الْأَنْبِيَاءِ

وَتَأْسَعُهَا وَلَدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَخْتُونًا وَعَاشِرُهَا إِذَا اجْلَسَ بَيْنَ

قَوْمٍ كَانَتْ فِيهَا الْإِبْرَاهِيمُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ

الْفَقِيرُ الْبَيْدُ الْحَاجُّ أَحْمَدُ الْعَارِفُ غُفْرَتُهُ لِمَنْ دَانَ عَشْرًا وَثَلَاثِينَ

الحاج احمد العارف (١٣١٢ هـ، ق)

عزت علی پاشا: متوفی به سال ۱۱۴۷
سید علی ابن ابی بکر ۶۹: متوفی ۱۱۴۰
سید علی ابن صالح: متوفی به سال ۱۱۷۱
علی ابن محمد ۷۹: در سال ۱۱۹۲ درگذشت
علی ابن عبدالله: مصحفی که به سال ۱۱۲۰ نوشته دیده شده است
علی بن مراد: متوفی به سال ۱۱۹۰
علی قاری: متوفی به سال ۱۰۱۴
علی ابن یحیی الصوفی ۲۴: محتمل است که در حوالی آرامگاه شیخ
حمدالله مدفون باشد

علی یتیم: متوفی به سال ۹۳۰
علی بروسه وی: متوفی به سال ۱۱۳۷
درویش علی ۴۴: تاریخ فوتش ۱۰۸۴ است
امام درویش علی: متوفی به سال ۱۱۲۸
عمر بن محمد: متوفی به سال ۱۱۵۰
عمر بن اسمعیل قسطنونی است: متوفی به سال ۱۰۹۸
عمر بن دلاور ۹۱: متوفی به سال ۱۱۱۵
میر عمر ابن نصوح پاشا ۵۹: متوفی به سال ۱۰۶۸
عمر رسام ۶۶: متوفی به سال ۱۱۳۰
فرهاد پاشا ابن مصطفی: در سال ۹۸۲ درگذشت.
فضل الله ابن سفر بلغرادیدر: خسرو شیرینی که به سال ۹۷۰ نوشته ثانی

ندارد

فضل الله حافظ ۶۲: توقاتی است— بعد از برادرش احمد توقاتی درگذشته

است.

سید فضل الله سرمد: متوفی به سال ۱۲۰۲
فیض الله بن صنع الله: متوفی به سال ۱۱۸۱
شیخ الاسلام سید فیض الله: در ادرنه شهید شد.

فاطمہ آنی: اشعار دلاویزی از او باقیمانده است
 سید قاسم غباری: بعضی از کتیبہ های جامع سلطان احمد از اوست
 سلطان قورقود: متوفی به سال ۹۱۸
 کاتبی: از مردم بروسه می باشد
 محمد ابن ابی بکر: متوفی به سال ۱۱۳۸
 سلطان محمد بن احمد خان: متوفی به سال ۱۱۳۴
 محمد ابن احمد: آیہ مبارکہ «فیہا کتب قیمہ» بر سر درب کتابخانہ راغب
 پاشا بہ خط اوست.

محمد چلبی امام ۸۴: متوفی بہ سال ۱۱۰۶
 محمد شہری بن اسماعیل: درگذشتہ بسال ۱۱۵۳
 محمد بن تاج الدین: متوفی بہ سال ۹۹۶
 شیخ الاسلام محمد سعد الدین: متوفی بہ سال ۱۰۰۸
 خواجہ: محمد امین: متوفی بہ سال ۱۱۵۸
 محمد بن حسن: درگذشتہ بہ سال ۱۱۶۹
 محمد سلیم بن حسین: متوفی بہ سال ۱۱۳۸
 محمد امین بن خلیل: در سال ۱۱۹۸ درگذشت
 محمد بن حسین ابوالبرکات ۷۸: متوفی بہ سال ۱۱۷۳
 محمد حفظی بن سلیمان: متوفی ۱۱۷۳
 محمد بن شاہین: تاریخ فوت ۱۱۰۳
 پیر محمد بن شکر اللہ ۴۱: متوفی ۹۸۸
 شیخ محمد ۸۳: از شاگردان حافظ عثمان بربرزادہ است. لکن بہ علت
 تعصب ذاتی بہ موقفتی نرسیدہ است.
 محمد نادری ابن عبدالغنی: متوفی بہ سال ۱۰۳۶ در مسجد مولانا زادہ
 خواجہ عابد چلبی
 سید محمد بن عبدالرحمن ۹۲: متوفی بہ سال ۱۱۶۶
 محمد بن عبداللہ: متوفی بہ سال ۱۰۲۵

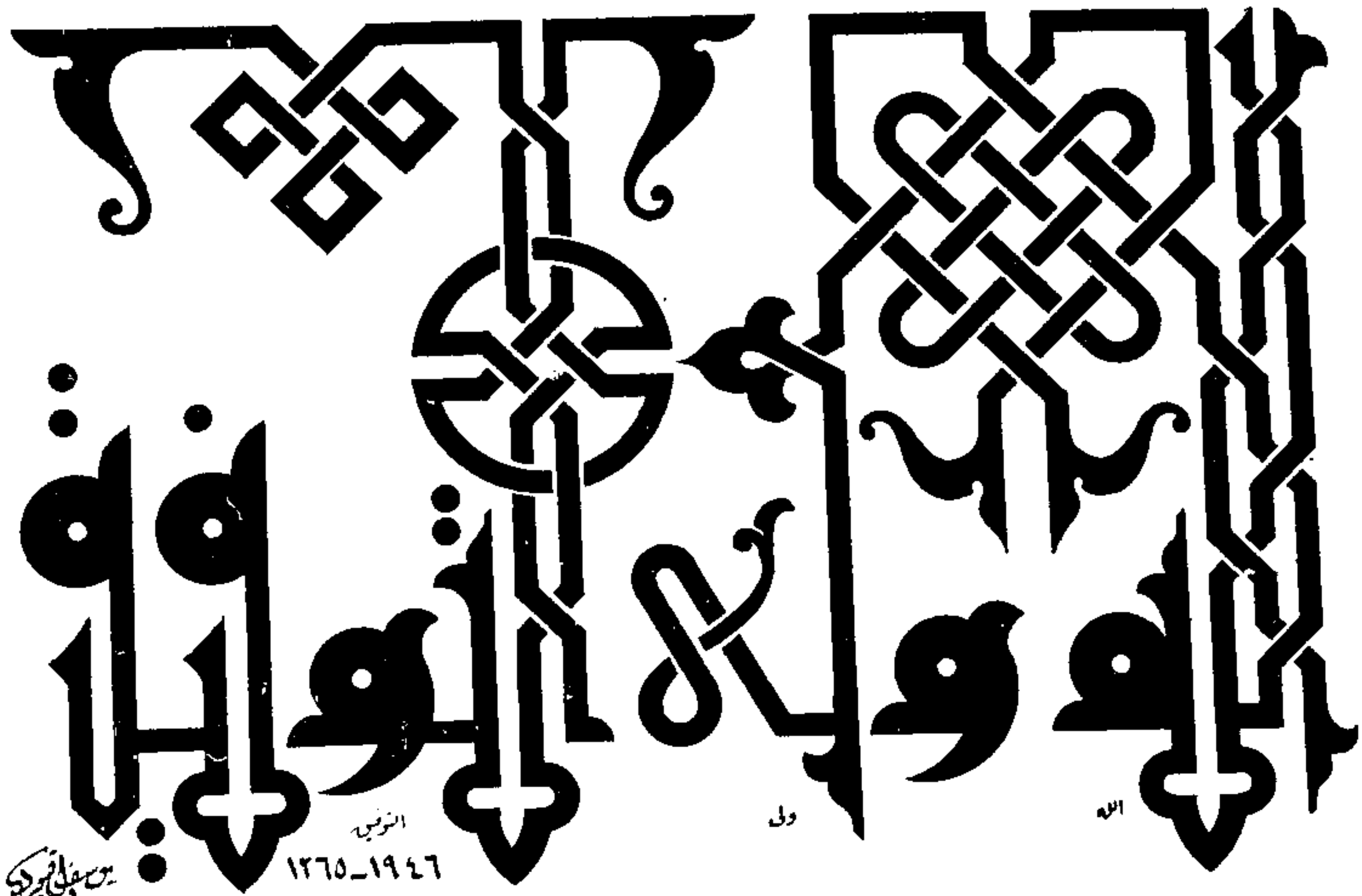
محمد نجیب ابن عمر ۷۳: تاریخ فوت ۱۱۷۲
 محمد ابن عمر: متوفی به سال ۱۱۲۷
 محمد رسّام ابن عمر ۶۷: متوفی به سال ۱۱۵۷
 محمد ابن محمد حمدی: درگذشته به سال ۸۸۹
 محمد امین عاطف: متوفی به سال ۱۱۵۶
 محمد بن محمود: استادی او از مصحفی پیدا است که بسال ۱۰۰۹ نوشته
 است.

درویش محمد بن مصطفی دده ۳۴: چون چشمان نزدیک بین داشته بدرجه
 اجدادش نرسیده است

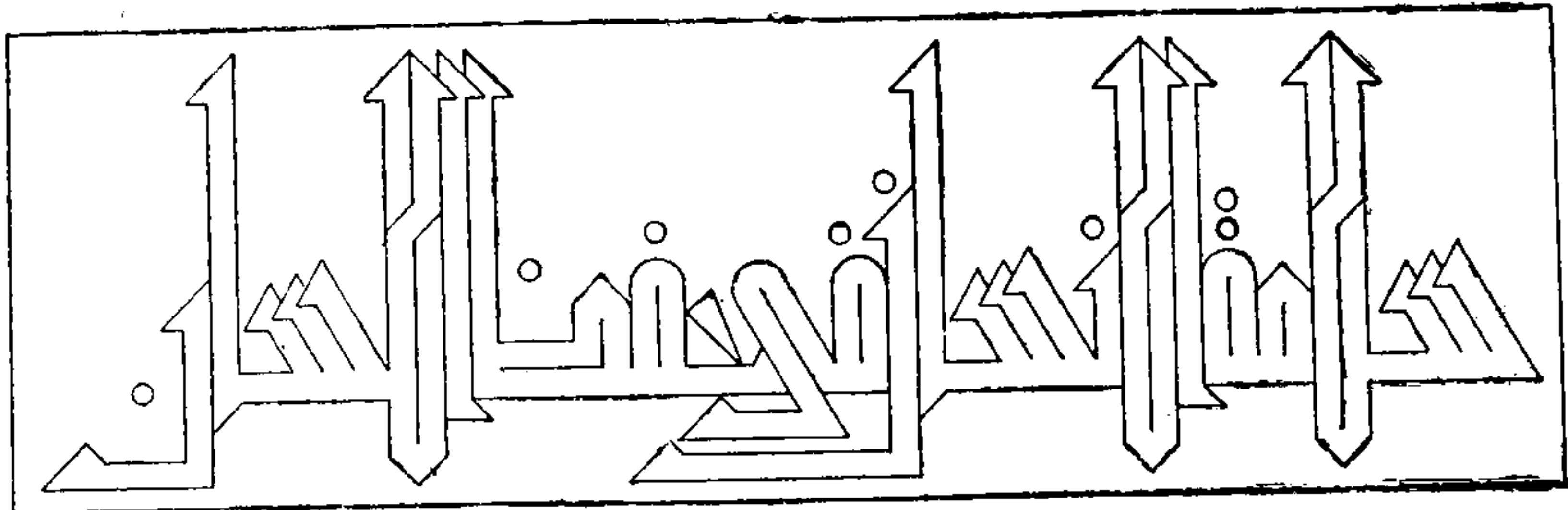
محمد رفیع: در جوار شیخ الاسلام انقره وی محمد امین مدفون است
 محمد بن مصطفی: متوفی بسال ۱۱۵۳
 محمد کاظم بن مصطفی: چور لیلی زاده و کاظم ایوبی هم نامیده می شود
 در سال ۱۱۳۹ درگذشته است

محمد امین ابن ولی الدین: اسکداری است. در کنار مستجی زاده احمد
 افندی واقع در تربت محمود پاشای ولی مدفون است
 خواجه محمد راسم ۴۸: شصت مصحف شریف^۴ نوشته است تاریخ وفات
 ۱۱۶۹ است

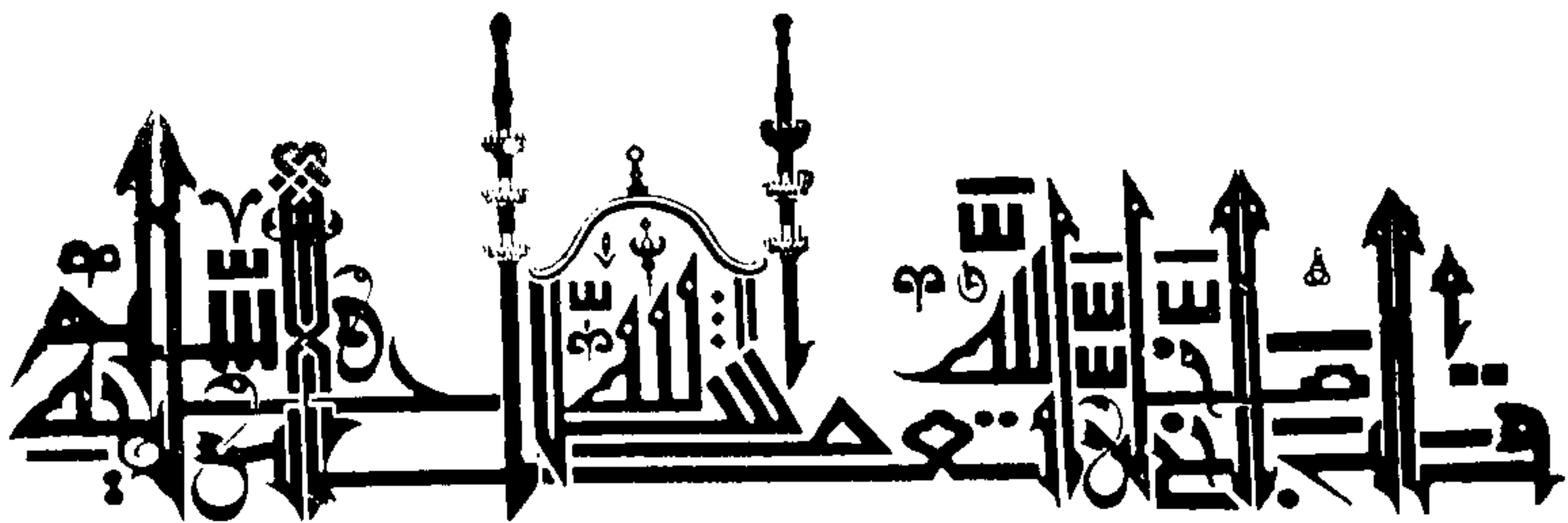
واثق محمد امین: متوفی به سال ۱۱۶۵
 محمد صاحب رقم: به نعلبندزاده مشهور است. متوفی به سال ۱۰۳۳
 محمد امام ۹۴: اهل توقات است در سال ۱۰۵۲ درگذشته است
 درویش محمد: در سال ۱۰۰۰ درگذشت
 محمد پاشا بلغرادی ۶۰: متوفی به سال ۱۰۸۰
 محمد کاتو ۶۴: متوفی به سال ۱۰۸۷
 محمد انوری ۸۰: متوفی به سال ۱۱۰۶
 محمد بن عمر: درگذشت بسال ۱۱۳۷
 محمد بحری پاشا: متوفی به سال ۱۱۱۲



يوسف آق بورد



صلاة في حفظ الانسان



محمد سنجقدار: متوفی به سال ۱۱۰۶

درویش محمد ۸۵: متوفی به سال ۱۱۴۹

محمد: شامی است در جامع حکیم زاده علی پاشا مدفون است

محمد ۵۵: به «توزقوپاران» معروف است. متوفی به سال ۱۱۲۶

محمد کریدی ۸۶: متوفی بسال ۱۰۶۵

سید محمد: مستحبی زاده قرامانی است

محمود بن احمد: از کتب سته حدیث نسخه ای که بسال ۹۳۷ نوشته
تذهیب و تجلید زیبایی دارد

محمود ۵۸: متوفی به سال ۱۰۸۰

ترک محمود: این بیت از اوست

کاتبی در میانه امی

همچو مصحف بخانه ذمی

متوفی به سال ۲۱۷۷

سلطان مراد ثالث: دیوانش وقف کتابخانه حکیم علی پاشا است.

مصطفی مراد ثانی: جدش یلدرم خان و پدرش چلبی سلطان محمد خان است

مصطفی عالی ابن احمد: متوفی به سال ۱۰۰۸

مصطفی فیضی: متوفی به سال ۱۰۲۰

مصطفی راقم ۹۳: متوفی به سال ۱۱۸۱

مصطفی ابن یوسف ۷۱: قکلیجه وی است—متوفی ۱۸۰۵

سید مصطفی ابن ابی بکر: در سال ۱۲۰۰ در قید حیات بوده است

مصطفی ابن سلیمان: متوفی به سال ۱۱۵۷

مصطفی بن عبدالرحیم ۷۶: متوفی به سال ۱۱۶۳

مصطفی سامی: متوفی به سال ۱۱۴۶

مصطفی ابن عمر ایوبی: متوفی به سال ۱۰۹۷

میر مصطفی بن فرهاد: در گذشته به سال ۱۰۲۷

مصطفی عنبر: متوفی به سال ۱۰۹۵

مصطفی طبعی: ثلث و نسخ را از راسم افندی نوشته و اجازه کتابت گرفته است

- مصطفی: ادرنه ای است به سال ۱۱۴۶ درگذشت.
- سلطان مصطفی خان ثانی: چند بار به محضر عثمان افندی رسیده است
- مصطفی بن محمد: متوفی به سال ۱۱۶۰
- مصطفی پاشا بن محمد پاشا ۶۸: درگذشته به سال ۱۱۷۶
- مصطفی شهدی: اهل انطاکیه است
- مصطفی عاطف: رساله ای در تفاوت و تداخل سالهای شمسی و قمری دارد.
- ممی دیوانه: شرح حالش در مناقب هنروران مسطور است (؟)
- مصطفی حافظ: متوفی به سال ۱۱۳۱
- نصوح: چپ نویس معروف است
- یحیی بن عثمان ۷۷: اهل توپخانه است - متوفی به سال ۱۱۶۹
- یحیا صوفی ۲۳: معروف به یحیی رومی است در سال ۸۸۲ درگذشته است
- یعقوب هندی: سال وفات ۱۱۹۶ است
- سید یوسف بن سید تاج العارفین: مدفون تربت حضرت خالد است
- یوسف: متوفی به سال ۱۰۰۷
- یوسف سیمین قلم: متوفی به سال ۱۰۵۰
- یوسف امام ۸۳: متوفی به سال ۱۱۴۳
- حافظ یوسف: ایرانی الاصل می باشد. بسال ۲۲۰۱ درگذشته است
- یوسف مجدی: متوفی به سال ۱۱۳۳
- یوسف رومی ۸۸: متوفی به سال ۱۱۲۱
- تمام این خوشنویسان استانبولی بوده اند مگر کسانی که زادگاهشان ذکر شده است.

ثلث و نسخ نویسانی که بعد از سال ۱۲۰۳ زنده بوده اند

- صالح افندی: در سال ۱۲۱۰ در قید حیات بوده است
عبدالقادر: متوفی به سال ۱۲۱۰
عثمان: متوفی به سال ۱۱۱۶
عبدالرحمن: متوفی به سال ۱۲۲۰
اسماعیل زهدی: متوفی به سال ۱۲۲۱
حافظ محمد: متوفی به سال ۱۲۲۲
مولانا احمد: متوفی به سال ۱۳۲۹
محمد رشید: متوفی به سال ۱۲۲۷
محمد صالح: در سال ۱۲۳۶ حین کتابت کلام الله در گذشته است
محمد امین: متوفی به سال ۱۲۴۰
خلیل وهبی: متوفی به سال ۱۲۴۰
عمر وصفی: متوفی به سال ۱۲۴۰
مصطفی راقم افندی: متوفی ۱۲۴۱
علی مصری: متوفی به سال ۱۲۴۳
محمود جلال الدین: متوفی به سال ۱۲۴۵
حافظ ابراهیم: تاریخ فوت معلوم نیست اثر سال ۱۲۴۵ از او دیده شده است
محمد وصفی: متوفی به سال ۱۲۴۸
عبدالقادر: در گذشته به سال ۱۲۵۰

- حافظ محمد شاگرد: تاریخ فوت ۱۲۵۰
- مصطفی بروسه وی: تاریخ فوت اواخر سال ۱۲۵۳
- محمد صادق: تخمیناً بسال ۱۲۵۲ درگذشته است.
- علی وصفی: متوفی به سال ۱۲۵۲
- ابراهیم سکوتی: متوفی به سال ۱۲۵۳
- محمد هاشم: متوفی به سال ۱۲۹۹
- یوسف یساری: متوفی در اواخر سال ۱۲۹۷
- حاجی طاهر: متوفی به سال ۱۲۶۲
- سید محمد خلوصی: متوفی به سال ۱۲۶۴
- امین افندی: متوفی به سال ۱۲۶۸
- مصطفی حلمی: متوفی به سال ۱۲۷۰
- علی علوی: متوفی به سال ۱۲۷۰
- حسن راشد: درگذشته به سال ۱۲۷۲
- حافظ محمد رشیدی: متوفی به سال ۱۲۷۳
- حافظ یحیی وهبی: متوفی به سال ۱۲۷۴
- محمد وصفی: متوفی به سال ۱۲۷۶
- مصطفی واصف: متوفی به سال ۱۲۷۹
- آشجی مصطفی: متوفی در اواخر سال ۱۲۸۰
- مصطفی شاگرد: متوفی به سال ۱۲۸۴
- محمد خلوصی: متوفی به سال ۱۲۸۸
- عمر نجاتی: متوفی به سال ۱۲۸۸
- محمد شوکت: متولد ۱۲۴۹ در استان بول و درگذشته به سال ۱۲۸۸
- قاضی عسکر مصطفی عزت: متوفی به سال ۱۲۸۹
- نائلی ارناود: به سال ۱۲۹۰ در مصر درگذشت
- رجائی محمد شاگرد: متوفی به سال ۱۲۹۱
- راشد افندی: متوفی به سال ۱۲۹۲

نایندید بددگانایید در سخن

افقر الفقرا لجمو قوال

بدترین دزدوشی چغتای جان جهان

بشنواز عادل کلام شاه مردانزایان

اکثر النسب حسن

کثیرا

از نسب هرگز نیاید کس بزرگی بی ادب

گر ادب داری چه حاجت تا بری نام نسب

کثیرا

اللهم اغفر ذنبا لا تحصى

مغفرت

یا اللهم برضایت کزبان و چشم و دل
زشت گویند یا به پند یار و دجای مهل

کثیرا

محمد راشد: متوفی به سال ۱۲۹۲
 یوسف افندی: متوفی به سال ۱۲۹۲
 عبدالله زهدی: تاریخ فوت ۱۲۹۳ در مصر
 محمد صالح: متوفی به سال ۱۲۹۳
 شفیق بک: متوفی به سال ۱۲۹۳
 محمد شوقی: متوفی به سال ۱۳۰۴
 محسن سبک: متوفی به سال ۱۳۰۴
 علاء الدین: متوفی به سال ۱۳۰۵

خطاطان متأخری که تاریخ وفاتشان معلوم نیست.

احمد راقم مشهور به راقم کوچک
 محمد افندی: مرقعات زیادی نوشته است.
 محمد وفا حصاری: خوشنویس آهنین قلم بود
 محمد اقدی: در موقنخانه بشکطاش (از محلات استانبول) آیه (ان الصلوة) از

اوست.

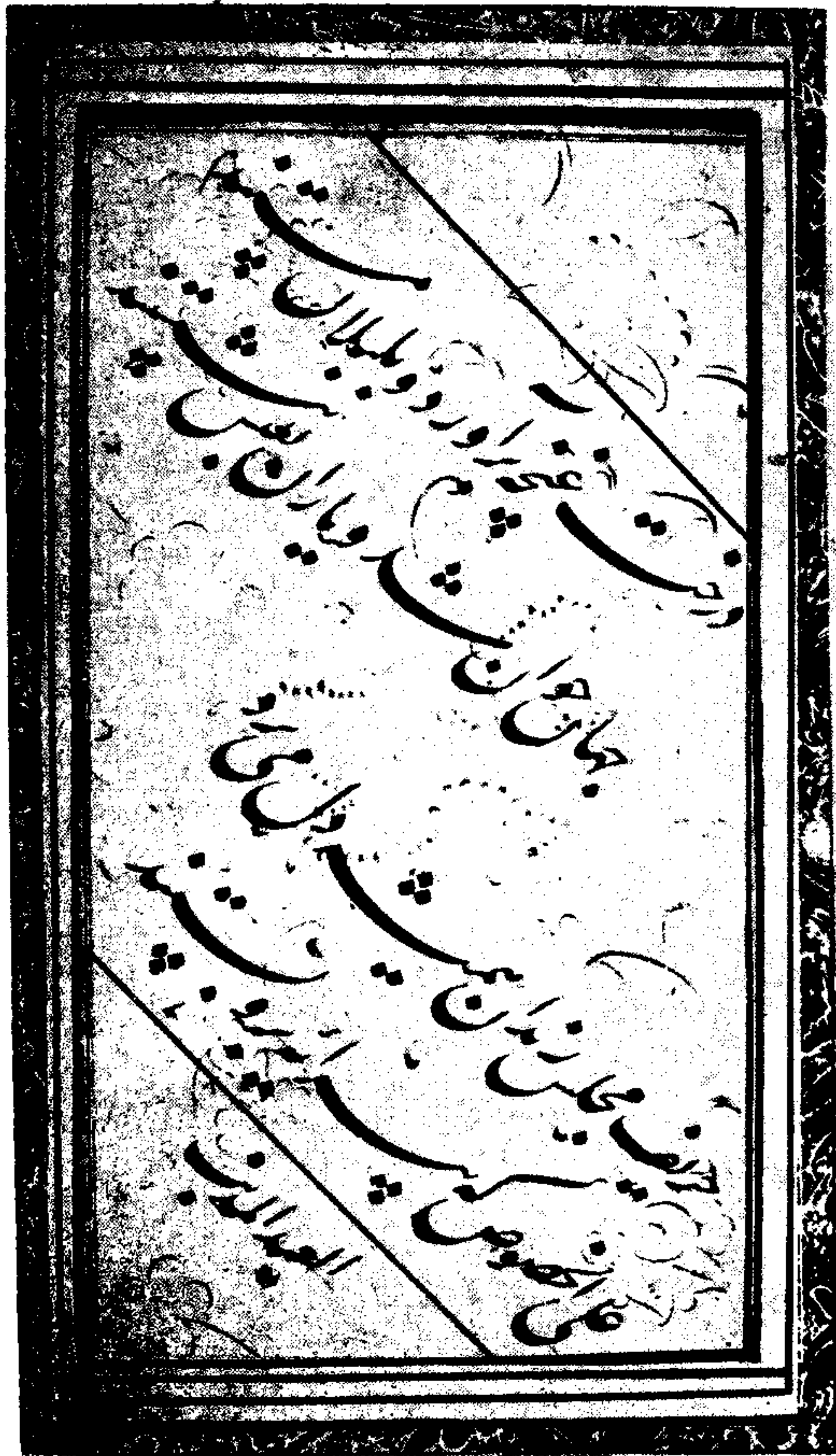
خلیل شکری: مصحفی به سال ۱۲۶۰ نوشته
 محمد امین: به اوچ انبارلی مشهور بود.
 خواجه ناصح: بروایتی ۱۳۰ سال عمر کرده است

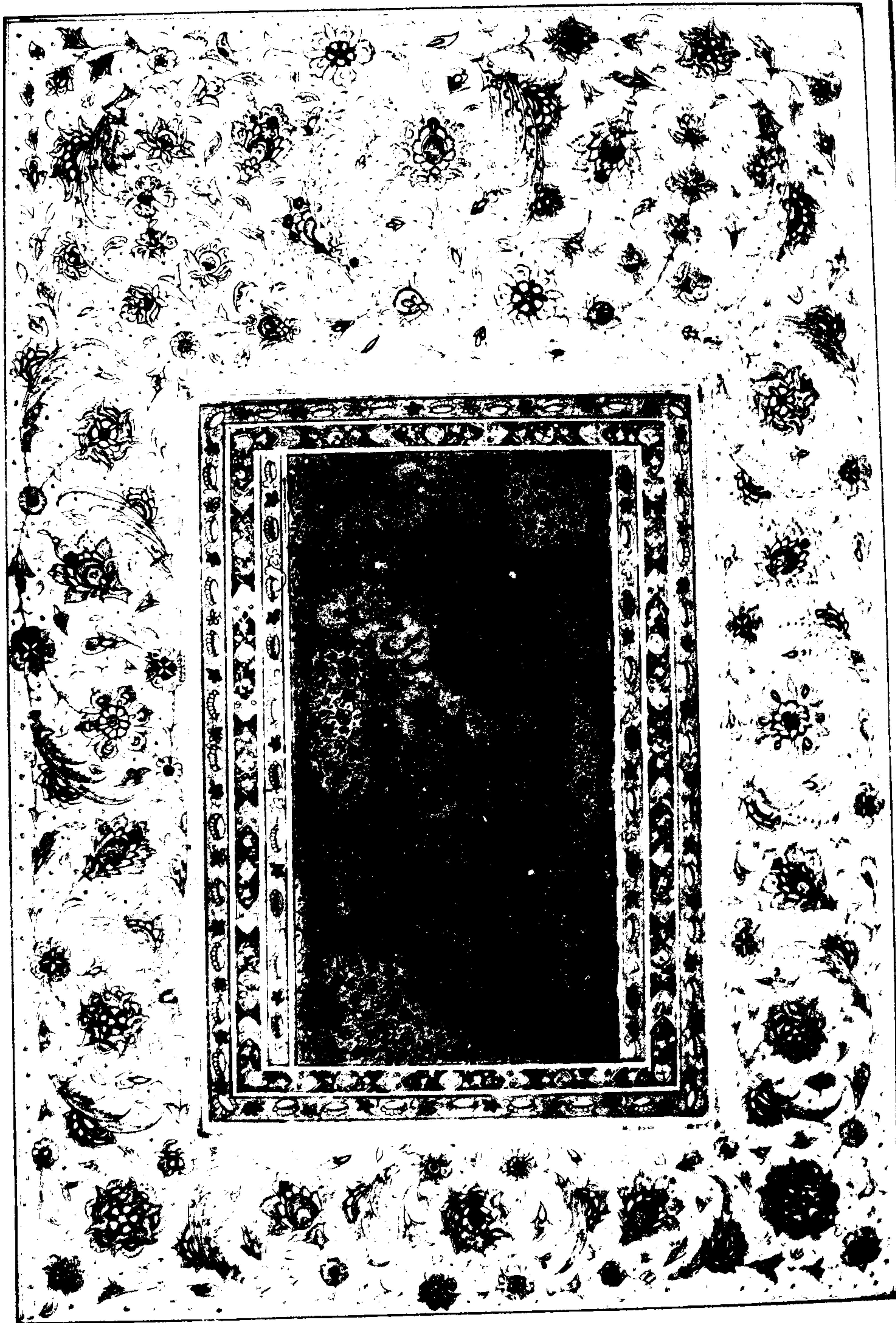
خطاطانی که در حال حاضر (سال تألیف کتاب) زنده هستند

عبدالفتاح: سکه زن باشی است
 سامی افندی: رتبه سمو (حضرت) دارد
 عبدالله افندی: از شاگردان قاضی عسکر است
 حاجی یحیی: در ثلث و نسخ ماهر است
 حاجی عارف بک: از کارمندان مالیه است
 حاجی حسن رضا افندی: شاگرد مرحوم شفیق بک است

محمد علمی افندی: ؟

علی راسم افندی: از مستخدمین باب فتوا است
محمود جلال الدین: از شاگردان حافظ افندی است
حاجی تحسین افندی: در مکتب امیرکان معلم است
حافظ عثمان: از اهل توقات و ملقب به انوری است
عارف افندی: آثارش زینت بخش همه جاست
مصطفی افندی: از شاگردان مرحوم حکاکزاده است
نوری افندی: درویش دردمندی است





تعلیق یا نستعلیق نویسان ایرانی

چنانکه قبلاً ذکر شد در زمان بایسنقر میرزا علوم و فنون بدیعه، مخصوصاً ادبیات و اشعار و خط رونق کامل یافت، حدود چهل نفر هنرور تحت ریاست جعفر تبریزی به کتابت مشغول بودند. برای تدارک لوازم کتاب‌نویسی چون: وراقی، صحافی، تصویر، تذهیب، تجلید، وصالی، زرافشانی و سایر صنایع، استادان کاردان را از اطراف و اکناف عالم با مزد و انعام و احسان فراوان گرد آورده و موقعیت مناسبی برای پیشرفت صنایع بدیعه فراهم آورد.

هریک از این چهل هنرور همدست و هم‌پیشه اعجوبه زمان و نادره دوران بودند و هرکدام دارای ذوق سلیم و طبع وافر بودند و برای اعقاب و اخلاف نمود آنقدرها آثار غریب و نادره منتشر کردند که تا روز قیامت در دست حوادث روزگار پایمال و فرسوده نخواهد شد.

در همه ممالک جهان اعم از شرق و غرب هیچ کتابخانه و یا موزه‌ای نیست که از آثار آن زمان نمونه‌ای در آن یافت نشود. علی‌الخصوص در کتابخانه‌ها و جوامع و زوایا و تکایای استانبول آثار هنرمندانه‌ای که چشم ندیده و گوش نشنیده است آنقدرها هست که بشمارش در نمی‌آید.

خلاصه هر جا از خوشنویسان کتابخانه بایسنقر میرزا ذکر می‌آید در کنار اسمش عدد (۴۰) را بنشانه خوشنویسان چهل‌گانه می‌گذاریم و شرح حال آنها بترتیب حروف تهجی ذکر می‌گردد.

و این از بدیهیات است که این استادان چهل‌گانه با واسطه یا بی‌واسطه از

شاگردان میرعلی بوده اند.

ابراهیم میرزا: از شاهزادگان صفوی، پسر بهرام میرزا و نوه شاه اسمعیل است. در همه علوم ادبی، ریاضی، تاریخ، انساب و قرائت و تجوید ماهر بود. و در موسیقی، نقاری، رنگ آمیزی، زرگری و سایر هنرهای مردمی صاحب فن و تصنیف است.

با تخلص جاهی اشعاری دارد. در تیراندازی، چوگان بازی، تفنگ اندازی، شنا، شطرنج از استادان بشمار می رود.

در ۲۴ سالگی بحکم اسماعیل میرزا به سال ۹۸۲ مقتول شد.

ابراهیم استرآبادی ۴۰: از زمره علما و فضلاست وفاتش به سال ۹۹۰ اتفاق افتاد.

ابراهیم تبریزی ۴۰: از بزرگ زادگان تبریز است، علاوه بر حسن خط از تذهیب و موسیقی نیز بهره کافی داشت.

ابراهیم بن میزعماد: فرزند یگانه و دلبنده فرزانه عماد قزوینی است. از خصائل حمیده بهره مند بود. رموز کتابت را بطور اتم و اکمل از پدرش آموخته در کتابخانه مرحوم رشیدای اوقات خود می گذرانید. بعد از هلاکت پدرش، به علت پریشانی به خراسان رفته و در آنجا صاحب شهرت تمام شد و بعد از ۱۴ سال دوباره بجانب عراق بازگشته و در قزوین ساکن شد و در ۵۲ سالگی وفات یافت.

ابراهیم خان ایلچی: از شاگردان معزالدین بوده است. در سال ۹۹۰ در حالیکه در شهر قم حاکم بوده، در زمان سلطان مراد خان ثالث برای تبریک بحضور همایونی به استانبول آمده بوده است. نامبرده به تزیین و تذهیب خطوطش فوق العاده علاقمند بوده و برای یک صفحه خط مبلغی کثلی خرج می کرد.

کتاب معروف به «صحیفه سجادیه» را به خط نسخ و ترجمه آنرا به خط تعلیق فوق العاده زیبا نوشته و بعلاوه آنقدرها طلا و پیرایه بر آن صرف کرده است که هرکس می دید تعجب می کرد.

نامبرده چون آدم شناسی بود و حرکاتش در استانبول ضرب المثل شده بود.

میرزا ابراهیم قانونی: از اکثر فضائل بهره مند بوده و در نواختن قانون ید

ضائی داشت

ابوبکر بن اسحق جامی: چون از نوادگان جامی بود به جامی زاده مشهور است. از کردستان ظهور کرده است. یکی از فضیلت‌های نامدار شافعی مذهب بود و در مدرسه سلیمیه به تعلیم خط مشغول بود. در سال ۱۰۷۱ وفات یافت.

میرزا ابوتراب: ملقب به رئیس الخطاطین و خلیفه میرعماد بود. از بزرگان اصفهان و منظور نظر و لطف و احسان میرعماد بود. در شبانه روز دقیقه‌ای از حضور شادروان میر جدا نمی‌شد. و تنها موضوع استاد و شاگردی نبوده بلکه معامله مرید و مرادی نیز جاری بود.

خط میرزا ابوتراب در نهایت درجه پاکیزگی و با سلیقه بوده و در کارش نهایت دقت را بکار می‌برد.

در واقعه قتل میرعماد هیچکس باندازه او متأثر نشده و بیش از هرکسی اظهار مهربانی و مردانگی کرده است.

مطلع مرثیه‌ای که در تعزیت میرعماد ساخته دلیل استقامت طبع اوست:

دهر پرفتنه و پرمشغله و پرغوست

شرح این ماتم و این سوک کرا خود یار است

ابوالهادی قزوینی: خواهرزاده مالک دیلمی و در شش قلم ماهر بود. در شعر و شاعری و موسیقی مشهور بوده و در گورستان شاهزاده حسین قزوین مدفون است. میرسید احمد مهدی: هرکسی را معزز و محترم شمرده و با بزرگ و کوچک حسن معاشرت داشته است و متصف به آهوچشم بوده است.

هنگامی که میرعلی هروی به مشهد رضوی آمد به شرف مصاحبت او مشرف شد و به همراه او به بلخ و بخارا رفت و بعد به قزوین بازگشت. شاه طهماسب بعد از احسان فراوان بر او غضب کرده و اموالش را مصادره کرد. پس از جلوس شاه اسماعیل ثانی به قزوین بازگشته و در باغ سعادت منزل گرفت و بعد از فوت شاه به مازندران رفته و در همانجا بسال ۹۸۶ درگذشت.

بعد از مدت طولانی تعلیم دیدن، قواعد خط را نیکو آموخته و از تمام شاگردان میرعلی پیشرفته‌تر شد.

میرعلی قطعات زیادی بنام او نوشته و امضاء کرده است. چند بیت از قطعه ای را که در آن به کلمه زلف التزام کرده است اینجا نقل می کنیم:

بر روی آفتاب تو آنزلف تابدار
ز آسب باد سلسله گشتت آب وار
زلفت چگونه روی ترا برنگار کرد
بر آب و آتش ار نکند هیچکس نگار
در زلف اگر قرار نبینی عجب مکن
کسی دیده که دود بر آتش کند قرار
در زلف تو درازی روز شمار هست
لیکن شکنج و حلقه فزون دارد از شمار
گریچ و تاب حلقه زلف تو صبح نیست
خورشید را چگونه گرفتست در کنار
بس هوش و عقل در سر زلف تو بسته اند
ترسم ببادشان دهد آن زلف تابدار

بهنگام بازگشت میرعلی به هرات میرسید احمد هم در موافقت او به هرات رفت در آنجا بعد از چند مدت جهد و کوشش بدرجه اعلائی خطاطی رسیده و نسبت به اقران و امثال امتیاز کلی بدست آورد و خلیفه دارالمشق شد.

بعد از مدتی با اجازه استادش به ماوراءالنهر رفته و در بلخ ساکن شد و ضمن سیاحت خوارزم و سمرقند به بخارا رفت و مدتی در آنجا ماندگار شده عاقبت باز به هرات برگشته و وفات یافت.

ادهم کور: یزدی است. اکابر نور کمالیه او را به اصفهان آورد و کتبه های تمام بناهای خود را با او نویسانیده اند. دوستی بنام حیرتی داشته که خطاط بوده است. و این بیت را در حق او گفته است:

گور کاتب شدی ز مشق استاد
اینقدر مشق کن که کورشوی

اسد جانی: همدانی بوده و در شعر و معما ید طولائی داشت.

اسدالله کرمانی: ذکرش در ثلث و نسخ نویسان گذشت. بعضی او را شاگرد میرعلی و بعضی ها شاگرد انیسی می دانند.

اسماعیل نجاتی ۴۰: به او اسماعیل هروی هم گفته می شود.

مولانا اظهر: از شاگردان حکیم جعفر تبریزی بوده و ملقب به استاد استادان بود. در اوائل عمرش از هرات به کرمان، یزد و اصفهان رفته و مدت زیادی آنجا مانده است از آنجا به شیراز، بغداد، بصره، مکه، شام، حلب و بیت المقدس رفته و در وادی بیت المقدس به رحمت خدا واصل شد و شاگردی چون سلطان علی

مشهدی بیادگار گذشت - وفاتش به سال ۸۸۰ است.

امیر شاهی ۴۰: آقا ملک سبزواری هم نامیده می شود. در انواع خط خصوصاً نستعلیق یگانه روزگار بود و لقب جمال الدین داشت. به مناسبت انتساب به سرداران سبزواری تخلص شاهی را برگزیده بود. یک وقتی بایسنقر میرزا به او می گوید که بسیار مناسب خواهد بود که این تخلص را به ما واگذار کنی. و چون او نمی پذیرد بایسنقر میرزا آغاز به عداوت می کند. یک بار همراه جمعی به حضور بایسنقر می روند و او همه را می پذیرد ولی او را بحضور راه نمی دهد و او بدیهه غزلی ساخته و به او می فرستد که مطلع و مقطع آنرا نقل می کنیم

مطلع و مقطع

ای که در بزم و طرب جام دمام می زنی

خون دل ناخورده چند از عاشقی دم می زنی

می کنی محروم ازین درشاهی درمانده را

دست رد برسینه یاران محرم می زنی

در معارف و کمالات معنوی و علم موسیقی، عودنوازی، دقایق خط و نقاشی و تذهیب و تصویر استاد بود. کسی نیست که مطلع اشعار او را بخواند و تحسین نگوید این دو بیت از اوست:

زهی از خطت نرخ عنبر شکسته

قدت سرور را دست بر تخته بسته

غباریست خطت نشسته بر آن لب

بلی خط یاقوت باشد نشسته

وفاتش سال ۸۵۷ اتفاق افتاده و در مقبره آباء و اجداد خود دفن شد. در مرثیه او گفته شده است:

گوشود زیر وزبر از اشک و آهم سبزواری زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار

امیر ابن شیخ محمد حسنی: در اوایل دولت صفوی استاد اقلام ششگانه بود.

امین شام: در قزوین متولد شده است. ضمن اینکه وزیر شاه طهماسب بود

از میرعماد و باباشاه اصفهانی مشق و تعلیم گرفت و به حد کمال رسید. وفاتش ۱۱۹۰ هجری است.

انیسی: از کسانی است که قلم را محرف کرده و نوشته است. ذکرش بیامد.

آیتی ۴۰: مکتبدار بود. و خطش (ایه من آیات الله) بود.

باباجان تربتی ۴۰: برادر فیضی و حافظ قاسم خواننده است در زرافشانی و نقاری یکتا و در انواع ساز و موسیقی و اشعار بیهمتا بود. این بیت از اوست:

بجان از ستمهای دوران رسیدم رسیدم به جان تا بجانان رسیدم

باباشاه اصفهانی: ملقب به رئیس رؤسا است در هشت سالگی به مشق و تعلیم خط آغاز کرده است و بخدمت میرعلی هروی شتافته و هشت سال در خدمتش قلم رانده است. در واقع باندازه استعدادش مؤید عالم غیب بود. کتب و مرقعات و آثارش فراوان است و میرعماد روش خط از او آموخته است.

صاحب رساله «قطبیه» می گوید که او را در سال ۹۹۵ در اصفهان دیدم با همه جوانی خط او را از خط اکثر خوشنویسان ترجیح می نهادند. به جهت بیکسی و بینوایی، این هنر خط بر او خداداد بوده است. اگر عمری طولانی داشت کمتر از میرعلی هروی و سلطان علی نبود.

در موضوع تعلیم خط رساله ای منظوم نوشته است که این سه بیت از آن رساله است:

از واضع خط نسختعلیق بشنوسخنی ز روی تحقیق

بالای الف سه نقطه باید اما بهممان قلم که آید

یک نقطه بس است گردن با شش نقطه درازی تن با

قواعد حروف مقطعه را اینگونه نظم کرده و بعضی لوازم خط را مناسب اصحاب فن علاوه کرده است.

در مشهد رضوی مدفون است. وفاتش بسال ۱۰۱۲ بوده بعضی ها گویند که در بغداد دفن شده است.

باذلی ساوجی: آثارش دیده شده حقیقتاً خوشنویس است به تعلیم طلاب روزگار می گذرانید و از شدت تهور بروی هیچ شاگردی نگاه نمی کرد

میرباقر: پدر ذوالکمالین میرعلی هروی است و از سادات خراسان است در

علم حکمت و کلام بی بدیل بود.

به شرحی که خواجه نصیرالدین طوسی به اشارات ابن سینا نوشته، اعتراضاتی دارد. خطاطان زیادی از او تعلیم و مشق کرده اند و در قانون و ضوابط به درجه استادی رسیده اند.

در سفری به هندوستان، در شهر لاهور مرقعی برای «چیپال» نوشته و او چهارده هزار روپیه نقد نیاز کرد و او بواسطه علوهمت قبول نکرد. عاقبت در سن ۸۷ سالگی در هندوستان درگذشت.

علی افندی در مناقب هنروران ذکر کرده است که میرباقر پسر میرعلی واضع است و در هنرهای دستی مشهور بود.

فقط باید گفت که او پدر میرعلی است نه اینکه پسر واضع باشد والله اعلم. محمد باقر کاشی: جلی و خفی را خوب می نوشته است.

سلطان بایزید دوری: چون از فرزندان ملوک بود سلطان بایزید امضاء می کرد و دوری تخلص اوست. نامبرده شاگرد میرعلی هروی بوده است. میرعلی برای اظهار محبت و مودت خود نسبت به او از چندین قطعه را با عنوان: «بجهت فرزند عزتمند مولانا سلطان بایزید الشهیر بدوری» نوشته و امضاء کرده است.

در سال ۹۸۶ در آب غرق شد.

بدیع الزمان میرزا: از فرزندان سلطان حسین بایقرا بوده و از دست اوزبک شیبک خان فراری شده و بشاه اسماعیل پناهنده شد و در سال ۹۲۰ بعد از استیلای سلطان سلیم به تبریز با او به استانبول آمده عاقبت مطعوناً درگذشت.

مشارالیه در انواع خط استاد بوده، مخصوصاً نستعلیق را در نهایت درجه خوبی می نوشت.

بدیع الزمان تبریزی: فرزند علیرضای عباسی است به مصداق «خیر الولد سرّ ابیه» همانند پدرش در انواع هنر و کمال سرآمد شد. از علوم حکمت آگاه شد و شب و روز دقیقه ای از ورزش خط و تحصیل معرفت فارغ نبود. در مدت کوتاهی به چند زبان آشنا شده و در هر شیوه نظم و نثر پیشوا شد و در رفت آمد به مجالس بزرگان از صدرنشینان بود.

دریغا که از عمر طولانی استفاده نکرد. آرامگاهش در گورستان تخت پولاد اصفهان است. قصیده‌ای با مطلع زیر بخط او دیده شده است:

بدین خرمی جهان و بدین تازگی بهار

بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوا لطیف

یکی چون گلاب تلخ یکی چون بت بهار
بهبود شاهنشاهی: بنده زرخرید شاه طهماسب بود و از شاگردان مولانا حسین تبریزی بود و در حرم خاص شاهي همراه محمد شریف کاتب بود. بهرام میرزا: فرزند شاه اسمعیل صفوی است. صاحب «نخبه» در ترجمه حال پدرش از شعر و انشاء و موسیقی و حسن خط به خصوص نستعلیق او نام برده است. دو سال و نیم والی خراسان بوده سپس در سال ۸۹۳ عازم داربقا شد.

مولانا بنائی: به مناسبت معمار بودن پدرش این تخلص را اختیار کرده است در خط و موسیقی و علم ادوار مشهور زمانش بوده است. اما تند زبان و آتشین بیان بوده و با هرکسی مزاح و بهرکسی حرف اندازی می کرد. در هرات عادت مردم چنان بوده است که هرچیز خوب را به امیرعلی شیرنسبت می دادند. روزی بدکان پالاندوزی رفته و می گوید که پالان امیرعلی شیر را می خواهم. و بعد از ترس امیرعلی شیرفراری شده و به سلطان یعقوب پناهنده می شود و «بهرام و بهروز» را بنام او می نویسد. و بار دوم به سبب چنان امری به ماوراءالنهر فرار می کند و عاقبت ملک الشعراء محمد شببانی می شود و در سال ۹۱۸ در واقعه امیرنجم بعالم بقا انتقال یافت. این بیت از اوست.^{۳۴}

زاهد بره کعبه رود کاین ره دینست خوش میروود اما ره مقصود نه اینست
پیرعلی جامی: از شاگردان مشهدی است. چنانکه مولانا عبدالرحمن جامی

۳۴- صاحب ریحانه الادب مرگ بنائی را چنین آورده است: «در نهصد و هیجدهم از هجرت (۹۱۸ ه. ق.) در قصبه قرشی، هنگامی که شاه اسماعیل صفوی قتل همگانی آنجا را مصمم شد مقتول گردید، نگاه کنید به ریحانه الادب جلد اول، صفحه ۲۸۲ ذیل ماده بنائی.

در فضائل و معارف سرآمد همگان بود این هم در خط و ربط سرافراز شد حتی میرعلی درباره بدایع قلمی او گفته است که: از تماشای عین در مفردات پیرعلی چشمانم خیره شد.

ملاجان: کاشانی و از شاگردان هروی است. واضح خط شکسته بسته است این خط بر روی دو کاغذی که یکی سیاه رنگ باشد نوشته می شود وقتی ایندو کاغذ رو بروی هم قرار گیرد خط آشکار می شود. گویا این خط همان خط معروف توأمان مجنون بوده است.

مولانا جعفر تبریزی ۴۰: رئیس کتابخانه بایسنقر میرزا بود در تحریر انواع خطوط، مخصوصاً در نستعلیق بدرجه کمال رسیده بود.

مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله مروارید و مولانا شیخ محمود با افتخار بشاگردی مولانا جعفر بدان درجه نائل آمدند.

قطعه ای هم از او دیده شده است که شامل قطعه زیر است:

با فلک دوش به خلوت گله می کردم

که مرا از کرم تو سبب حرمان چیست

اینهمه جور تو با فاضل و دانا ز چه روست

وین همه لطف تو با بی هنر و نادان چیست

فلکم گفت که ای خسرو اقلیم هنر

با منت بیهده این مشغله و افغان چیست

شکر کن شکر که در معرض فضلی که تراست

گنج قارون چه بود مملکت خاقان چیست

گویا شخصی که حکیم جعفر هروی نامیده می شود همین شخص باشد.

سید جلال عضد: یزدی است. پدرش وزیر سلطان مبارزالدین از آل مظفر

بود یک روز سلطان تفرج کنان گذرش به مکتب می افتد به تماشای کودکان

مشغول می شود و جلال را در حال سیاه مشق دیده و از معلم می پرسد که این کودک

فرزند کیست؟ معلم جواب می دهد که سید زاده است. پادشاه او را به حضور

می طلبد و با اندکی صحبت کمال و جمال او مورد توجهش قرار می گیرد و از معلم

پرسش می کند که در بین شاگردان مکتب کدام یک خوشنویس است؟ معلّم جواب می دهد که آنکه قلمش را خوب می تراشد باز هم پادشاه می پرسد که چه کسی قلمش را بهتر می تراشد. معلّم جواب می دهد آنکه قلمتراشش برّان است. پادشاه می گوید قلمتراش چه کسی سخت برّان است. معلّم می گوید: آنکه پدرش مالدار و منعم و وزیر است و آن سیدزاده است شاه به کودک می گوید سطری بنویس تا خط ترا تماشا کنم. جلال این قطعه را نوشته و به شاه می دهد.

چهار چیز است که در سنگ اگر جمع شود

لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارائی

پاکی طینت و اصل گهر و استعداد

تربیت کردن مهر از فلک مینائی

در من این هر سه صفت هست چه درمی یابد

تربیت از تو که خورشید جهان آرائی

سلطان از خط و بداهت شعر او حظّ برده و ده هزار درهم احسان او می کند.

و کسی را جهت اهتمام به تربیت او بنزد پدرش می فرستد و او زیر نظر همایونی خطاطی فاضل و شاعر می شود. رعایتی که میرزا بایسنقر نسبت به او بجا می آورد دلیل علوّ شأن اوست.

مولانا جمشید: فرزند احمد رومی است و در هرات نشو و نما کرده است.

میرچلمه اسکندر بخاری: از شاگردان هروی بوده و در پیش خود او مشق

کرده است میرچلمه در عصر خود بدرجه ای از استادی رسید که میرعلی حال او را رعایت کرد. اجازه داده است که از روی کتیبه های او بسریساید و او بعلت بدخلقی و غروری که داشته رو در رو به استادش گفته بود که: تو کیستی که من نوشته های تو را اختیار کنم؟ بهمان علت میرعلی در حق او نفرین کرد و مدتی نگذشت که کور شد.

مولانا حافظ فوته: از خوشنویسان دروه حسین بایقرا است و شاگرد

بلا واسطه واضح بوده است

حسین علی اصفهانی: از شاگردان میرسید احمد است. در سال ۱۰۳۰ در

راه حجاز فوت کرده است.

میرحسین حسینی: او را برابر میرعلی می شمارند. از شاگردان مولانا حافظ فوته است.

حسین شرعی: بغدادی است در شیوه میرعماد سرآمد شد.

حسین شهابی: شاگرد اسحق شهابی است.

میرحسین تبریزی: به سهوی متخلص بود در زمان فترت از تبریز به کاشان و از آنجا به هندوستان رفته، در آنجا درگذشت. این بیت از اوست:
طرفه حال است که دارد شب هجران عاشق

خواب ناکردن و صد خواب پریشان دیدن

درویش حسین کشمیری: از شاگردان محمدحسین کشمیری است.

میرحسین کلنگی: بخاری است و از شاگردان میرعلی است

قاضی حسین نیشابوری: قطعه ای از او دیده شده است که دو بیت را با نستعلیق در نهایت متانت نوشته است.

قطعه

می مغانه که مردافکنست و توبه شکن چنان بدور تو از شیخ و شاب برده شعور
که زاهدان سحرخیز برنمی خیزند بجای حی علی گردمند نفخه صور

امیر خلیل: مشهور به قلندر مروی و از شاگردان محمود بن اسحق است. شاه طهماسب او را از مشهد به قزوین آورد. عاقبت به هندوستان رفته، و از حیدرآباد با آرزوی خدمت شاه عباس صفوی باز به ایران برگشت. شاه عباس ضمن احسان و انعام او را مأمور مرقعات و قطعاتی کرد و او بخوبی از عهده برآمد.

گویند یک وقتی بین او و میرعماد مسابقه ای درگرفت و شاه عباس، ملا محمدحسین و ملاعلی رضای عباسی را حکم قرارداد و آنان خط قلندر ترجیح دادند. عاقبت از شاه عباس اجازه گرفته به هندوستان رفت و در سال ۱۰۳۵ در شهر حیدرآباد در مقبره مخصوص مدفون گردید.

خواری تبریزی: خطاطی ماهر و شاعری قادر بوده است این بیت از اوست.

بیت

خواری بدان رسیده که بدگوئی مرا سرمایه خوشی آمد اغیار کرده است
میرخونی: از شاگردان سلطانه علی مشهدی است. استادش یکی از قلمهای
او را انتخاب کرده و او تفضلاً با آن قلم مشق کرده و بر امثال و اقران فائق شد و بعد
از آن باستانبول آمده، بفرمان سلطان سلیمان خان مأمور کتابت شاهنامه خاقانی شد
و وظیفه خوار سلطان شد.

خیرالدین: شاگرد میرعلی است. بعد از اخذ اجازه شاهنامه را که استادش
آغاز کرده بود با موفقیت پایان رسانید. وفاتش ۹۸۱ است.

دوست محمد: هراتی است و از شاگردان قاسم شادیشاه است. مصحف
زیبائی به خط تعلیق نوشته و مورد عنایت شاه طهماسب قرار گرفت. و بسال ۸۷۱
درگذشت.

رستم علی خراسانی: از شاگردان مشهدی بوده و در کتابخانه بهرام میرزا و
پسرش سلطان ابراهیم میرزا کار کرده است خواهرزاده استاد بهزاد است
در سال ۹۷۰ در نزد دائی خود مدفون شد.

رشید: ملقب به خلیفه اعظم و خواهرزاده میرعماد است. پدرش از دیالمة
قزوین بوده و خودش همیشه همراه دائی اش بود. میرعماد اعتراف به قدرت قلمش
در حاشیه قطعاتی که او می نوشت کلمه (نریمان) را اضافه می کرد. در سبک و
سیاق خط از میرعماد پیروی کرد اما بعد از وفات دائی اش مکدر الحال به هندوستان
سفر کرد و از آنجا به کشمیر رفت و در سال ۱۰۴۸ درگذشت.

در کار خود آنقدرها نظم داشت که بعد واقعه میرعماد (قتل میرعماد) به
مناسبت مختفی ماندنش بمدت سه ماه فقط سه بند کاغذ سمرقندی را نوشته بود. از
این سبب به میرزا ابوتراب گفته بود که میرزا بفریادم برس و گرنه قواعد خط را
فراموش خواهم کرد.

حکیم رکن الدین الشمس: از سوی پدر اجدادش از اطبای مقرّب بود اند.
شاه عباس بزرگ از او دلگیر شده و به مصادره اموالش دستور داد. حکیم به شهر
مشهد رفت و هنگام عزیمت شاه به بلخ از آنجا به هندوستان پناهنده شد.

و افلاک سهرستانی نیک شمل انجمنی مهر عالم کبریا و کفای بر عالم
 اوجی نیک تو لون آسے غم کم لیک یوز لانا چوں و بوسا پلین
 رچی نیک مهر عالم آریانی کمال درجہ رسیدن ایلا ناپون اول
 بنایون طبع نیک لودوع وقت پایز نغ و نکتہ پرداز نغ لاریون
 سپهر و سپری سل لاریونی سہ تمام اتمیا پس و خرد خرد و ان خوش
 تقریری قرن را بنیہ تمامه تمام اولی و لیکم اختصار پند تمام قلیلتای و دعا

اختتام سپریلکای	یارب بوزمان شاه لاری نیک شاهی
کیم کو نکلی ابر و سپر نمان کاسی	پیر کمال انکا اوج ماه دین تا ماسی
بیکیم نیے که بار باره اتمیک و نوحا	کوک عرصه سی نیکاسی و لپون بار
کون شپه سی ختری ماسی و لپون بار	کوکب عدوی سپاسی و لپون بار
مرشد اوج نامی و لپون بار	که علی سیدل استیجال سلطان علی سیدل

زین الدین محمود: شاگرد بلاواسطه مشهدی است. موصوف به صفات پسندیده بوده و استاد میرعلی است.

سبزعلی مشهدی: از شاگردان مشهدی است.

سلطان حسین: شاگرد حسین باخرزی است از خراسان به عراق رفته و از خوشنویسان کتابخانه فرهاد خان بود.

سلطان علی مشهدی: در اوایل جوانی یوسف ثانی و ثانی یوسف بود. مولانا اظهر هروی نسبت به او علاقه پدر و فرزندی داشت و یک لحظه از حسن تربیت او فارغ نبود و پیوسته می گفت:

در مشق تقصیری مکن پیوسته ای سلطان علی

در روز کن مشق خفی در شام کن مشق جلی

با پرورش و تعلیم استاد در خط نستعلیق بدرجه کمال رسید و در سایه تربیت بی نظیر آن استاد در تهذیب اخلاق و مراتب کمال باوج استحسان رسید.

بر او لقب سلطان الخطاطین داده شده بود. او فوق العاده ساده دل بوده است و روزی سلطان حسین بایقرا به او می گوید که برای من سنگ مزاری طراحی کن و بنویس. سلطان علی جواب می دهد که اگرچه اطاعت از فرمان پادشاه فرض است اما حصول این امر به مدت زمانی طولانی موقوف است. پادشاه خندیده و می گوید: ما هم به این زودی ها قصد مردن نداریم و شما هم زیاد عجله نکنید.

باری سلطان الخطاطین با صنایع غرا و بدایع بی همتا و بخط جلی و خفی سنگ نشانی طرح و رسم کرد که تا امروز هرکس آنرا دیده انگشت حیرت بدنندان گزیده است.

بروایت سیاحان کسانیکه آنرا دیده اند خود را مرده بحساب آورده اند.

امیر علیشیر نوائی هم رعایت حال او را داشت و او در استنساخ آثار عطالت از خود نشان نداده است.

با اینکه عمر شریفش از شصت سال گذشته بود با اینهمه در دست و خط او خللی پیدا نشده بود چنانکه خودش گفته است:

مرا عمر شست و سه شد بیش و کم

هنوزم جوانست زرین قلم

توانم بلی از خقی و جلی

نوشتن که (العبد سلطان علی)

مولانا جامی در غایة الغایت به خط او میل باطنی داشت و به همتش بدون استفاده هم نماند.

اما بقول نوائی، مولانا جامی جوانی خوش خط را — به نام عبدالصمد — جهت کتابت آثار خود دعوت کرد و او امتثال امر کرده و قبول نمود. فقط در تمام نوشته هایش سهو و حشو و نقصان فراوان بود و آن جوان بر طبق عادت همچنان ادامه می داد.

بنابر این مولانا جامی با طبع نازک خود این ابیات را سرود و به او فرستاد.

خوشنویسی چو عارض خوبان	سخنم را به خط خوش آراست
لیک در وی ز نادرستی طبع	گاه حرفی فزود و گاهی کاست
کردم اصلاح آن من از خط خویش	گرچه نامد چنانکه دل می خواست
آنچه او کرده بود با شعرم	من ز خطش قصور کردم راست

از جمله رسالات او «منظومه خط» است که مشهور است:

این قطعه زیبا هم زاده طبع عالی اوست:

ازین شکسته هر آنکس کند توقع مشق

سه چیز خواهم از او اگر چه هست بس دشوار

اول مداد که اندر سیاهی و جریان

بود چو بخت من و آب دیده خونبار

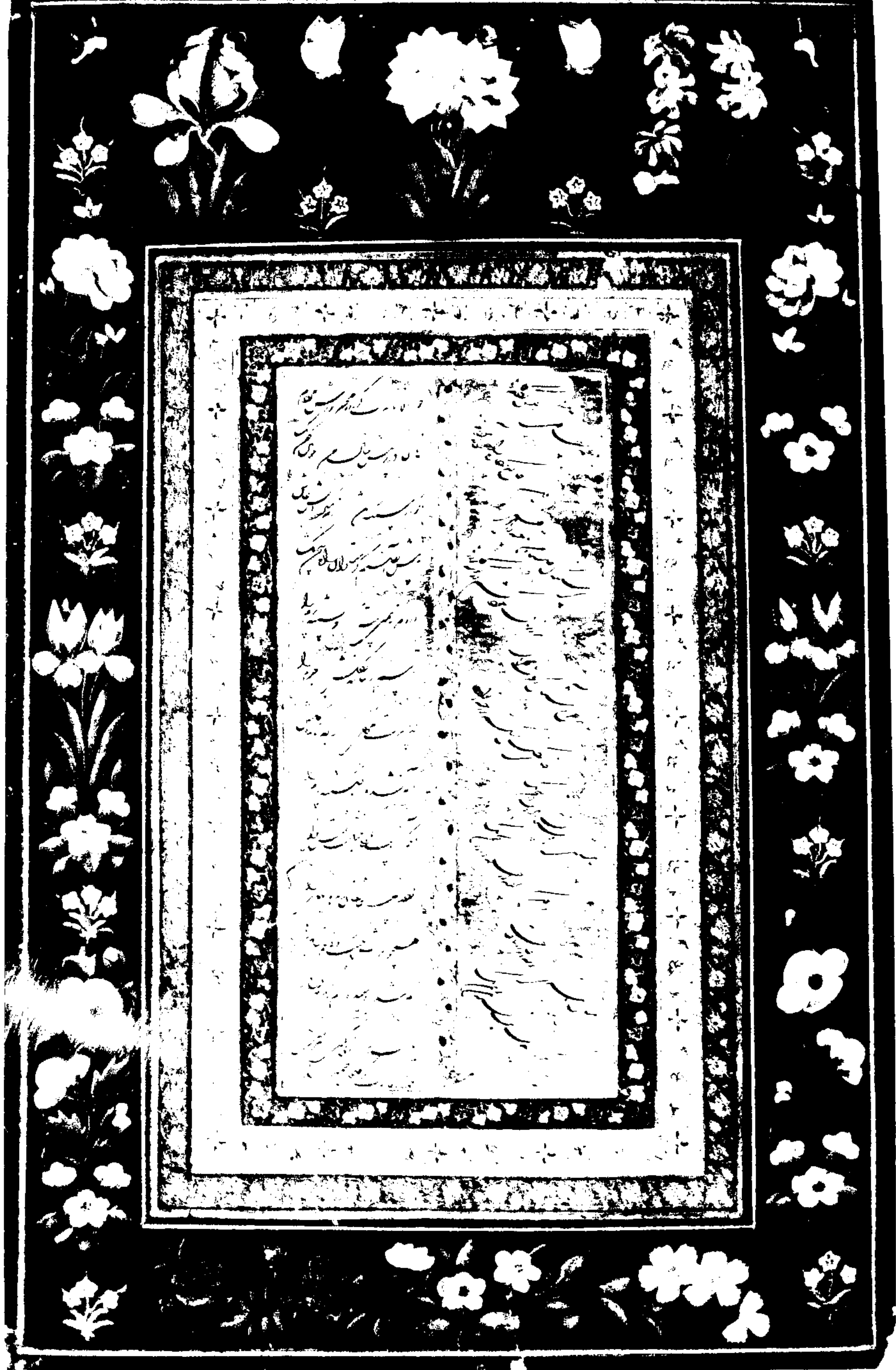
دوم قلم که چو مژگان من نباشد سنت

سیم خطی چو خط عنبرین یارنگار

تمام کتیبه های منازل و عمارات باغ مراد جهان آرا از نوشته های اوست

وفاتش در سال ۹۱۹ اتفاق افتاد و آرامگاهش در مشهد است.

سلطان علی قاینی: از خوشنویسان زمان سلطان حسین بایقرا بسال ۸۶۱



هجری است و معتقدان حضرت جامی است که اوقات خود را به تسویه آثار او گذرانیده است. در مجالس النفایس آمده است که برای اجرت نوشتن یک کتاب تنها یک بیت شعر طلب کرده است.

بنظر مؤلف در اسامی این سلطان علی با سلطان علی هروی اشتباهی رخ داده است.

سلطان محمد بخاری: در حق خط او گفته شده است:

خطت دیدم دهانم گشت پرآب مگر خط تو آلوی بخاریست

سلطان محمد تربتی: کاتب رقم بود. در مشهد رضوی مدفون است.

سلطان محمد خندان: از شاگردان مشهدی بوده و به لطف طبع موصوف بود و به محبت اهل عیش مشغول بوده است در هرات به کتابت نسخ شریفه همت می کرده و در رنگی نویسی مشهور بوده. برای تعریف خط او نه تقریر کافی است و نه تحریر وافی. در سال ۹۵۰ درگذشت

سلطان محمد نور: فرزند مشهدی و شاگرد اوست. خطش بی نظیر و در شعر شهرت اظهر من الشمس داشت.

سلیم کاتب نیشابوری: از شاگردان شاه محمود نیشابوری و غلام میر جلال الدین حیدر استرآبادی است. پدرش حبشی و خودش مثل یاقوت صاحب خط شده و در قطعه نویسی همطراز سلطان محمد نور شمرده می شود. قطب الدین یزدی او را در رنگی نویسی ماهر دانسته و گفته بود که قلم نازک در شأن او نازل آیه ای است که نازل شده است. در سال ۹۹۰ در شهر مشهد وفات یافت.

شاه محمد مشهدی: شاگرد زرین قلم مولانا عبدی دائی خودش یا شاگرد مشهدی است.

در زمان شاه اسمعیل استاد سرفرازی بود. شاه اسماعیل در جنگ خود با سلطان سلیم خان به منظور اینکه اگر مغلوب شدم بدست سلطان سلیم نیفتد او را همراه استاد بهزاد مصور پنهان کرده بود. بعد از مغلوب شدن که برمی گشت اولین کسانی که سراغشان را گرفت آنها بودند. شاه محمود در زمان شاه اسمعیل به کتابت شاهنامه مأمور بود.



مولانا محمود: شاگرد میرعلی و سلطان علی بود. پنج گنج را با خط غباری جهت کتابخانه شاه طهماسب نوشت و استاد بهزاد هم آن کتاب را مصور ساخت. وقتی که شاه طهماسب در تبریز بود او در مدرسه نصیریہ ساکن بود. عاقبت از امور جهان دلگیر شده به مشهد رفت و بیست سال در آنجا زندگی کرد. عمرش ۸۸ سال و بسال ۹۷۰ در کنار مولانا سلطانعلی مدفون شد.

شاهویردی: پسر سلطان علی بیلدار و شاهسوار خطاطان بود و در تذکره‌ها نام او آمده است.

شرف‌الدین یزدی: برادر قطب‌الدین یزدی صاحب رساله قطبیہ است. از مشاهیر ارباب معارف و مذهب کاملی است۔ اربعین جامی را که در سال ۹۰۰ نوشته دیده‌ام و شایسته زیارت است.

شفیعا: ملقب به پیشوا و از سادات هرات است. شاگرد میرزا ابوتراب بود و از میرزا فصیحی ملک الشعرا ی هرات هم تلمذ کرده است. بعضی از رموز و نکات خط را اختراع کرده است که از قدرت هیچ خطاطی ساخته نیست، انواع علوم و فنون را تحصیل کرد و چون هیچ فایده‌ای از آنها نبرد برای سیاحت به هندوستان رفت و دوباره به هرات برگشته گوشه انزوا اختیار کرد. در سن ۸۵ سالگی در مشهد رضوی درگذشت خط موسوم به شکسته از اختراعات اوست و در نقش و تصویر هم استاد بود.

مولانا شمس‌الدین محمد بسطامی: شاگرد میرسید احمد بود. از خوشنویسان کتابخانه شاه عباس بوده است.

شوقی یزدی ۴۰:

شهابی ۴۰: اسمش شاه حسین و بلخی است و استاد خواجه محمود است. و خواجه محمود را بعلت انتساب به او شهابی می‌نامند.

شیخ نورالدین پورانی: خلف شیخ ابوسعید پورانی است. در عهد صفر سن بدرجه‌ای از خطاطی نائل آمد که دیگران در یک قرن نرسیده بودند. شیخ زاده پورانی هم همین شخص است.

میر شیخ اول کرمانی: از خوشنویسان دربار همایونشاه پدر بزگوار بابر میرزا

است و در اقلام سته استاد بود.

میر شیخ ثانی کرمانی: پسر میر شیخ اول و نام او محیی الدین است. ثلث و نسخ را از روی نوشته های پدر و نستعلیق را از روی سید احمد مشهدی نوشته است
شیرعلی ممتنع التقليد ۴۰: در مجالس النفاثس مسطور است که مولانا شیرعلی خط را به درجه ای رسانید که از خوشنویسان عصر کسی را یارای تقلید او نبود.

مولانا صالح بخاری: شاگرد محمود شهابی است. از خوشنویسان عصر عبدالله خان و اسکندر خان، از پادشاهان جغتائی بود. در حالیکه مشغول تألیف کتابی بوده وفات کرده است.

میر صدرالدین: فرزند میرزا شرف جهان قزوینی است. شاگرد مولانا مالک شده و در رنگ آمیزی و وصالی استاد بود. شاه عباس او را مأمور کتابت تذکره دولتشاهی کرد ولی به اتمام آن موفق نشد و در سال ۱۰۰۷ هنگام مسافرت به مشهد در بسطام درگذشت.

میر صفی نیشابوری ۴۰:

شاه طهماسب: فرزند شاه اسمعیل از سلاطین است. بعد از تکمیل کردن ثلث و نسخ خط تعلیق را از عماد آموخت. در یازده سالگی به تخت پادشاهی جلوس کرده است تاریخ وفاتش بسال ۹۷۴ بود.

ظفرعلی هروی: شاگرد معزالدین است.

میر عبدالباقی خطاط: از سادات اصفهان است. غذا را بسیار مطبوع می پخت یکی از غذاهایش مورد قبول طبع شاه اسماعیل واقع شده و او را مقبولی لقب داده است. این مطلع از اوست:

به مقبولی کسی را دسترس نیست قبول خاطر اندر دست کس نیست
امیر نظام الدین عبدالحی منشی: فرزند میرزا ابوتراب است. در زمان محمود خان شیبانی منشی بود. در زمان شاه عباس در مدرسه نظام الدین امیرعلیشیر و سپس در استرآباد مدرس شد.

عبدالحی منشی: نیشابوری است. در زمان سلطان سعید مدت زمانی

صاحب دیوان انشاء شده و به کتابت مناشیر مشغول شد بعد از واقعه قراباغ تحت نظر امیرحسین تربیت شده و مادام الحیات ملازم خدمت او بود.

عبدالجبار اصفهانی: شاگرد عماد است. بسال ۱۰۶۵ درگذشته است.

عبدالخالق باخرزی: شاگرد میرعلی است.

عبدالرحمن خوارزمی: شرح حالش در ضمن بحث از محرقان ذکر خواهد

شد.

عبدالرزاق: خواهرزاده و شاگرد میرعماد بود. محاوراتش خوش و

مکالماتش دلکش و حاضر جواب بود.

به مناسبت خوبی آوازش در عهد شاه عباس با ششصد تومان معاش بشغل

شاهنامه خوانی مشغول و کتابت مرقعات و کتب نفیس ممتاز بود. آرامگاهش در

کنار قبر میرعماد است. این بیت از اوست:

اسیر آن خم زلفم که هم درد است و هم درمان

غلام همت آن خط سبزم که هم ریشست و هم مرهم

عبدالرحیم انیسی: ضمن محرقان ذکر خواهد شد.

سید عبدالصمد: کاشانی است و بعضی سمرقندی گفته اند. در تذهیب و

تصویر استاد بود. این شخص برهم زنده دیوان جامی است^{۳۵}

عبدالکریم پادشاه: ضمن محرقان ذکر خواهد شد.

شیخ عبدالله کاتب: هراتی است. چهل و پنج سال در خدمت امیرعلیشیر

بود و کسی از او رنجیده نشد.

عبدالله ابن میرعلی: واضع زاده و به شکرین قلم ملقب بود. در متانت و

استحکام خط و اغلب فنون برامثال و اقران فائق آمد. در علم حکمت و عرفان و

قواعد و انشاء صدرنشین محفل ارباب یقین بود. حکیم جعفر هروی و استا مولانا

اظهر از شاگردان او هستند گرچه پدرش خط نستعلیق را اختراع کرده است اما

۳۵- چگونگی امر و شعر خود جامی را در این خصوص در شرح حال سلطان علی مشهدی

بخوانید.

بعضی نکات و رموز باقیمانده را او تکمیل کرده است. و جانشین بالاستحقاق پدرش بود.

این قطعه ای است که در حق وزیر وقت سروده و نوشته است.

ای وزیری که فلک حلقه بگوش درتست
پرتورای تو را دید خرد گفت مرا
توآمان چون ز غلامان کمر بسته تست
خواست تا جلوه دهد وصف توطا و وس ضمیر
صاحباً خاطر و قاد قدر قدرت تو
خود فلک را چه دری بهتر ازین می باید
چه مبارک سحری بهتر ازین می باید
برمیانش کمری بهتر ازین می باید
لیکنش بال و پری بهتر ازین می باید
با دعا گو قدری بهتر ازین می باید

عبدالله: خواهرزاده و تربیت یافته سلطان علی است. در هشتاد سالگی

لباس کودکان هشت ساله را می پوشید و حرکات آنها را تقلید می کرد. ۳۶

عبدالله ابن میرکلان: وفاتش بعد از سال ۱۰۰۰ اتفاق افتاده است. بسیاری

از آثاری جامی به خط او دیده شده است.

عبدالله قزوینی: اصلش شیرازی است. شاه طهماسب او را به قزوین آورده

و کاتب اسرار خود قرار داد. وفاتش در سال ۹۸۳ اتفاق افتاد.

عبدالله نیشابوری: به عبدالله کاتب شهرت دارد. دانی شاه محمود و شاگرد

۴

سلطانعلی مشهدی است.

عبدالواحد مشهدی: شاگرد سلطانعلی است. به شهر محروسه قسطنطنیه

آمده و وظیفه خوار سلطان سلیم خان شده و آنجا ماندگار شد و بشهرت عظیمی دست یافت در کوتاهیه ساکن یکی از مدارس بوده که نامش مدرسه واجدیه بوده است.

بر «نقایه» شرحی بنام «نقایه الفقه الواجدیه» در سال ۷۸۳ نوشت و بشاه

هدیه کرد. شاه را خوش آمد و انعام فراوانی به او داد.

۳۶- اکثر حکما و دانشمندان در اوج کمال و قدرت فکری حسرت دوران کودکی را

خورده اند. منسوب به فرودسی است:

جوانی من از کودکی یاد دارم دریغا جوانی، دریغا جوانی

گویند ناصرالدین شاه قاجار گفته بود که اگر می دانستم کودکی اینقدرها خوب است هفتاد سال چهار دست و پا راه می رفتم.

بالتماس فناری زاده رساله منظومی هم در اسطرلاب نوشته که نسخه آن خیلی نادر است و بسال ۷۳۸ درگذشت.

عشقی تبریزی: به رنگی نویسی مشهور است. بسال ۹۷۶ در تبریز درگذشت.

عضدالدین بخاری: شاگرد انیسی است. گویا (جلال عضد) همین شخص باشد.

حافظ علی هروی ۴۰: ولد مولانا نورالدین غوریانی و از اعزه سادات است. اکثر خطوط را خوب می نوشت. بقیه احوالاتش در تذکره دولتشاهی مذکور است. علی بن خوش مردان: صاحب متانت در کتابت است. در سال ۹۱۹ درگذشت.

علاءالدین محمد: از قریه رزه از قرای باخرز است. در سال ۹۴۹ درگذشت. با شاه محمود چندروزی بمناسبتی آشنا شد و بعد به مشق حسن خط پرداخت و خمسه امیر خسرو و سایر آثار او را زیاد نوشت بعضی ها او را شاگرد بلاواسطه سلطان علی دانسته اند.

سیدعلی مهدی: از مشاهیر است. در سال ۱۲۰۰ به هندوستان رفته و آنجا وفات یافت.

علی بک: رکابدار شاه طهماسب بوده و قطعه را خیلی خوب می نوشت. علی رضا عتیق اصفهانی: شاگرد میرعلی است. وفاتش بسال ۹۸۱ بود. علی رضای عباسی: عنوان شاه نواز داشته و رقیب و مخالف میرعلی بود. از ارکان اربعة خطوط رکن نستعلیق را بنام او نوشته اند. و رقابت و احسان او موجب اصلی قتل میرعماد شد. در هر جای ایران علی الخصوص در اصفهان کتیبه های شایان توجهی دارد. در طاق چارسوی باز خفافان و حلاجان اصفهان دوربای به خط نستعلیق جلی و در مسجد شیخ لطف الله کتبه نازنین و در کمر مسجد جامع عباسی کتبه رنگینی دارد که بهیچ وجه قابل توصیف نیستند. نسخ و آثار بیشماری با خط شریفش دیده شده است.

خواجه میرعلی: واضع تبریزی است به قدوة الکتاب ملقب بود و بر کتابت

نستعلیق روش خاصی ابداع کرده است و استادی است که برای تفریق خطوط سته کوشش فراوان کرده است.

سلطان الخطاطین، قبله الکتاب سلطان علی مشهدی در حق او گفته است.
نسخ تعلیق اگر خفی و جلیست واضح الاصل خواجه میرعلی است
تا که بودست عالم و آدم هرگز این خط نبوده در عالم
وضع فرمود او ز ذهن دقیق از خط نسخ و ز خط تعلیق
نی کلکش از آن شکر ریز است کاصلش از خاک پاک تبریز است
تا زمان او رسائل دیوانی و مکاتب با خط متداول تعلیق نوشته می شد، با ایجاد و اختراع خود بر خط تعلیق قلم نسخ کشید بنابر این به خط او نسخ تعلیق و جهت اختصار نستعلیق گفته شد.

درباره چگونگی این خط از طرف میرعلی واضح مطلبی لطیفه مانند مشهود است که ذکر آن در اینجا مناسب است.

در محدوده تاریخ کتابت ایجاد این قلم تعلیق توسط قدوة الکتاب میرعلی یا سلطان علی تبریزی این بوده است که شبی بدرگاه خداوند بی نیاز تضرع کنان عرض می کند که پروردگارا بر من خطی احسان فرما که جلوتر از من مرسوم قلم کسی نباشد در آن حالت مشاهده می کند که در عالم معنی پیاپوسی حیدر کرار، کرم الله وجهه، شرفیاب شده است این ماجرا را به محضر آن سلطان شمشیر و قلم عرض می کند و حضرت شاه مردان به این تقاضا جواب مساعد داده و می فرماید که ای مرد خدا، مرغ جسیم موسوم به غاز را که می شناسی؟ بر آن مرغ امعان نظر کن و خط خوشی از آن اختراع کن. صاحب ترجمه عرض می کند که ای سلطان من چگونه از مرغ مشهور به بط خطی مأخوذ و مستنبط می شود؟

این راز را آن مدینه العلم^{۳۷} چنین حل کرده و می فرماید ای مرد خدا این

۳۷- اشاره به حدیث نبوی که در حق حضرت مولا علی (ع) فرموده اند: انا مدینه العلم و

علی بابها.

در همان باب منسوب به فردوسی است که گفت:

درست این سخن گفت پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است.

←

پرنده کرگدن سیر و فیل چشم و شب پره پای و کشتی خاک پیما را منقاری است مدور، محدب و مقعر که قسمت منتهی بدھانش قلیل العرض است. سرش گلابی شکل و طرفین آن رفیع و میانش غلیظ است اول گردنش رفیع و رفته رفته غلیظ تر می شود. سینه اش مدور و رفته رفته ظریف می شود. با همه آنکه امتداد دمش سه گوشه و باریک و فراخ است ابتدایش نسبت به انتها ظریفتر و رفته رفته پهن می شود. چشمان نقطه مانندش در قرب و بعد معتدل و اکثر اندامش از بزرگ و کوچک ناموزون بنظر می رسد.

همچنین در برابر این رسم دیده نشده، گاه با نیم قلم و گاه به قلم یک هشتم، تولید و اظهار شکل خط آبداری را از آن مرغ آبی اساس قرار بده و کتابتی بی نظیر ابداع کن.

سلطان علی از خواب بیدار شده و در سایه حسن سلیقه و جودت قریحه بدان ترتیب مباشرت کرده خط تعلیق را صورت داده و یادگار می گذارد اما آن خط را تنقیح نفرموده اند. بدین سبب شیوه آن در کمال مرتبه نیست و ارباب بصیرت احساس می کنند که آن خط به قوت شبیه ثلث به شش قلم نسبت دارد و در نزد بینندگان آن خط این سخن مسلم و مستحسن است. زیرا کاسه هایش در غایت وسعت و سرهای (عین) مانند (عین) ثلث است. ولی کمی کوچکتر است و کشیده هایش زیاده از میزان مقوس و دراز امتیازی بر خط نوینی است و در حقیقت مرغ ناسازی مثل غاز که محل اخذ و تولید آنست اعجاز آور است.

ناقل حکایت عارف قاضی عسکر و مأخذ لطیفه محمد تبریری است.

میر سید علی: مشهدی است و از خطاطان و شعرای نامدار بود. در سال ۱۲۰۰ به هندوستان سفر کرده و در همانجا وفات یافت.

میر علی هروی: نوشته هایش را «کاتب سلطانی» امضاء می کند. ولادتش

گویند موجب خشم سلطان محمود غزنوی به خالق شاهنامه همین بیت بود که حسودان با عرضه آن به سلطان متعصب، فردوسی را شیعه قلمداد کردند. و البته ارادت فردوسی به خاندان مولا علی حرفی است که در آن شکی نداریم.

در هرات و نشو و نمایش در مشهد بوده است. بقول بعضی ها، پدر بزرگوارش میرمحمد باقر ذوالکمالین است میرعلی در زمان خودش نامدار و در خط و ربط یکتای روزگار بود.

در سال ۹۴۵ بهنگام شورشی که در زمان سلطان سعید گورکان بوقوع پیوست خواجه ناصرالدین عبدالله، او و فضلا و هنرمندان و پیشه‌وران را جبراً به بخارا برد و از هیچگونه اقدام و رعایتی در حق او دریغ نکرد. با اینهمه بعلت اختلاف مشرب و مذهب میرعلی نسبت به ناصرالدین هیچگونه دلگرم نشد. اما به علت حسن خط ناصرالدین یقۀ او را رها نکرده و بر کتابت نسخی که تا آن روز دیده نشده بود وادار می کرد.

در انشاء و شعر هم قوت طبعی داشت این قطعه را وصف الحال خود سروده است:

عمری از مشق دوتا گشت قدم همچون چنگ
تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب من همه شاهان جهانند و مرا
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز
وہ کہ خط سلسلہ پای من مجنون شد
سوخت از غصہ درونم چه کنم چون سازم؟
کہ ازین شهر مرا نیست رہ بیرون شد

این قطعه هم از اوست

چهل سال عمرم بخط شد تلف سر زلف خط نامد آسان بکف
ز مشقش دمی هر که فارغ نشست چو رنگ حنا رفت خطش زدست
این قطعه را هم بر سنگی نگاشته:

اگر نگشت دل من تنور آتش عشق چرا ز دیده من خاست دمبدم طوفان
اگر نه چشم من ابراست و چهره تو چو گل چرا زگریه من آن همی شود خندان



Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, arranged in several lines. The text is highly stylized and appears to be a title or a significant section header. The characters are bold and fluid, with some larger characters that stand out. The text is enclosed within a decorative border.

اگر نه یزدان درمان و درد تو از سرشت
اگر نه هست نشان از دهان تو سخت
اگر نه غالیه دان آمد آن دهان چو قند
اگر نه هست اثر بر میان تو کمرت
اگر نباشد ایمان نهفته اندر کفر
چرا دو چشم تو درد آمدست هم درمان
چرا به بی سخنی باشدت نهفته دهان
چرا ز غالیه دارد بگرد خویش نشان
چرا چوبی کمری نایدت پدید میان
چرا نهفته رخ تو بکفر در ایمان

در سال ۹۶۶ درگذشت و در کنار شیخ یوسف الدین باخرزی مدفون شد.
بموجب نوشته رساله قطبیه گویا شاگرد زین الدین محمود است. لاجرم
بالواسطه شاگرد مشهدی باید باشد. قاسم شادیشاه در قطعه شعری برگرانی گوش او
اشاره دارد.

گران کاتب که دارد دعوی خط
هوای خودپسندی برده هوشش
از آن رو خط او اصلی ندارد
که تعلیم کسی نشنیده گوش
میرعلی را این اعتراض خوش نیامده و جواب زیرا در اعتراض به او نوشت.
پسر ناقبول شادیشاه
چون پدر ناقبول و منکوبست
خط بی نقل او نباشد خوب
اگر او نقل می کند خوبست

تعداد زیادی از ارباب قلم، طراوات خط میرعلی را در قطعه نویسی بر خط
مشهدی ترجیح می دهند اما عموماً روش و کشش و کرسی و دوایر خط مشهدی
بیشتر مورد قبول است.

اینهم از اشعار میرعلی است:

ای که دروادی خط صرف کنی نقد حیات
بشنو این نکته و چون من بنشین فارغ بال
پنج چیز است که تا جمع نگردد با هم
هست خطاط شدن نزد خرد امری محال
دقت طبع و وقوفی ز خط و قوت دست
طاعت محنت و اسباب کتابت بکمال
گر ازین پنج یکی راست قصوری حاصل
ندهد فایده گر سعی نمائی صد سال
میرعلی کاتب: مشهدی و شاگرد مولانا اظهر است در سال ۹۳۵ در
گجرات هند درگذشت.

میرعماد: سادات سیفی حسنی الکنیه قزوینی است به مناسبت اینکه
سالک مسلک عمادالملک بوده استعاره این لقب را گرفته است. در ابتدای امر در

شهر قزوین شاگرد عیسای رنگ نگار بوده و بعد در سلک شاگردان مالک دیلمی درآمد. وقتی خود را از شاگردی او بی نیاز دید و شهرت ملاً محمد حسین تبریزی را شنید به تبریز رفته و در آنجا گاه و بیگاه و شب و روز در ورزش خط کوشید. روزی یکی از سیاه مشقهای خود را به استادش نشان داد. استاد با حیرت تمام فرمود: خط عجیبی است. اگر بدین مرتبه رسیده ای زهی سعادت که عیناً مثل خط خود من است. بعد فرمود از امروز قلمرو قلم در تسخیر توست و به او تبریک و تهنیت گفت. بعد از اذن گرفتن از استادش روانه ممالک روم شد و آنجا سیاحت کرد و بعد به خراسان و هرات رفته و سپس دوباره به قزوین آمد. آن زمانی که در قزوین بود گاهی برای تفتن به گیلان و رودبار می رفت.

در سال ۱۰۰۸ هجری در اصفهان رحل اقامت افکند و از سوی سلاطین صفوی احترام و اعزاز تمام یافت و از حسن اتفاقات آن زمان دریافت لقب میرعماد است و در آن زمان سه مرد عالی صفات ظهور کرده بودند.

اولش، عارف زمانه و صوفی مردانه میرفندرسکی

دومش، فیلسوف یکتا و متکلم بیهمتا میرداماد

و سومی قلمزن بی مانند و خوشنویس ارجمند میرعماد

اختلاف و تباین شیوه در اسلوب او با سایر خطاطان امری بدیهی و آشکار و متانت و رزانت خط او بر هر کسی پدیدار است.

روایت شده است که میرعماد با اینکه شاگرد مرحوم باباشاه اصفهانی و ملاً محمد حسین تبریزی بوده اما قطعات و سیاه مشقهای سلطان علی واضع و میرعلی کاتب و قبله الکتاب را پیش خود تمرین کرده و با قریحه خود شیوه نوظهوری به میدان آورد. عاقبت به سن شصت و سه سالگی بدرجه شهادت نائل آمد.

با اینکه در علت شهادت میرعماد روایات زیاد است اما حقیقت امر آنست که مرحوم میرعماد با غیرت دینی و حمیت اسلامی که داشت بقدر اقتضا در اتحاد اسلام و رفع اختلاف و مبانی دینی می کوشید و معتقد به از بین بردن شقاق فرعی و بوجود آوردن ملت واحده بود.

همین معانی را ارباب حقد و حسادت و ظاهربینان به مسئله اختلافات

سنتی و شیعه حمل کرده و موجب قتل او شدند.

از اینها گذشته شاه عباس نسبت به علیرضای عباسی از شاگردان ملا محمدحسین تبریزی و از هم مشقان میرعماد زیاده از حد حرمت و رعایت می کرد و حتی با دست خود شمع را می گرفت و علیرضای عباسی در روشنائی آن شمع به کتابت مشغول می شد و او را کتابدار و کاتب خاص خود قرار داده بود.

میرعماد به مناسبت علو حسب و نسب اینگونه معاملات را نمی توانست تحمل کند و باطناً از شاه دلگیر بود در نتیجه قطعاتی که شامل نکات و کنایات پهلودار و مضامین و تعبیرات دل آزاری بود سروده و به شاه می فرستاد. در اینجا چند قطعه از آن شکایات نقل می گردد.

ز روزگار مرا غصه ها بسی است که نیست	بحال آنکه کنم شمه ای از آن تقریر
ز پستی کرمت کردم این عتاب که او	مشیر و محرم من بود اندرین تدبیر
اگرچه رسم بزرگی توبه شناسی لیک	بگویمت سخنی و آن زمن به خرده مگیر
کسی که بر سر احرار سروری جوید	روا ندارد در حق من چنین تقصیر

قطعه دیگر

جواهری که به مدح تو نظم می کردم	بدل شد لخر خنکی تو سرد چون ژاله
چو سودم ازید بیضا چو تو نمی دانی	بیان حجت موسی ز بانگ گوساله
یکی از این حرکتهاست این بود که همی	فروبری بزمین نام و ننگ صد ساله

قطعه دیگر

هنر چو عرضه کنم بر جماعتی که ز جهل	زبانگ خر نشانند نطق عیسی را
مرا اگر ز هنر نیست راحتی چه عجب	ز رنگ خویش نباشد نصیب حتی را
کمال خط من از حد شرح مستغنی است	به آفتاب چه حاجت شب تجلی را

قطعه دیگر

بزرگوارا دنیا ندارد آن عظمت	که هیچکس را دروی رسد سرافرازی
-----------------------------	-------------------------------

شرف به علم و عمل باشد و ترا همه هست بدین نعیم مزور چرا همی نازی
 ز چیست کاهل هنر را نمی کنی تمیز تونیزنه بهتر در زمانه ممتازی
 بسوی من تو بازی نگه مکن که بکلک دلم بگیسوی حوران همی کند بازی
 اگر چه تلخ بود یک سخن ز من بشنو چنانک او را دستور حال خود سازی
 تو این سپر که زدنی کشیده ای بروی بروز عرض مظالم چنان بیندازی
 که از جواب سلامی که خلق را با تست بهیچ مظلّمه دیگری نپردازی
 چنین سخنانی را در برابر پادشاه غیوری چون شاه عباس بر زبان آوردن زهی جرأت و
 زهی جسارت می خواهد.

خلاصه مقصود بگ مسگر از اعزّ احباب میرعماد و از شاهسونهای قزوین
 (گویا بتحریر شاه عباس) شبی میرعماد را به بهانه ضیافت به خانه خود دعوت
 می کند در اثنای راه مشتی او باش و اراذل بر میرعماد حمله ور شده جسد مبارکش را
 پاره پاره کردند. فردایش شاگرد و خلیفه اش میرزا ابوتراب قزوینی و سایر دوستان و
 اقارب از ماجرا آگاه شده جسد پاره پاره او را جمع می کنند و در گورستان مرزغان
 که در نزدیکی دروازه (طاوقچی) قرار دارد دفن می کنند.

میرعماد از سادات حسینیّ النسب است. اینکه حسنی امضا می کند به
 مناسبت انتساب به جدّش حسنعلی است که از کتاب ذیشان است. در اوایل کار
 که از بابا شاه تتبع می کرده است نسخه ای از تحفة الاحرار جامی را نوشته که در
 کتابخانه شهید علی پاشای استانبول محفوظ است.

وقتی پیش شاه عباس اشتغال داشت شاه او را دائماً به نوشتن شاهنامه وادار
 می کرد. بروایتی چون شاه عباس برای قتل او مؤذگانی معین کرده بود او را
 چهار پاره کردند.

وقتی شاه جهان بن جلال الدین اکبر شاه خبر شهادت او را شنید با تأسف و
 یأس گریسته و گفته بود. اگر شاه عباس او را نمی کشت و به من می داد باندازه
 وزنش جواهر و طلا می دادم.

ابوالحسن عناية الله: بهبهانی است. در خرده تعلیق بی عدیل بود و از
 خوشنویسان زمان شاه عباس است.





عیشی تبریزی: شاگرد شادیشاه بود و در کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا کتابت می کرد. نسخه های نفیس بخط او دیده شده است. در رنگی نویسی مشهور و از قورچی های شاه اسماعیل بود.

غیاث الدین سبزواری: شاگرد میرسید احمد است. و فرد مشهور به «غیاث مذهب» این شخص است. و گویند شاگرد مانی نقاش مشهور است. ۳۸ وفاتش سال ۱۰۰۰ است.

فیض الله باباجان تربتی ۴۰: او را فیضی هم گویند.

مولانا قاسم و کوله قاسم: هر دو خطاط هستند. شرح حالشان دیده نشد.

قاسم شادیشاه: وفاتش سال ۵۰ است ۳۹ شاگرد میرعلی بود و معادل سلطان محمد نور و سلطان محمد خندان است. او قطعه نریس بوده و با یکدست قلم گرفته می نوشت و قلمتراش در دست دیگر اصلاح می کرد. میرمحمد حسین باخرزی از شاگردان برجسته اوست. یکی از ماجراهای او با میرعلی در شرح حال میرعلی گذشت.

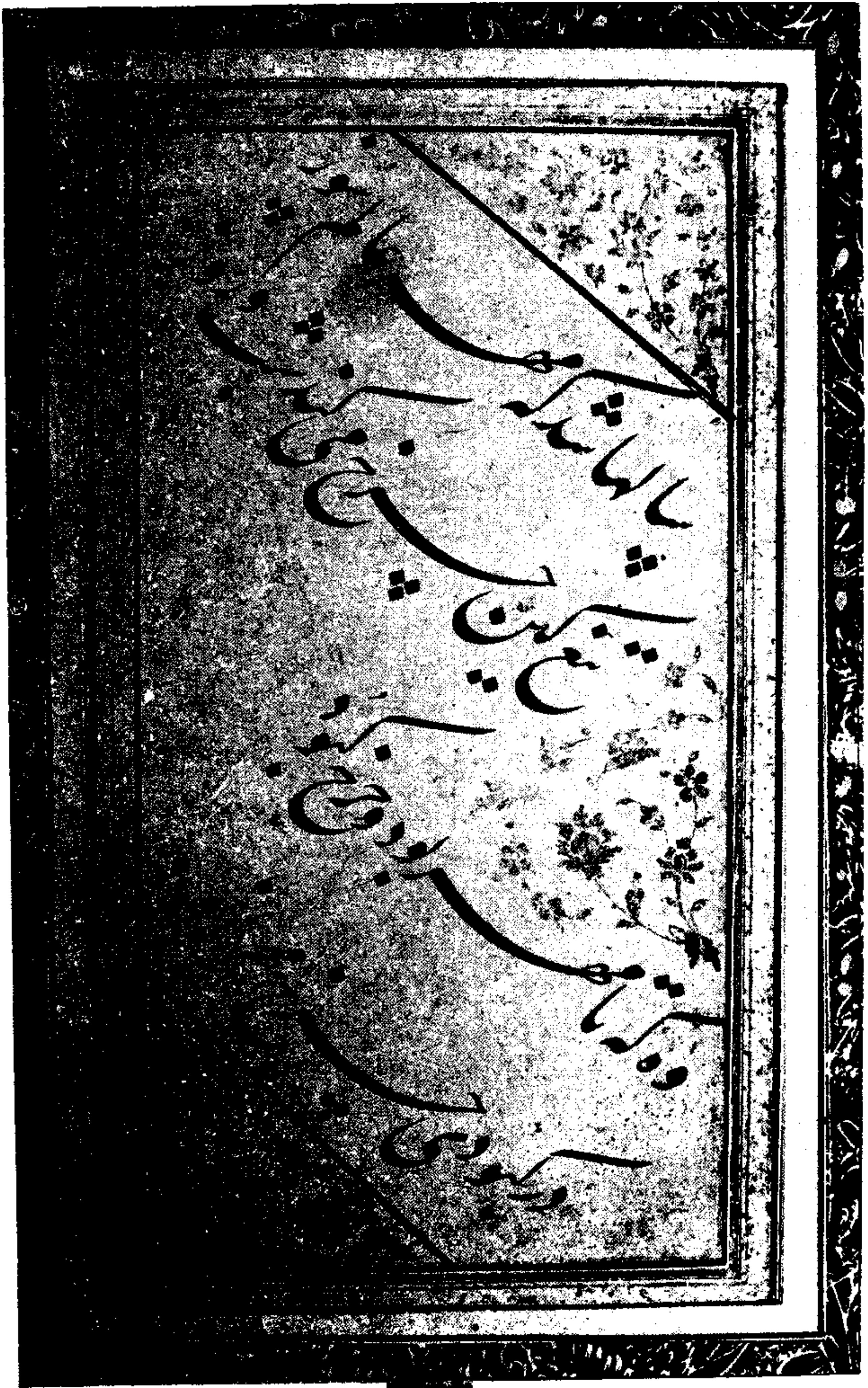
قاسم علی: شاگرد میرعلی است.

ملک قاسم شیرازی: اقسام اقلام را زیبا می نوشت و ادعا می کرد که از احفاد شاه شجاع است و جز این عیبی نداشت. در شعر و انشا و تصویر استاد بود و قوه حافظه اش در آن درجه بود که با یک بار خواندن سی بیت شعر را حفظ می کرد ولی کم طالع و بدبخت بود. وفاتش بسال ۹۴۷ اتفاق افتاد.

میرزا قاسم: نستعلیق را زیبا می نوشت و در فن شطرنج ماهر و در شعر و شاعری قادر بود.

۳۸- اگر منظور مؤلف از مانی نقاش، همان مانی مشهور باشد که در زمان شاهپور ظهور کرد و کتاب شاهپورگان را نوشت، این مسئله استبعاد دارد. ولی منظور مؤلف مانی شیرازی است که شرح حالش در همین کتاب و در گلستان هنر نیز مندرج است.

۳۹- مؤلف در ضبط تاریخ فوت صد درصد اشتباه کرده است و یا باید غلط چاپی تصور کرده و ما برای حفظ امانت عدد ۵۰ را بنشانه سال فوت او عیناً آوردیم ولی با توجه باینکه شاگرد میرعلی بوده و تاریخ فوت میرعلی ۹۶۶ است صد درصد اشتباه است در احوال و آثار خوشنویسان جلد ۳ صفحه ۸۰۸ آمده است: «تا سال ۹۵۰ در حیات بوده است».



قانعی مشهدی: شاگرد میرسید احمد است. در بغداد زیاد بوده است. مولانای مزبور در سال ۹۹۴ رساله‌ای بنام قطبیه شامل بر احوالات ۵۲ نفر از خطاطان مشهور نوشته است و دفتردار مشهور علی افندی آن کتاب را بامر سلطان مرادخان بترکی ترجمه و با افزودن بعضی مطالب نام آنرا مناقب هنروران گذاشته است. در این کتاب اسم و رسمی که علی افندی از خوشنویسان آورده اشتباهات فراوانی دارد.

شادروان قطب الدین به چهار استاد خدمت کرده است: ۱- مقصود علی ترک ۲- معزالدین شاگرد میرهبة الله ۳- مولانا مالک ۴- میرحیدر بخاری بنابراین بالواسطه شاگرد میرعلی محسوب می شود.

قوسی: بغدادی است. در تعلیق اگرچه به پای میرعماد نمی رسد ولی کسی قرین او نیست وفاتش سال ۹۹۹ است.

کاتبی: نامش محمد ترشیزی است. به نیشابور آمده و مشق نستعلیق کرده است. چون در کتابت بدرجه بلندی رسیده کاتبی تخلص کرد. مولانا سیسی نیشابوری در فن خط بر او اعتراضاتی وارد ساخت و او آزرده خاطر شده بخدمت شیخ ابراهیم شروانشاه رفت از او هم رنجیده شده به اصفهان برگشت. و آنجا مقیم زاویه صاین الدین شده و به تحقیق و تدریس مشغول شد و در سال ۸۲۹ در وبای عمومی هلاک شد.

کمال الدین حسین: واحدالعین هراتی است و در خطوط سته، مخصوصاً نستعلیق در میان اقران خود بیعدیل بود. از خراسان به عراق آمده و در شهر قم به اردوی شاه طهماسب رفت. در محضر همایونی باو تکلیف قرائت قرآن شد و او جواب داد: «خوانندگیم نمی آید» پادشاه خیلی شاد شده هر مقداری انعام و احسان تکلیف کرد او امتناع کرده نپذیرفت. اکثر لباس نمدی پوشیده و پیاده سفر می کرد. عاقبت در سال ۹۷۴ در مشهد وفات یافت.

گوهرشاد: کریمه میرعماد است. هنروری بود که چون پدرش در خوشنویسی مشتهر بود. از فرزندان دختری میرعماد انحصاراً فقط این شخص است. از این دختر چند فرزند ذکور بوجود آمدند که اکثر خوشنویس بوده اند.

مالک قمی: جلی و خفی را زیبا می نوشت و کاتبی درویش مشرب بود.
 امیر مالک دیلمی: شاگرد میرعلی و استاد میرعماد است. جز پشمینه و کشکینه چیزی نمی خواست و متاع و غرور دنیا اعتبار نمی کرد. با اینکه شاه عباس او را مکرراً باصفهان استحضار کرد به بیرون شدن از گوشه عزلت راضی نشد.
 خلاصه او و خواجه محمودبن اسحاق شهابی هر دو شاگرد استاد اساتید میرعلی بوده و برای ازدواج با دختر وی (گوهرشاد - مترجم) رقیب بودند.
 امیر مالک به هرات رفت و عبیدخان او را به بخارا فرستاد. از آنجا به عراق و آذربایجان آمد و به مجلس بزرگ شاه طهماسب راه یافت و در کتابخانه ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا منزل گرفت و با او به مشهد رفت. پادشاه قزوین بعد از اتمام بناها خود او را طلب کرده و کتیبه هایی را با او نویسانید.
 غزلی که در عمارت چهل ستون بر روی طلا با لاجورد نوشته شده از آثار اوست در سال ۹۰۹ درگذشت.

مانی: شیرازی است. در اوایل بشغل کشاورزی پرداخت. بعد بفکر سپاهیگری افتاد و در خدمت شاه اسماعیل بمراتب عالیہ صعود کرد و عاقبت به تیر غضب امیرنجم هدف شد. آرامگاهش در گورستان سرخاب تبریز است این ابیات با خط او دیده شده است:

شب که بر تخت زمرد چو گل افی به قفا
 وز دو بازو فکنی بر سر بالین هیکل
 می کنی گرد مه چارده یک هاله محیط
 می کشی گرد دو گلزار دو سیمین جدول
 چمن آرای گلستان جهان جل جلال
 چهره پرداز تصاویر ازل عز و جل
 نشانده است نهالی چو تودرباغ وجود
 نکشیدست مثال چو تواز کلک ازل
 مجنون: ابن کمال الدین رفیق هروی و از چپ نویسان و شاگردان
 طباخ است علاوه بر آنکه در هفت قلم حسن خط داشت خطی بنام توامان که در دو صورت نوشته می شود اختراع کرده است.

توامان مخترع مجنون است
 تا شدم مخترع صورت کش
 که قلم چهرگشائیها کرد
 خطکم صورتکی پیدا کرد
 قطعه فوق را در همان باب سروده است.

در زمان دولت سلطان غازان منظومه مخصوصی درباره قواعد خط جمع کرده و تعالیم حروف مفرده و مرکبه را در آن شرح داده است. چون در آن منظومه اکثر جاها اصطلاحات خط بکار رفته در اینجا چند بیت انتخاب شده است.

بیا ای خامه انشای رقم کن	بنام کاتب لوح و قلم کن
رقم ساز همه اشیا کماهی	پدیدار سفیدی و سیاهی
پی کلک قضایش ز اوستادی	گشاید چشم خوبان عین صادی
ز کلک صنعش انشای رقم کرد	رقم برسوره نون و القلم کرد
دواتی سازد از چرخ مدور	کند موم سر آن ماه انور
کند از این دوات سبز مینا	ز سرخی شفق شنگرف پیدا
الهی رحم کن بر جان مجنون	قلم کش بر خط عصیان مجنون
غبار نامهای ذنب و عصیان	ز توقیع رقاعم نسخ گردان

مشهور است که مجنون سه رساله نوشته است. یکی رساله خط و سواد و دیگری قواعد خطوط سبعة و سنومی رسم الخط نام دارد. تاریخ رساله رسم الخط این بیت است

چو از رسم خطش تاریخ دادم از آتش نام رسم الخط نهادم
تاریخ تألیف می تواند سال ۹۰۹ باشد.

محب علی نائی: هروی بوده و از استادان چهل گانه است و پسر ملا رستم علی و خواهرزاده بهزاد است.

بمناسبت کتابداری سلطان میرزا ابراهیم، «ابراهیمی» رقم می زد. شاه طهماسب او را به قزوین آورد و در همانجا وفات یافت. تاریخ فوت او این مصراع است که میرسید احمد نوشته است.

ملاً محبعلی را شافع امام بادا.

محراب بیگ: شاگرد میرعماد است. زاهدی بود درست کردار و راست گفتار و در او امر و نواهی شریعت پایدار. منظور نظر شاه عباس بود و شاهزادگان را سمت معلمی داشت و بدامادی خاندان سلطنت مفتخر شد.

مشهور است که همه روز علی التوالی پانصد بیت می نوشت و از شاگردان میرعماد کسی باین پایه نایل نشده است. وفاتش بسال ۱۰۶۱ در اصفهان اتفاق

حاجی محمد: تبریزی است و بعد از تکمیل ثلث و نسخ به نستعلیق تمایل پیدا کرد و درجه عالی یافت. ملازم رکاب شاه عباس بوده و همه جا با او ظاهر می شد.

محمد ابن اقاخان: به جلال الدین نخبجوانی هم معروف است. از رجال سنه هزار بوده و مؤلف کتاب انیس العشاق است.

محمد ابریشمی: از شاگردان مشهدی است که بدرجه استادی نایل شده است.

محمد استرآبادی: از اساتید چهل گانه است.

محمد اسفراینی: ملقب به معین الدین، خطاط، مترسل و شاعر بود از تألیفاتش تاریخ هرات است.

محمد اصفهانی: در سال هزار به استانبول آمده و صاحب شهرت نشد.

محمد امین ترمذی: شریک میرعماد بود و وفاتش درست سال هزار است.

محمد امین شامی: از شاگردان باباشاه و هم مشق میرعماد بود. در قزوین متولد شده و از نسل جعفر طیار است. پدرش وزیر شاه طهماسب بود و بعد از فوت پدر به عربستان رفته و در شام متوطن شد.

در زبان و ادبیات عرب و شعر و انشاء بدرجه بالائی رسیده بود. در سال ۱۰۱۹ درگذشت.

محمد امین: مشهدی و شاگرد شاه محمد کاتب است. در هندوستان وفات یافته است

محمد امین عقیلی: شاگرد مولانا محمدحسین تبریزی و خفی و جلی است. می نوشت و کتابدار رستمخان شاملو بود.

محمد امین: نوه میرعماد و کتابدار شاه عباس بود. حسن خط او بدرجه ای بود که بنام جدش امضا می کرد و کسی نمی توانست تشخیص دهد. در سن ۴۵ سالگی بسال ۱۱۲۰ در اصفهان وفات یافت.

محمد تقی مروارید: مخدوم مولانا عبدالله مروارید است.

همین مکان در کتب معتبره جمع

ای در اول کتب معتبره

ایستادگاری در لغت و معانی

کلیه کتب معتبره

و مؤلفین و کاتبین کتب معتبره

چون مؤلفان کتب معتبره

ایستادگاری در لغت و معانی

در این کتب معتبره

از همه افتخار دارند

مکتب عالی علمیه

کتابخانه

ملا محمد حسین تبریزی: موصوف به مهین استاد و بقدرت قلم معروف بود. در اوائل از میرسید احمد تمشق می کرد و در مدت کوتاهی بر او فائق آمد و لایق استادی رکن رکین ارکان اربعه خط یعنی میرعماد شد. میرعماد بنیاد و بنیان خط را از او گرفته و در دارالادب او مؤدب و مهذب شد. در جوامع و صوامع تبریز کتابه و لوحه های دلاویزی دارد. اما افسوس که از آن همه جوامع و صوامع بعلت زلزله آثار زیادی نمانده است.

او پیاده به حج رفته باز به تبریز برگشت و همانجا ساکن شد و بنشر آثار بزرگان پرداخت بهنگام وفات این قطعه را به عماد تقریر و او نوشته است.

قلم باشد این نکته را گوش دار	بهین وارثی مرد را یادگار
قلم گر نبودی نبودی جهان	جهان از قلم یافت نام و نشان
مدانش بنزد خرد ارجمند	کسی کونگشت از قلم بهره مند
قلم زن شناسد قلم را و بس	قلم را چه دانند هر بوالهوس

ملا همچنین علیرضای عباسی را بحضور طلبیده و گفت: بدوری از محضر استاد مکوش تا وقتی که یقین حاصل شود و از ورزش و کوشش در خط دریغ مکن که غفلت و عطالت جائر نیست و این قطعه را هم تلقیناً به او نریسانند:

بود گرچه کم زو بنیروی تن	قلم را برتبت فزون دان ز تیغ
که گردی سرافراز هر انجمن	قلم کارفرما اگر بایدت
شود بنسده اش خسروان زمن	نبینی که از بهر نظم جهان
نیایسد صد پهلوتیغ زن	فرا پیش یکمرد صاحب قلم

محمد حسین باخرزی: شاگرد شاه محمود و قاسم شاه است. گویا یک وقتی بوزارت سلطان حسین بایقرا رسیده است. در زمان شاه طهماسب بزرگ در قزوین آمده و بعد از وفات او دوباره به خراسان برگشت.

محمد حسین: اسفراینی و ملقب به رزق است و شاگرد خواجه محمود شهابی بود عالم علوم و جامع کمالات بود.

محمد حسین (کشمیری): کشمیری است و بلاواسطه شاگرد میرعلی است و شاگردی بنام درویش حسین داشت که مقابل استادش بود.

محمد حسین (عنايت الله زاده تبریزی): ولد مولانا عنایة الله تبریزی و شاگرد میرسید احمد است. در زمان شاه اسماعیل ثانی کتابه نویسی در انحصار او بود. محمد رحیم: مشهدی است و شاگرد میرسید احمد است. بعد از سال هزار و نود، قطعات او در شهر استانبول بقیمت جواهرات خریداری می شد. ده سال در مشهد ماندگار شده و با مشق شبانه روزی بدرجه عالی هنر رسیده است. محمد رضا: شاگرد چرخ تاب مشهدی است.

محمد رضا خان: خراسانی و مشهور به خان کنکر است محمد رضا تبریزی: از شاگردان ملا محمد حسین تبریزی است. در سال ۹۴۴ به استانبول آمده و از طرف مولانا سعدالدین عنایات و احسان فراوانی یافت و با ثروت فراوانی به تبریز برگشت و در سال ۱۰۳۷ درگذشت. محمد رضا مشهدی: از شاگردان میرسید احمد است از مشهد به هندوستان رفته و آنجا وفات یافت.

محمد زمان کرمانی: در تبریز بزرگ شده و قطعات و کنایه های زیبایی دارد.

محمد سرورستانی: شاگرد سلطان علی بود و از ندما و خواص شاه طهماسب ثانی است.

میر محمد: (بن عبدالاول تبریزی) همه خطوط به خصوص تعلیق را زیبا می نوشت به استانبول رفته و تکیه ای بنا کرد و در سال ۹۴۲ درگذشت میر محمد علی: داماد میرعماد است در زمان خود به امثال و اقران فائق و مدح و ستایش لایق بود.

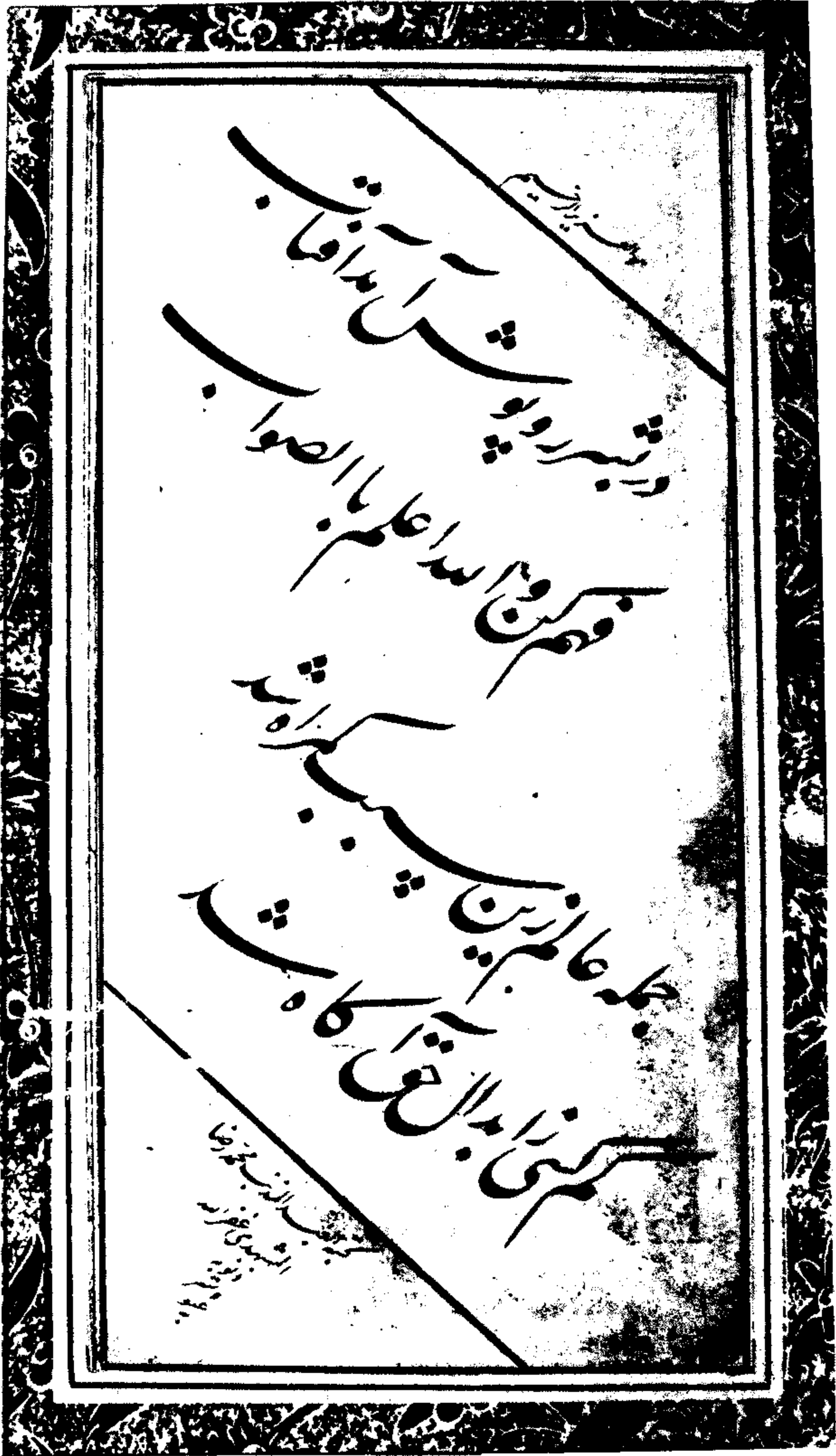
محمد فائض- هروی است: علاوه بر خوشنویسی به سرودن شعر در سه زبان قادر بود در سال ۱۱۴۵ درگذشت.

محمد کاتب: شیرازی امضاء می کند

شیخ محمد کرمانی: شاگرد انیسی است

محمد حسین هروی: شاگرد میر محمد باقر است

محمد معصوم بخاری: میر علی را شاگرد بود.



در تیر و پود
 در افغان
 در علم با الصوا
 در عالم پرین
 در کمال
 در کمال

در کمال
 در کمال
 در کمال

محمد مؤمن ابن عبدالله مروارید: شاگرد معزالدین است.

سلطان محمد نور: مشهدی و شاگرد سلطان علی است به او نورالدین بن سلطان علی هم گفته می شود.

محمد هلالی: (ابن نجم الدین) دمشقی است. از فضلی شام بود و به نیت تحصیل خط همراه میرعماد سفر حج رفت. در نستعلیق سرآمد شد. و بسال ۱۰۱۳ درگذشت.

خواجه محمد استرآبادی ۴۰

سلطان محمود بخاری: شاگرد میرعلی است و مذهب هم بود.

محمود تربتی: شاگرد قاسم شادیشاه است

محمود جلال الدین: شاگرد مشهدی است

محمود دره کزینی: (ابن عمر) هم بشیوه میرعلی و هم بشیوه میرعماد نوشته است و بعد از سال هزار درگذشت.

خواجه محمود سبزواری: در اقلام سته استاد بود. رساله ای در اصول شش قلم نوشته است که حقیقتاً اثری قابل ملاحظه است. تاریخ تألیف رساله عبارت «شش قلم» است که در این بیت گفته:

چون اصول شش قلم کردم رقم گشت تاریخش اصول شش قلم

میرزا محمود کاتب: بالواسطه شاگرد سلطان علی مشهدی است.

محمود شهابی: فرزند اسحاق سیاوشانی است. پدرش خواجه اسحاق در زمان دورمش خان کلانتر هرات بود. عبیدخان او را همراه میرعلی به بخارا فرستاد آنجا در نزد میرعلی مشق کرده و استاد شد. لقب شهابی بر او به مناسبت انتساب به شاه حسین شهابی بلخی داده شده است. چنانکه قبلاً ذکر شده داماد میرعلی است. در شبیه نویسی آنچنان مهارتی داشت که خط ساخته او را خطاطان بزرگی چون امیرمالک و سید احمد مشهدی نمی توانستند از نسخه اصلی تشخیص دهند. استادش می شنود که او گاه گاه قطعاتش را بنام او رقم می زند این قطعه را خطاب به او سروده و می فرستد:

خواجه محمود اگرچه یک چندی بود شاگرد این حقیر فقیر

بهر تعلیم او دلم خون شد
 در حق او نرفت تقصیری
 آنچه خود می نویسد از بد و نیک
 کتابهای نفیس، کتابه های زیبا، مرقعات گرانبها، و قطعات بی نظیر در صحنه
 روزگار به یادگار نهاده است. عاقبت در سرزمین هرات درگذشت.

مولانا میرزا محمود: فرزند خواجه قباحت، جراح خاص شاه طهماسب بود
 محمود کمال الدین: هراتی است

محمی الدین: شاگرد قاسم شادی شاه خراسانی است و هم مشق عیشی
 است و در حق او گفته اند که: قلم استادش را تهذیب و خط خواجه اش را تذهیب
 کرده است.

مسیب خان: او را محمدخان شرف الدین هراتی هم می گویند. از وزرا
 است و خوشنویس و موسیقی دان و شاعر بود.

مصاحب: شاگرد میرعلی تبریزی است. به استانبول آمده و به مناسبت
 حضور در خدمت محمدخان ثالث و مصاحبت دائم با او «مصاحب» امضاء
 می کند. عاقبت باز هم به وطنش مراجعت کرده و آنجا وفات یافت.
میرمصطفی: بغدادی و شاگرد قطب الدین یزدی است.

مظفر علی: خراسانی است. به استانبول آمد و سلطان سلیم خان اول دیوان
 اشعارش را به او نویسانده است. در سال ۹۱۱ درگذشته است.

مولانا معروف: استادش معلوم نیست. مولانا به انواع هنر معروف بود. از نمد
 عسلی اعلا لباسی برتن و از همان جنس دستاری بر سر داشت. در اوایل احوالش
 ملازم مجلس سلطان احمد جلایر بود عاقبت از او متنفر شده و به حاکم وقت شیراز
 میرزا اسکندر پناهنده شد. میرزا اسکندر نسبت به مولانا بیش از اندازه محبت کرد و
 او التزام کرد که روزانه پانصد بیت در کتابخانه او بنویسد. از قضا سه روز در
 کارش تعطیلی پیش می آید و میرزا اسکندر علت را می پرسد. جواب می دهد که
 اگر جای مناسبی باشد میخوام در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم. خرگاهی
 بر پا می شود و مولانا آنجا نشسته و یکی از شاگردانش قلم ها را می تراشید و او

می نوشت تا بعد از ظهر همان روز هزار و پانصد بیت نوشته و از انعام و احسان خاص میرزا اسکندر برخوردار می شود.

خان سعیدشاهرخ میرزا اورا از شیراز به هرات کوچ داده و در کتابخانه همایونی به امر کتابت موظف می کند. مستعدان خراسان برای تعلیم خط و کتابت و بعضی ها محض مصاحبت با او آمد و شد داشتند.

او آنقدرها خویشتن دار و بزرگ منش بود که مدت یکسال کاغذهایی را که بایسنقر میرزا جهت نوشتن پنج گنج نظامی گنجوی داده بود نگه داشته و بعد پس فرستاده ننوشت. و این قضیه موجب داغ درون بایسنقر میرزا شد و قتیکه احمدلر به میرزا شاهرخ زخم زد مولانا را هم با تهم شرکت در فساد گرفتند و چندبار برای اعدام پپای چوب دار بردند و عاقبت از سرخونش گذشته به حبس اکتفا کردند.

معزالدین کاشی: میرهبة الله کاشانی از شاگردان اوست. به جمع قطعات و مرقعات تمایل داشت، نسبتش مرتضوی ولی خودش سنی و لا ابالی مشرب و کبوترباز بود. در ایران او را همتای میرعماد می شمارند. وفاتش سال ۹۹۵ اتفاق افتاد. مالک دیلمی در حق او گفته است که: خطاطی چون امیر معزالدین نخواهد آمد.

معین الدین (شریفی تبریزی): از شاگردان میرعلی است.

مقصود علی ترک: شاگرد مشهدی است. از روم به ایران رفته و از سلطان علی مشهدی مشق کرده است.

ملک محمد (ابن میرزا خطیب): اثری به تاریخ ۱۰۶۸ از او دیده شده است

مهدی قولی: شاگرد کاتب میرمعزالدین بود.

میردوست: از امیرزادگان طارمی و چغتائی است. در خدمت بابر میرزا بود.

بخاطر خوابی که دیده بود گوشه انزوا اختیار کرد. خوشنویس و محاسب زیبا و شاعر بود.

میرک: بخاری است و به محمد امین مشهور است. شاگرد مشهدی بود.

میرزا میرکی کور: در خوشنویسی مسلم بود. در سال ۹۳۹ درگذشته است.

پدرش وزیر شاهزاده بدیع الزمان بود. خودش در ابتدا از فضلا بوده و در اواخر

سپاهیگری را برگزید. و اکثراً با طورمش خان بوده است. ذکرش در تحفه سامی آمده است.

آقا میرک نقاش: از سادات اصفهان است. در خراطی و کنده کاری و تصویر بی نظیر بود. در خدمت شاه اسماعیل و مقتدای این طایفه است.

میری: خوارزمی است. برادر محمد عواد و از شاگردان مشهور اوست. نازکی: تبریزی است. از مدرستین است.

نامی: اسمش مرتضی قلی خان است. در سال ۱۱۳۴ از طرف پادشاهان صفوی بعنوان سفیر به استانبول آمده است. در خط تعلیق مهارت کلی داشت.

نعمت الله خطاط: مشهدی است و از شاگردان مقری زادگان و میرسید احمد است از مشهد به قزوین رفته و از علیرضا عباسی مشق گرفته است.

نگاهی: هنرمندی خون گرم بوده و در خاتم بندی و نقاشی و شاعری ید طولائی داشت.

میرزا نورا: فرزند ارجمند صدرالشریعه اصفهانی و شاگرد میرعماد است. کاتبی بی مثل و انباز و در تحریر ممتاز بود. بامر شاه عباس شاهنامه فردوسی را با خطی فوق العاده زیبا استنساخ کرد. مرقعات زیادی بنام مرحوم میرعماد پخش کرد. در اواخر قطعاتش را بنام نورالدین سام مرقم ساخت. چون او را بر استادان ترجیح می نهادند بدان مناسبت بین او و رشیدا شکرآب شده و تا روز مرگ ادامه داشت. عاقبت از شاه عباس دلگیر شده به هندوستان رفت و در آنجا به کیمیاگری پرداخت و در سن هفتاد سالگی بسال ۱۰۰۸ درگذشت

خطوط او در مسجد آغانورا و جلوخان جامع کبیر عباسی دلیلی کافی بر هنر خط اوست.

نورالدین: ابن سلطان علی و شاگرد پدر خویش است.

نورعلی: مجاز از محمود شهابی است در سال ۱۰۲۴ درگذشت. در استانبول در جامع عرب احمد پاشا مدفون است تاریخ فوتش چهاربار «نور» است.

نیکی: از خوشنویسان عهد صفویه است. این بیت هم از اوست:

مشوبه سنگدلیهای خویشان مفرور که تیر آه من از سنگ خاره می گذرد.







وحیدالدین: با اینکه نویسنده تعلیق بوده به نستعلیق تمایل یافت و از سلطان ابراهیم میرزا مشق و از میرسید احمد اجازت یافت و در سال ۱۰۴۰ در شهر قم وفات یافت.

میر هبة الله: کاشانی است. از شاگردان مشهدی است.

هدایة الله: اصفهانی و شاگرد امیر معزالدین است.

یاری: شیرازی است. شاگرد سلطان محمد خندان است.

یحیی سبک: ذکرش گذشت

میر یحیی: برادرزاده میر عماد بوده و ملقب به محیی الدین بود. عمرش را از بدایت جوانی تا نهایت زندگانی در تهذیب اخلاق و ترتیب اوراق گذرانید. اقلام سبعه را زیبا می نوشت. و شاه عباس او را آقامیر ثانی می نامید.

شیوه خطش بیشتر از شیوه میر عماد شبیه شیوه میرعلی است. وقتی شاه عباس از میر عماد می پرسد که در بین شاگردان شما کدام یک از همه بهتر است تا بفرمایم یک جلد کتاب اصول کافی یعقوب کلینی را بطرز مرغوبی بنویسد؟ میر عماد، میر یحیی را از همه شاگردان ترجیح داده و بدان سبب باین کار منصوب شد؟

تبصره

از اینها گذشته، اگر مقدم بر میر عماد هم نستعلیق نویسان بهتری هم باشد چنانکه باید بشرح حال آنها دسترسی نیافتیم. و آنهایی که بعد از میر عماد آمده اند اگر در بین آنها هم استادان حقیقی پیدا شود شرح حالشان ضبط نشده است و اینکه کسی در استانبول مقیم باشد و تحقیق حال آنها را کند، کار عبث و بیهوده ای کرده است، لذا از ذکر آنها صرف نظر شد و به مصداق مثل: (اهل البیت ادری بما فیه = صاحب خانه داند که در آنجا چیست) این موضوع را به ارباب همت ایرانیان حواله کردیم.

البته اسامی آغا فتحعلی و وصال و فرزندانش و مشکین قلم را در شیراز، و سید حسین و میرزا غلام رضا را در تهران، و میرزا رضا و میرزا رضی و اکثر اقربای او

را در تبریز، و اکثر کبارزادگان و سادات را در اصفهان، و میرزا محمدعلی و سنکلاخ را که شرح حال او در تذکرة الخطاطین مفصلاً آمده، و هم اکنون میرزا آغای ارومیه که در استانبول به صاحب قلم ملقب است، شنیده ام اما ترجمه حالشان را چنانکه باید نمی دانم و بدلیلی که فوقاً ذکر شد این وظیفه را بعهدہ دیگران واگذار کردم .

محرّفان خط

مخفی نماند که واضع خط نستعلیق، میرعلی سلطان تبریزی و نستعلیق نویسانی که بعد از او آمده اند همه شان سالک یک ره بوده اند. و فرق بین خط میرعلی هروی و سلطان علی مشهدی خیلی جزئی است. اما در فاصله سالهای ۸۳۰ و ۸۸۰ تربیت شدگان سلطان یعقوب آق قویونلو، کتاب خرده دان و خرده بینی چون مولانا عبدالرحمن خوارزمی و دو فرزندش عبدالرحیم انیسی و عبدالکریم شاه اسلوب استادان سلف را حرف به حرف تعبیر و تحریف کرده و نستعلیق را بصورت دیگری درآوردند. و در آن شیوه آنچنان شهرتی یافتند که خیلی ها خواستار پیروی از آنها شدند. و شیوه آنها (شیوه انیسی) نامیده شد. چون اگر چه واضع خود عبدالرحمن بود ولی پسرش عبدالرحیم انیسی در این باب زیاد مصرّ و مبرم بود. شرح حال شان در تحفه سامی بیان شده است.

این محرّفان معاصر و معارض سلطان علی مشهدی بودند و بین طرفدارانشان اعتراض و شقایه شروع شده و معارضه زیادی ظاهر شد عاقبت طرفداران سلطان علی غالب شدند.

عبدالکریم به خبط و خفت دماغ مبتلا شد و گاه خودش را پادشاه می نامید و گاه در نوشته ها از خود زرافه یاد می کرد.

گاهی دو برگ کاغذ براق و قلمتراشی برّان به او داده و می گفتند تو پادشاهی و برای گنجینه توقعه هایی لازم است و البته باید قطعاتی بنویسی. بدین ترتیب ضمن ریشخند بنوشته های او دسترس می یافتند.

عبدالکریم مزبور شاعر هم بود و این بیت دلیلی بر اقتدار طبع اوست:
ترادردیده جا دادم که از مردم نهران باشی

ندانستم که آنجا هم میان مردمان باشی

حکایت کرده اند که عبدالرحیم انیسی به اصلاح خط خود بسیار مقید بود
اما عبدالکریم اصلاً اعتنا و دقت نمی کرد.

روزی هر کدام قطعه ای برداشته بنزد سلطان یعقوب رفتند. سلطان یعقوب
بهنگام دادن صله و جایزه انیسی (عبدالرحیم) را ترجیح نهاد و عبدالکریم دلشکسته
شده و گفت: قطعاتی که آورده ام جنابت دارند و البته غسل بر آنها واجب است و
بلافاصله هر دو قطعه را در آب انداخت. خط انیسی جابجا مضمحل شد ولی قطعه
خود او چون فولاد زرنشان آسیبی ندید. بدین ترتیب تقدم خود را نسبت ببرادرش
ثابت کرد.

مولانا انیسی شاگردان هنرور مشهوری دارد که عبارتند از:

مولانا سلطان علی خوارزمی: در زمان سلطان سلیمان خان به استانبول آمده

و در جوار حضرت ابی ایوب انصاری ساکن و وظیفه خوار خسروانه شد. اکثر «یا
سلطان علی کاتب» امضاء می کند. در سال ۹۱۹ درگذشته است.

اسدالله کرمانی: در بخش ثلث و نسخ نویسان فخرش گذشت.

میر عضد بخاری: در مذهب کاری بیشتر استاد و سرآمد بود.

مولانا نویسی: خوارزمی است. در شام شریف آسوده زندگی کرد و در

اواخر عمر روزانه بیست و چهار طلا وظیفه می گرفت. مولانا در جوار جامع بنی امیه
ساکن بوده و پنجشنبه ها را با علما و صلحا می گذرانید. حتی مولانا حلیمی شروانی
که از شعرای متصنّف بود با مولانا کدورتی در بین داشت برای تصریح خاطر او
بعنوان هجو ملیح این قطعه را ساخت:

نویسی آنکه بخط در دمشق بی بدل است چرا وظیفه او بیست و چار پاره کنند
مناسبش نبود این وظیفه می باید که خوش نویس چنین را هزار پاره کند
خلاصه در سال ۹۷۵ وفات یافت.

میر مصطفی: شاگرد سلطان علی بود و برادر محمد عواد آتی الذکر است.

ذکرش قبلاً گذشت.

محمد عواد: برادر میرمصطفی است علاوه بر حسن خط در عودنوازی
شهرت تامی داشته است.

این دو برادر بدبخت بوده و دائماً سرگردان و دربدر بودند. میرمصطفی در
فتح شیروان با عنوان تیماردار و دفتردار در خدمت عثمان پاشا بوده است. بقول
بعضی ها در جنگ داغستان شهید شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ

نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
وَالضَّالِّينَ

تعلیق نویسان ممالک عثمانیه

در اینجا منظور از تعلیق، اصطلاح استانبولی است وگرنه مراد همان خط نستعلیق است و همچنین از کسانی یاد می شود که شهرت زیادی دارند.

ابراهیم عبدالباقی افندی: متوفی به سال ۱۱۶۵

ابراهیم (کاتب زاده): درگذشته بسال ۱۱۸۹

ابراهیم فائق: متوفی به سال ۱۱۶۸

شیخ ابراهیم: ۱۸ جلد مثنوی نوشته است.

ابراهیم دده: در سال ۱۱۹۷ مطعوناً درگذشته است.

احمد بن حسن: متوفی به سال ۱۰۹۸

احمد پاشا ابن جعفر: درگذشته به سال ۱۱۶۱

احمد سیاهی ابن صالح: تاریخ فوت ۱۰۹۹

احمد بن طورمش: متوفی به سال ۱۱۲۹

اسماعیل ابن عثمان: درگذشته به سال ۱۱۶۱

شیخ الاسلام اسماعیل عاصم: در سال ۱۱۷۳ وفات یافته است

میر اسماعیل بن علی: سال فوت او ۱۱۷۰ است

درویش حسام الدین بوسنوی: از رجال الف کامل است.

حسن ابن محمد: ازین شهر است و تذکره حسن چلبی را که به سال ۱۰۲۰

نوشته دیده شده است.

میر حسین شاکر: درگذشته بسال ۱۰۵۷

سلطان سلیمان محبتی: دیوان شعر بفارسی و ترکی دارد.
 سلیمان طوپخانه‌لی: متوفی به سال ۱۱۰۷
 صنع الله آماسی: تعلیق را از درویش عبد آموخته است
 عبدالباقی عارف: درگذشته به سال ۱۱۳۵
 سید عبدالباقی: متوفی به سال ۱۱۵۹
 سید عبد الله: همان یدّی قلّه لی امیرافندی است که ذکرش گذشت
 عبد الله ابن ابراهیم: متوفی به سال ۱۱۱۶
 سید عبد الله: اهل بخارا است. در سال ۱۰۵۷ درگذشت.
 علی رومی: تاریخ فوت ۱۱۳۶.
 علی مثلی: به کثرت کتابت مشهور است.
 عمر بن حسنی: ششمین شاگرد سید محمد افندی است.
 عمر عینی بن خلیل: از مردم ینی شهر است.
 فتوی امینی محمد سلیم افندی: ذکر شده است.
 محمد نرکسی ابن احمد: بسال ۱۰۴۴ رحلت کرد.
 محمد صالح بن اسحق: در سال ۱۰۸۴ درگذشت.
 شیخ محمد بن صالح: دو سال جلوتر از فتح استانبول درگذشته است.
 سید محمد مجید: در سال ۱۱۸۱ درگذشته است.
 سید محمد صدرالدین: متوفی به سال ۱۱۴۶
 شیخ الاسلام محمد اسعد: متوفی به سال ۱۱۹۲
 سید محمد سعید: به خواجه زاده مشهور است.
 محمد اسعد یساری: خوشنویسی بی همتا است.
 محمد رفیع: متوفی به سال ۱۱۸۳.
 سید محمد سعید: متوفی به سال ۱۱۷۳
 محمد راسم: ذکرش گذشت
 محمد بحری پاشا: ذکرش گذشت
 محمد اخلاقی: متوفی به سال ۱۰۲۰

فَوَلِّهِمْ عَلَىٰ أَيْمَانِهِمْ

فَتَسَبَّحُوا لِلَّهِ مِمَّا عَلَّمَهُمْ
يَكْتُبُونَ

محمود جلال الدين

لَمْ يَكُنْ لَهُ سَمِيَةٌ لِلَّهِ كَلِمَةً

لَمْ يَكُنْ لَهُ سَمِيَةٌ لِلَّهِ كَلِمَةً
لَمْ يَكُنْ لَهُ سَمِيَةٌ لِلَّهِ كَلِمَةً

كتبه الشيخ محمد طاهر
ابن حبيب ١٥٤٤

محمد چاوش: متوفی به سال ۱۱۳۵
 محمد افلاطون: در سال ۱۱۶۸ درگذشته است.
 محمد طوبیخانه وی: در سال ۱۰۰۸ درگذشت
 سلطان مراد رابع: فاتح بغداد. شاعر و خطاط هم بود.
 مصطفی سامی: به امینی معروف است.
 مصطفی طیبی ابن صنع الله: متوفی به سال ۱۱۷۹
 مصطفی عارف: درگذشته به سال ۱۱۸۵
 مصطفی نور: متوفی به سال ۱۱۵۰
 مصطفی جودت: درگذشته به سال ۱۳۰۱
 شیخ الاسلام ولی الدین: تاریخ فوت ۱۱۸۰
 یحیی ابن ذکریا بن بیرام: درگذشته به سال ۱۰۵۳
 یوسف مجدی: ذکرش گذشت.

خطاطانی که بعد از سال ۱۳۰۲ در ممالک عثمانیه بوده اند^{۴۰}

شیخ الاسلام زین العابدین: متوفی به سال ۱۲۴۰
 عثمان افندی: از قرای اناطولی است و بسال ۱۲۵۰ درگذشت.
 محمد اسعد: متوفی به سال ۱۲۵۱
 شیخ عبدالله: متوفی به سال ۱۲۵۷
 طیب افندی: متوفی به سال ۱۲۶۰
 یساری زاده مصطفی عزت: متوفی به سال ۱۲۶۰
 علی حیدربک: متوفی به سال ۱۲۶۰
 شیخ الاسلام عمر: متوفی به سال ۱۲۸۸
 قدری افندی: متوفی به سال ۱۲۹۰

۴۰- تاریخ فوت تمام ۱۴ نفری که در این بخش ذکر شده اند جلوتر از سال ۱۳۰۲ است لذا با عنوان بخش همه مغایر هستند و شکی نیست که با توجه به تاریخ طبع کتاب (۱۳۰۵) باید عنوان چنین باشد: «خطاطانی که بعد از سال ۱۲۰۳ در ممالک عثمانیه بوده اند»

وحیدالدین افندی: ولادت ۱۲۱۷. فوت ۱۲۹۳.

اسماعیل حقّی: متوفی ۱۲۹۵

عطابیک: متوفی به سال ۱۲۹۶

زکی دده: اصلش از بروسه است و شیخ مولویخانه اسکدار بوده است. متوفی به سال ۱۲۹۷ از اینها گذشته کسانی هم چون دده زاده، نقیب پاشیخی زاده، قاضی عسکر جمال افندی و باهر افندی هم هستند که تاریخ فوت آنها تحقیق نشده است.

و از خطاطانی که فعلاً (در زمان مؤلف) در قید حیات هستند نام دو نفر که تعلیق خیلی زیبا می نویسند ذکر می شود.

زاهده خانم: کریمه مرحوم عللی پاشا

حافظ حسن تحسین عثمان

تعلیق و دیوانی و چپ نویسان ایران

خط تعلیق از رقاع و توقیع اخذ شده و واضح آن خواجه تاج الدین اصفهانی و مکملش خواجه عبدالحی منشی است.

مناشیر و احکام با این خط نوشته می شود و مقرر است کسانی که این خط را می نویسند باید خطوط دیوانی و چپ و سیاق و طفرائی را هم خوب بنویسند. مشهورترین استادان این خط عبارتند از:

مولانا ابراهیم منشی: ثالث عبدالحی نامیده می شد. اصلش از استرآباد است. در مشهد رضوی ساکن بوده و از آنجا به شهر قم رفته و رکن اعظم تعلیق نویسان شد.

در آستانه معصومه (ع) خطش دیده شده است. دو فرزند او بنامهای اسماعیل و سلطان محمود متخلص به نجاتی از تعلیق نویسان هستند.

خواجه اختیار غیاث الدین هروی: از قضاة و مؤلفین است.

خواجه ادريس: خراسانی است و منشی اوزون حسن و رستم بک و الوندبک بوده است.

مولانا ادهم: ابهری است و از سوی مادر به مالک اشتر منسوب است. در زمان شاه طهماسب با غدر نواب زمان «قاضی جهان» مقتول شد. از احفادش محمد امین در دارالانشاء شاه عباس کاتب بود و نامه هایی که بترکی به ممالک روم نوشته می شد بعهدۀ او بود. در سال ۱۰۰۱ در قزوین وفات یافت.

اسکندر بیک: در انشاء و خط مستغنی از توصیف است

بهاء الدین حسین: خود او و پسرش میرقاسم از مشاهیر مشہد هستند.
 حسن علی بیک: از قورچی های خاص شاه طہماسب و فرزند شاہقلی است.
 خداداد کاتب شرف جهان: ابن نواب قاضی جهان است و اسلوب درویش
 عبدالحی را اختیار کرده است. فرزند روح اللہ با او معادل بوده است.
 خواجہ عبدالباقی: یزدی و از اولاد شاه نعمت اللہ ولی است. چندین سال
 سمت وکالت و وزارت شاه اسماعیل را داشت.

خواجہ عبدالحی: استرآبادی است و مناشیر و احکام سلطان سعید گورکان،
 اوزون حسن، سلطان یعقوب و سایر سلاطین ترکمانیہ را نوشته است بہنگام ظہور
 شاه اسماعیل زندہ بوده است. در سال ۹۰۷ درگذشتہ است.

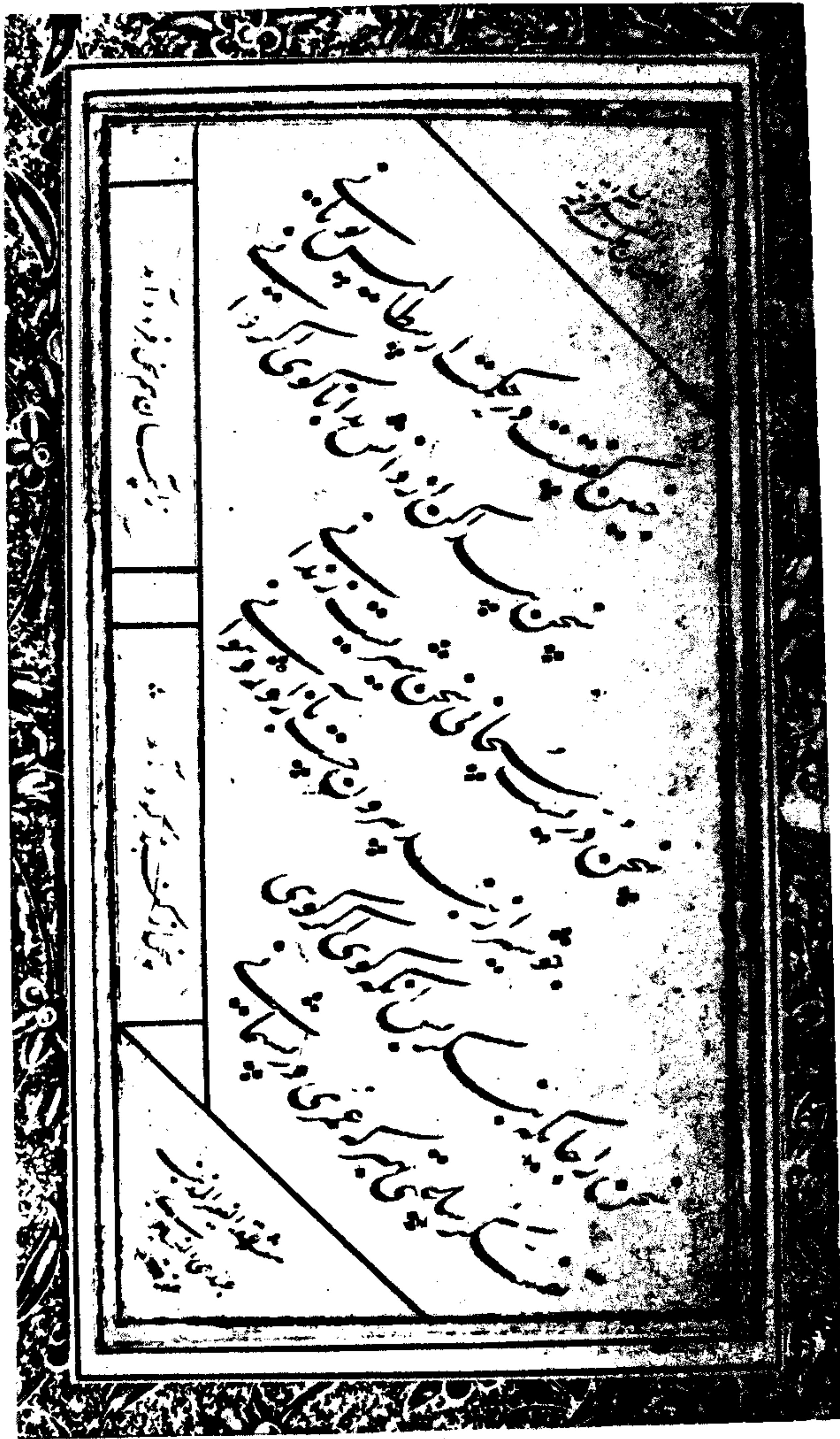
درویش عبدالحی: نیشابوری است و شاگرد خواجہ عبدالحی است. در
 خدمت سلطان ابوسعید و سلطان حسین بایقرا منشی بود. یک روز سلطان بہ او
 فرمان نوشتن منشوری را صادر کردہ بود لیکن درویش غفلت ورزیدہ و ننوشتہ بود از
 قضا شاه او را بہ حضور طلبیدہ و فرمان را خواست. درویش یک ورق کاغذ سفید را
 برداشتہ مثل فرمانی نوشتہ شدہ قرائت کرد و پادشاہ بر او انعام و احسان کرد و بعد
 عیناً آنچه را خواندہ بود نوشتہ و تحویل داد.

درویش دوشاگرد مکمل بنامہای خواجہ جان مجبریل و میر منصور داشت.
 خواجہ عبدالقادر: منشی شاه طہماسب بود.

عبد اللہ مروارید: ذکرش در بخش ثلث و نسخ نویسان گذشت.

حاجی عبد اللہ: در دیوان الصدراہ مثال نویس بود و بدربار شاه طہماسب راہ
 یافت در چند زبان کاتب بود و خصوصاً ترکی نویسی را بہ او محول کردند. در سال
 ۹۹۱ در حالی کہ بہمراہ سلطان حمزہ میرزا از خراسان برمی گشت در حوالی
 سبزوار درگذشت.

خواجہ عتیق: از اردوباد است. در دارالانشای شاه اسمعیل طغرای فرامین را
 او اختراع کردہ است. در مشہد در مقبرہ ای کہ خود ساختہ مدفون است.
 خواجہ علاء الدین منصور: اول در دارالانشاء شاه طہماسب وارد شد و بعد
 مستوفی سلاطین ترکمانیہ شد.



بیتک انم عن فرو داد

بیتک انم عن فرو داد

بیتک انم عن فرو داد

خواجه فخرالدین حکیم: مستوفی مشهور بود.
 میرقاسم بن منصور: وقتی نواب همایون بحضور شاه ایران آمدند با ملازمت او
 به هندوستان رفته عاقبت به خدمت اکبرشاه نائل شدند.
 میرزا قاسم: استرآبادی است و از منشیان دارالانشای طهماسبی است.
 قاسم بک: ذکرش گذشت.
 میرزا کافی: از اولاد خواجه نصیرالدین طوسی است و مدرس و منشی بود.
 خواجه کمال الدین: طغرائی قزوینی است.
 مجنون هروی: ۲۱۸
 میرمحمد: شاگرد خواجه عبدالحی است. در خدمت رستم بیک آق قویونلو
 بود.

میرزا محمد: ابن میرزا عبدالله اصفهانی است. مدت زمان زیادی از سوی
 شاه طهماسب وزیر تمام شروانات بود. عاقبت وزیر مرشد قلی خان چاوشلو شده و در
 جنگی به همراه برادرزاده اش بقتل رسید.

میرزا محمد: ابن علی بک میرزا دخترزاده میرک است. بواسطه مهدی بک
 به مجلس شاه طهماسب راه یافت و در زمان شاه اسماعیل ثانی منشی الممالک شد.
 بعد از داشتن مناصب زیادی که شش ماه هم وزیر بود در سال ۹۰۹ بهنگام
 بازگشت از خراسان مقتول شد.

مولانا محمد حسین: مستوفی الممالک بود. و در زمان شاه اسماعیل ثانی
 وزیر اعظم شد. اما وزارتش طولی نکشید و پریشانحال به هندوستان رفت و آنجا
 منصب منشی گری یافت. در تعلق ثانی درویش عبدالحی بود.

محمد مؤمن: ابن عبدالله مروارید است.
 خواجه ملک محمد: از اقربا و شاگردان اختیارغیاث الدین است. در دیوان
 شاه سلطان محمد بود که در جنگ با ترکمانان در صاین قلعه مقتول شد.
 خواجه میرک: از سادات کرمان است. منشی شاه طهماسب بزرگ بود و در
 سال ۹۸۲ در قزوین وفات یافت.

مولانا میرک: ذکرش گذشت

مولانا نامی سبزواری: ذکرش گذشت.

غباریان ایران

از اینها گذشته، چند تن دیگر غباری هم بودند از جمله:
عمرافطع: شرح حالش در ذیل کتاب خواهد آمد.
غباری یزدی و غباری گیلانی: (بتذکره صادق جیلانی مراجعه شود)؟
قاسم و مجنون: ذکرشان گذشت.
میرقربی لاهیجانی: در خط یاقوتانه و غباریکتا بود.



خط شکسته

در ایران از چندی قبل خطی بنام شکسته ظهور کرده است که واضح آن شفیعا و مکملش دریش عبدالمجید طالقانی است. این خط اگرچه امروز بین مردم رایج است اما در حقیقت ملحمه کبری و لایقرء و طلسمی دیرگشاست. لازم است حضرت مؤید از سوی خدا که صاحب طبع سلیم و سلیقه مستقیم باشد آنرا از لوح گیتی محو و نابود و بجای آن خطی قابل خواندن برای ایرانیان و سهل و آسان احسان فرماید. آمین^{۴۱}

چپ و دیوانی نویسان ممالک عثمانیه مشاهیر آنها

(مؤلف تنها بذکر نام آنها اکتفا کرده است و فقط عددی بنشانۀ صفحه کتاب- که قبلاً ذکرش در آنجا آمده- در جلو اسمشان نهاده است و چون برای ما ایرانیان ارزش چندانی ندارند، ما هم فقط نام آنها را می آوریم. مترجم.)
ابراهیم حنیف، ابراهیم شمعی، شهلا احمدپاشا، احمد اسحق خواجه سی، احمد شکک، احمد طفلی، احمد فریدون، احمد چلبی سلیمی (مناقب هنروران)،

۴۱- البته این سخنان نظر شخصی مؤلف است که چون با هنر خط شکسته و زیباییهای آن آشنائی چندانی نداشته و در نتیجه آنرا لایقرء خوانده است.
حال آنکه استادانی چون شفیعا و درویش عبدالمجید آثاری از خود بیادگار گذاشته اند که با صد هزار جلوه برون آمده و بصد هزار دیده تماشا باید کرد.

اسماعیل شرف دوستعلی، کاتب زاده، آقسرائی کاتب چلبی زاده، امیر افندی زاده،
اوغلان ممی چلبی (مناقب هنروران)، تاج و تاج بک زادگان، جعفر بک اسماعیل،
بک محمد چلبی، چاوش زاده محمد صالح شمعی، حسام رومی (کاتب دیوان
سلطان محمد)، خالد ارضرومی، خواجه راسم، شهدی، صاف چلبی مصلی،
عارف، عاطف، دفتری، عبدالرحمن جیبینجی زاده، عزت علی پاشا، عبدالرحمن
عباری، کچوک نصوح مطراقچی، سنبل ممی چلبی، هدهد علی چلبی، هزارفن
بروسه وی، یساری زاده اسماعیل، یوسف بالی.

تجلید و تهذیب

از قدیم برای تجلید کتب علمیه و سجلات شرعیه در ممالک اسلامی رغبت داشته اند و رجال هر عصری بر این امر اهتمام کرده اند. در دولتهای اسلامی از جمله عراق و اندلس برای تجلید کتاب اهتمام زیاد بود ولی با پیر شدن خلفا و عدم توجه آنها این اهتمام کم شد.

در اوایل عهد اسلامی همه مصتفات علوم و قباله ها و احکام و دفاتر دیوانی و مناشیر سلاطین خیلی کم و اکثراً بر روی پوستین تحریر می شد. رفته رفته جلد و پوست بعلت زیاد شدن کتب و امر و دفاتر کفایت امر نمی کرد.

در عهد خلافت عباسیان، فضل بن یحیی برمکی بانشاء بر روی کاغذ اشارت کرد و قباله ها و مکاتیب سلطانی بر روی کاغذ نوشته شد.

از آن بعد هر کسی بنوشتن روی کاغذ آغاز کرد و برای هر صنفی کاغذی مخصوص ایجاد شد. برای کتب و رسائل در اوایل جلدهای ساده می گذاشتند و بعدها بانواع متعدد زینت و پیرایه شروع کردند. جلدسازی هنری بزرگ بحساب آمد و جدول کشی و تذهیب نیز از شعبه های آن بشمار است.

در زمان تیموریان قابهای مصنع و مکلف و کتابهای مصور و منقش و مصاحف مزین و مذهب و کارنامه های کهن و الواح و مرقعات ممالک شرقیه هم امری بدیهی است.

هنرمندان ایرانی در امور: تربیه کاغذ، رنگی نویسی، طراح الواح، اختراع اشکال، لطافت جدول و تحریر، اصول متن و حاشیه، وصله، لکه گیری،

خرده کاری، شمشه، قطع ادیم و اوراق، طراحی، ترصیع، زرافشانی، و نادره کاری
سحرسازی و بدایع پردازیها کرده اند.

مجلدات ایرانی

آنهائی که نام آنها را در اینجا ذکر می کنیم کسانی هستند که به ممالک
عثمانیه آمده و آنجا مشهور شده اند. احوال سائرین را در قسمت فارسی رساله مان
علی قدرالتحقیق ذکر خواهیم کرد.

میرحسین قزوینی:

صحاف قاسم: بیگ تبریزی — شاگرد میرحسین

میرزا بیگ: تبریزی، شاگرد قاسم بیگ

محمد زمان: فرزند نامور میرزا بیگ

ملا قاسم علی: هم نشین حسین بیگ و ولی جان مصور.

همچنین صنعت جلد سازی به همت اینان به ممالک عثمانیه آمده و
بعدها در آنجا رونق و طراوت دیگری یافته است.



طراحان ایران

سلطان ابراهیم میرزا: شاگرد سیاوش کرجی

سلطان احمد بن شیخ اویس: + ۵۸

میرزا بایسنقر: ۶۰

استاد حسین قزوینی: شاگرد سلطان محمد شاگرد و نقاشباشی شاه اسماعیل

بود.

شاه طهماسب صفوی: شاگرد خواجه عبدالعزیز و به نکات و مزایای رسم و

نقش واقف بوده است.

شاه قلی نقاش در زمره استادان سرافرازی است که در بین رفتگان و آیندگان

روزانه صد طلای کامل وظیفه داشت. اما افسوس که با این کمال و هنر اخلاق

حسنه نداشت. شاه قلی شاگرد آقا میرک بود. بمصداق مصراع:

نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اول

نسبت به بهزاد و مانی پیشرفته تر بود.

خواجه عبدالعزیز: اصفهانی است و استاد باهر الایجاد شاه طهماسب صفوی

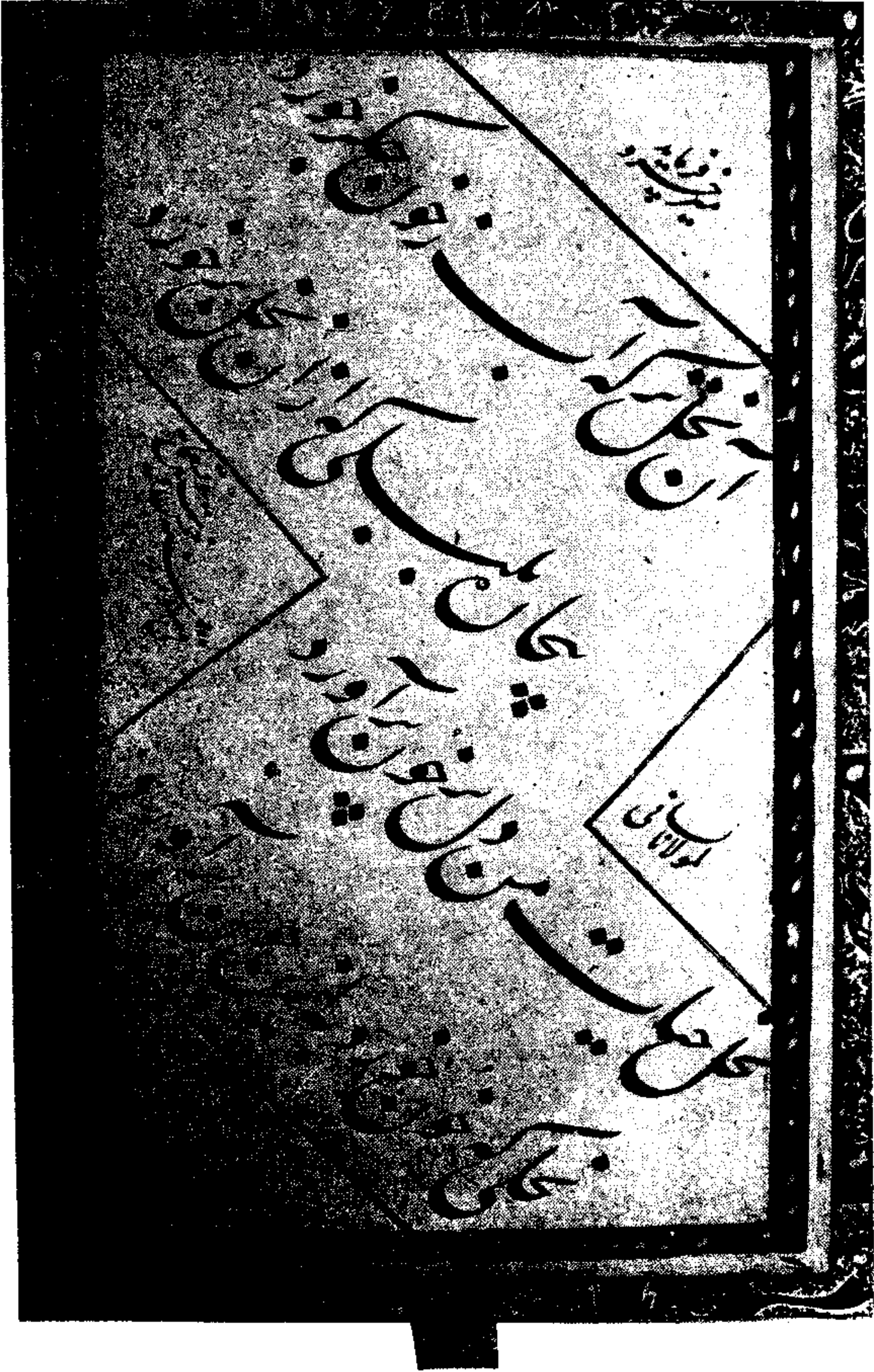
است.

میرزا علی تبریزی: مرتبی هنر پرور طراحان بود.

مولانا علی اصغر: شاگرد منظور نظر خواجه عبدالعزیز و مأمور در نقاشخانه

شاه طهماسب بود. به خاطر خطائی شاه طهماسب بر او غضب کرد امر به بریدن بینی

و گوشهای او داد. تفصیل ماجرا در (مناقب هنروران) علی افندی مسطور است.



علی جان تبریزی: شاگرد شاه قلی، ساکن حلب بود.
استاد قاسم: عراقی است و از طراحان مشهور آفاق است.
میرنقاش اصفهانی: رئیس نگارخانه شاه طهماسب و سرآمد نقاشان بود. در
زمان سلطان سلیم خان به استانبول آمده و در سرای همایون نقاشخانه مستقلاً برای
او دایر کردند و به انواع لطف و احسان قرین شد.
استاد ولی جان: شاگرد سیاوش است. به استانبول آمده و مصور موظف بوده
است. بینهایت خودبین و کبرآئین بوده است.



قاطعان ایرانی

دوست محمد قاطعی: فرزند عبدالله واضع است و ادیبی بود که در رتبه با استادش و در مرتبه با والدش قریب بود.

سنگ علی بدخشی: شاگرد دوست محمد است که بریده‌های او در هر دیار مرغوب و مسلم است. و قلم قادر به توصیف نزاکت قطع‌های او نیست.

عبدالله قاطع: هروی و سرآمد قاطعان است، زیبایی هنرش نص قاطع و هر سطر بریده‌اش سیف لامعی است.

عبدالله بن میرعلی واضع: بعضی‌ها او را محمد باقر نامیده‌اند. چه بریده‌های او و چه صنایع متعلق به انواع خط از او، مثل خط پدرش پسندیده جهان است. در کتابخانه ایاصوفیا، یک جلد دیوان حسین بایقرا با برش عبدالله قاطع وجود دارد. اما افسوس که جهال خیلی از صفحات او را بریده و برداشته‌اند.

در کشورهای عثمانی هم قاطعی مثل فخری بروسه‌وی ظهور کرده است که چه در قطع خط و چه در برش گل‌ها و شکوفه‌ها نظیرش دیده نشده است.

مصوران و نقاشان ایرانی

سلطان اویس: از خاندان جلایری است که نقاش کاملی بود. و عبدالحی شاگرد او بوده است.

میرزا بایسنقر تیموری: ذکرش گذشت.

برج علی اریلی: شاگرد مهدی بیک

استاد بهزاد: شاگرد پیرسید احمد است. با لقب کمال الدین مظهر بدایع
صور و مصدر نوادر هنر بود. قلم مانی وارث ناسخ آثار مصوران جهان است و آثارش
موجب حیرت تصورات بنی آدم است. اوایل صنعت او مصادف با عصر سلطان
حسین بایقرا و اواخرش معاصر عهد شاه اسماعیل است.

بیت

لطف قلمش ز اوستادی جان داده بصورت جمادی
پیرسید احمد تبریزی: شاگرد جهانگیر بخاری است.
استاد جهانگیر بخاری: شاگرد عمدة المصورین است. و استاد (گنگ) بوده
است.

میرزین العابدین اصفهانی: شاگرد مصور سلطانیه است.
سلطان محمد تبریزی: شاگرد آغا میرک بود. و در تصویر جلدهای روغنی
آغا میرک و ترسیم سایر مجالس ممتاز بود.
سیاوش کرجی: شاگرد استاد حسن مذهب که بعد از آموختن صنعت
تهذیب هنر مصوری را تکمیل کرد.

امیرشاهی سبزواری: ذکرش گذشت.
شیخ زاده مصور: خراسانی است و شاگرد بهزاد بود.
عبدالصمد کاشی: ذکرش گذشت
میرزا عبدالله: مصور خراسانی است و شاگرد شیخ زاده بود.
غیاث الدین خلیل: نقاش بیمانندی است. در سال ۸۳۰ از سوی شاهرخ
میرزا بعنوان سفیر به جانب ختا فرستاده شد.

قاسم عراقی: ذکرش گذشت
کمال مصور: شاگرد میرزا علی تبریزی است. صنعت طراحی او احساس
خدادادی بوده است و بدین صفت مشهور بود.

استاد کونک: همان گنگ است، ظاهراً لال بوده است.
مانی شیرازی: مشهور است
استاد محراب: دوست اوستاد حسن بغدادی و شاگرد و مصاحب او بود.

حاجی محمد نقاش: ذوفنون زمانش بود. پیوسته با قلم اندیشه اموری غریب و صوری عجیب تحریر می کرد. در فن تهذیب و تصویر مهارت تام داشت. مدت چند سال به تصویر چینی فغفوری پرداخت و بعد از زحمات زیاد ظروفی که بیرون داد اگرچه عادهً شبیه چینی شد ولی رنگ و صفای چینی را نداشت.

محمد هروی: شاگرد استاد محراب و استاد سیاوش کرجی بود.

میر مصور سلطانیه: (?)

مهدی بیک: ولد سلطان محمد است و در تصویر جلد روغنی و سایر مجالس ممتاز بود.

محمد مؤمن خراسانی: شاگرد استاد محمد هروی است

میرک تبریزی: در تصویر و تهذیب بی نظیر و در کتیبه نویسی بیمانند بود.

اکثر عمارات هرات با خط او پیرایه یافته است.

در زمان محمدخان شیبانی درگذشت.

میرکی شیرازی: ذکرش گذشت.

من معالات حضرت پیر طبرستان علیہ السلام

<p>بلائی دور بودیستندین بیش بار صد دور زار که چون کوه کلاهی بر آیدین مست حکما</p>	<p>دارد غنایان کوه پارس و دیوار کوه پارس و دیوار کوه پارس و دیوار</p>	<p>کز رویه سبیل کوه کوه کوه کوه کوه کوه سید ایندین ت صحت قلمناشین نه نارنگ</p>
<p>دی بود و در و بلا وین خلاص ایامین بلا دور ای نوازی او تا نور سوسم و آن کس تمام آن کس</p>	<p>کوه پارس و دیوار کوه پارس و دیوار کوه پارس و دیوار کوه پارس و دیوار</p>	<p>مهرت و تیری به ایام کوه کوه کوه سینه و دا و لده دم می سبب آن کوه کوه کوه</p>
<p></p>	<p>مهرت و تیری به ایام کوه کوه کوه سینه و دا و لده دم می سبب آن کوه کوه کوه</p>	<p>سپاسی و ت قاصد پس کی سبب کوه کوه کوه</p>

مجلس اول
در بیان فضیلت
و جلال مقام
و کرامت ائمه
علیهم السلام
و در بیان
تأثیر و اثر
و کرامت ائمه
علیهم السلام
در دنیا و آخرت
و در بیان
تأثیر و اثر
و کرامت ائمه
علیهم السلام
در دنیا و آخرت

مذهبان ایرانی

استاد حسن: بغدادی است. رئیس نگارخانه شاه طهماسب بوده است. بعضی ها او را شاگرد استاد محمد قمطنه و استاد سیاوش شمرده اند.

حسین بک: تبریزی است. شاگرد محمدعلی تبریزی و برادر ولیجان مصور است. و مابین نقاشان، نقاش خانه عتبات عالیات استادی مقبول و معتبر بود.

شرف الدین یزدی: برادر قطب الدین یزدی است برادری که علاوه بر نقاشی و تہذیب در وصالی و سایر هنرها هم استاد بود.

استاد شعبان: رومی است

استاد قدرت: تبریزی بود و شاگرد محب علی است، در حین کار نادره دوران و اعجوبه نقاشان بود.

میر عضد بخاری: شاگرد شہرانیسی بود.

علی جان تبریزی: ساکن حلب بود. و در نزد مذهبین متعین بود. و شاگرد شاه قلی بوده است.

مُحَب علی تبریزی: شاگرد حسن بغدادی است.

میرزای مذهب: شاگرد محب علی بود و در انواع صنایع و بدایع بی قرین بود.

هر چند که نامبردگان طراح و نقاش و مذهب نامیده شده اند اما در اکثر صنایع استاد بوده اند. برای جمع آوری شرح حال آنها همتی نشده است فقط در بعضی از تذکرها نامشان بمناسبتی ذکر شده است. بعد از وفاتشان نیز آثارشان

بعلت اهمال مردم بفراموشی سپرده شده است.
در خود ایران نیز احوالات آنها ضبط نشده است و این اطلاعات مختصر نیز
بر سبیل از هر گوشه توشه ای و از هر خرمن خوشه ای جمع آوری شده است.

نقاشان و مصوران و مذہبان و طراحان کشورهای عثمانی

ابراہیم چلبی: شاگرد استاد حسن مصری است (۱۴۵)

ابراہیم مذہب: (۸۹)

احمد بن حسن: (۹۳)

امیر احمد.

شبلی زاده احمد: اہل بروسہ است، در شبیہ سازی از استادان درجہ یک،

روم است.

ماستوری پاولی: از استادان فرنگ، شاگرد دامیان

بیاض مصطفی: (۱۲۳)

تاج الدین کرہ بند: استادی است کہ سلطان سلیم خان از حلب تبعید کردہ

است.

توز قوندرمز: (۹۵)

قنبور حسن چلبی: (۱۲۳)

حسن مذہب: شاگرد استاد قمطنہ محمد (۱۱۴۵)

استاد حسن مصری: در عصر خود نادر الامثال بود.

حسن کفہ لی: شاگرد استاذ کمال

حسین بالی.

رئیس حیدر: نقاش حیدر مشہور است.

رشید مصطفی چلبی: معاصر سلطان احمدخان (۱۴۶)

سرکہ جی: (۱۲۱)

مصوّر سنان بک.

صالح چلبی

عبدالرحمن چلبی: اہل بروسہ (۱۴۶)

عارف بک: شاگرد ابراہیم چلبی (۱۱۷)

عبداللہ آزاد کردہ ازسوی قرہ محمود است.

استاد عثمان مصوّر: اعجوبہ زمان ہونے والا ہے.

علی مصوّر: برادرزن استاد عثمان است.

انطالیہ لی علی

علی چلبی

علی بروسہ وی

محمد بک: شاگرد عثمان مصوّر

محمد قمطنہ: (مناقب ہنروران)

قرہ محمود: (ینکی باغچہ ای)

قینجی محمود: مصوّر مشہور

مصطفی افندی (۱۲۵)

مصطفی صراحی: شاگرد و غلام قرہ محمود (۱۲۶)

ممی شاہ: شاگرد استاد حسن مصری.

ہزارفن: بروسہ وی است.

حاجی یوسف: مصری است.

مجلدات و مذبذبان در قید حیات اساتید متأخر

تاریخ فوت این افراد تقریبی است و بیشتر از این استحضار نیافتیم.

احمد استاد: در زمان سلطان سلیم و عطا افندی ظہور کرد.

احمد افندی: استاد امین افندی

احمد افندی: در عصر سلطان محمود مجلد باشی ہونے والا ہے.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد علی ابوبکر عمر عثمان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد یازیر

صالح احمد افندی: مؤذن جامع لاله لی. مخدوم شاکر افندی. وفات ۱۲۸۷
 امین افندی: وفات ۱۳۰۰
 کهیا امین افندی: وفات ۱۳۸۰
 اسماعیل آغا: وفات ۱۲۲۵
 حسن افندی قره مانی: ۱۲۷۵
 حاجی حسیب: وفات بعد از ۱۲۶۵
 حاجی حسین: وفات ۱۲۹۳
 راشد افندی: مجلد باشی سلطان عبدالعزیز وفات ۱۲۸۵
 حاجی رفعت: کتیبه های آقسرائ از اوست. وفات ۱۲۹۷
 شاکر افندی: معاصر سلطان محمود
 علی پاشالی: وفات ۱۲۸۴
 شریف افندی: مدفون در حلب ۱۲۶۵
 یساری عارف افندی: وفات ۱۲۸۰
 درویش عارف: وفات ۱۲۵۵
 عاشور افندی: نادره گویی بوده است.
 حاجی عبدالله: پدر حاجی لطیف وفات ۱۲۵۰
 عزیز افندی: معاصر سلطان عبدالمجید وفات ۱۲۹۰
 عزیز افندی: وفات ۱۲۷۵
 عطا افندی: برادر استاد احمد
 علی افندی: معاصر سلطان احمدخان
 حاجی لطیف افندی: از تجلید و تذهیب بهره فراوانی داشت
 حاجی محمد شاملو: پدر راغب افندی وفات ۱۲۸۵
 حاجی محمد: ملقب به یک چشم، وفات در مدینه ۱۲۶۰ در مدینه
 محمد توقاتی زاده: خطیب جامع لاله لی وفات ۱۳۰۳
 حافظ محمد خورخوری: معاصر سلطان محمود
 شیشمان مصطفی افندی: وفات ۱۲۸۷

فَقَدْ جُودَ وَمَا لِي مِنْ فَيْعٍ وَقَدْ كَرِهْتُ

فَقَدْ جُودَ وَمَا لِي مِنْ فَيْعٍ وَقَدْ كَرِهْتُ

وَالْفَيْعُ أَيْضاً الظُّفْرُ الرَّاحِجَةُ وَمِنْهُ يُعْتَمَلُ مِسْكَ دُوفِعَ وَالْحَجْرُ الضَّبُّ
عَلَيْهِ فِي الْحَرْبِ وَأَصْلُهُ مِنَ الْحَجْرِ وَقَدْ حَجَرَ الشَّيْءُ ضَبَّ عَلَيْهِ وَالْبَسْرُفُ

أَيْ قَدْ تَوَقَّعْتُ نَيْبًا لَا يَنْبَغِي
وَمِنْهُ تَوَقَّعْتُ نَيْبًا لَا يَنْبَغِي

فَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ

اژدر مصطفی: وفات ۱۲۶۸

مصطفی هزار غرادی: وفات ۱۲۸۶

حاجی مصلح الدین: وفات ۱۲۸۰

شیشمان نوری افندی: وفات ۱۲۶۰

کسانیکه در کشورهای عثمانی تنها به جلدسازی شهرت دارند

مجلد باشی صولاق سلیمان

قره محمد: شاگرد صولاق سلیمان

مصطفی چلبی: برادر محمد چلبی

سلیمان چلبی: پسر محمد چلبی

محمد بن احمد: شاگرد خواجه راسم.

احمد افندی: مجلد باشی عصر سلطان محمود

حاجی سعید افندی: در مدینه منوره کتابهای قدیمی را تعمیر کرده است

وفات ۱۲۸۶

عاشق عثمان: مجلد بی نظیری بود. وفات ۱۲۹۰

لیتک حافظ افندی: در تجلید ید طولائی داشقه است

په پهی حافظ افندی: استادی بی همتا بود.

قاسم پاشالی حافظ: وفات ۱۲۹۶

قاسم پاشالی طوسون: وفات ۱۲۸۲

بصری افندی: وفات ۱۲۸۵

مجلدین و مذهبین معاصر

صالح افندی: مجلد باشی سلطان عبدالمجید

مجلد باشی محمد افندی: استادش شوقی افندی است

مذهب حسن افندی: مخدوم شاگرد افندی

راغب افندی: مخدوم شاملو حاجی محمد

حاجی احمد افندی: شاگرد حسین افندی
توفیق افندی: شاگرد حاجی حسین، خطوط و تزئین جامع اورحانیہ از
اوست.

ہدایت افندی: شاگرد شاکر افندی
قدری افندی:

بعضی اطلاعات دیگر درباره خطاطان ایرانی، بعد از چاپ کتاب (استادان شجرہ سئہ)

ارغون کامل: در بغداد کتابهای دو مدرسه را نوشته است.
مبارک شاه زرین قلم: تبریزی است، کتیبه بنایی کہ در نجف اشرف،
توسط سلطان اویس ساخته شده، از اوست.
سید حیدر جلی نویس: به پسرش می گفت: اگر چون من نتوانستی بنویسی
سعی کن چون سیاه مشق یا قوت بنویسی.
پیریحیی صوفی: منتسب به سلاطین جلایرو چوپانی است. اکثر
کتیبه های نجف اشرف از اوست.
صیرفی: فرزند خواجه محمود صراف تبریزی و شاگرد سید حیدر
جلی نویس است اکثر نوشته های بناهای تبریز از اوست.

کسانی که از استادان سئہ نیستند

حاجی محمد بندگیر: (گویا امیر محمد بدرالدین باشد)
عمر اقطع: با خط غبار مصحف شریفی برای امیر نوشت کہ هر سطر آن
متجاوز از یک ذرع طول داشت. این قرآن را با گردونه ای به نزد امیر تیمور آوردند و
امیر تیمور با علما و فضلا باستقبال رفت و گفت: یادگاری چنین باید باشد.
نعمۃ اللہ بواب: کتیبه بقعہ مظفریہ تبریز از اوست.
میر محمد: به مجد الدین ابراهیم و مولانا محمد سیاوش شیرازی منسوب
است و اکثر خوشنویسان فارس و کرمان شاگردان اینهاست.

میرزا سلطان علی: فرزند میرزا سلطان خلیل، در کودکی خوشنویس بود
خودش گوید:

یکی از عنایات حق است این که نه ساله ام می نویسم چنین
در تخت جمشید هم سنگ نوشته هایی دارد.

حافظ ابرو: قمی است، معاصر آق قویونلوهاست.

حافظ قنبر شرفی: سردرب مسجد جامع تهران از اوست.

نظام الدین حیدر قمی: شاگرد حافظ قنبر است. کوفی می نوشت، کتیبه

حضرت معصومه قم از اوست.

نظام الدین بخاری: با ناخن خیلی زیبا می نوشت. بهرام میرزای صفوی در

حق او گفته است:

شناسای رقوم هفت خط مولا نظام الدین

که مانند وی اندر جمله آفاق کم باشد

نویسد از سر انگشت خط ثلث یا رب

که دیدست اینچنین کاتب که انگشتش قلم باشد

مولانا محمد باقر: قاضی اردوباد است.

مولانا میرزا علی: در خطوط ثمانیه استاد است.

علی بک: از تبریز به هند سفر کرده و آنجا وفات یافته است.

علی رضا: شاگرد علی بک است. بعد از خرابی تبریز به قزوین رفته است و

ساکن مساجد آنجا شده و کتابهایش را نوشته است.

حسن بک: شاگرد علی بیگ تبریزی است

فغان الدین بلبل: مملوک خوش خوان یک اصفهانی بوده است. بعداً فرار

کرده ساکن قم شده، و این بیت را در حق او گفته است:

بلبل بنال بلده قم را وداع کرد

کین شهر را ترانه او ناپسند بود

پایان

چند شرح کوتاه به اشعار عربی

در این قسمت مطالب لازم بترتیب شماره درج شده است و شماره‌ها مربوط هستند به شماره‌هایی که در متن کتاب و در مقابل اشعار عربی و در داخل [] گذاشته شده‌اند.

۱- این بیت شعر معروف لبید را بخاطر می‌آورد که گفته است

سئمت تکالیف الحیاة و من تعشق ثمانین حولاً لا ابأ لك یسئم

۲- در این ابیات علاوه بر تأثر از شعر لبید صنایع بدیعی چندی جلوه می‌کند

الف- جناس بین: «یمین و یمینی» و بین: «بینی و دینی»

ب- علاوه بر این صنعت اعنات (لزوم ما لایلزم) در استخدام کلمه یمین و ایمان و التقات

معانی متعدده آن بکار رفته است.

۳- این بیت اشعار زیادی از فارسی و عربی را تداعی می‌کند. مانند:

دعوالصداقه فی الرخاء کثیرة بل فی البلاء تصرف الاخوان؟

یا

دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

سعدی

یا

حدیث عشق از آن بطل منیوش که در سختی کند یاری فراموش

سعدی

۴- در این بیت بین مقله (سیاهی چشم) و ابن مقله صنعت جناس بکار رفته است. و این نوع

جناس به تحقیق عبدالقادر جرجانی در اسرارالبلاغه از بهترین انواع جناس تواند بود. در ردیف این

بیت:

ما مات من کرم الزمان بمثله یحیی لدی یحیی بن عبدالله

اسرار البلاغه، تالیف عبدالقاهر جرجانی، ترجمه جلیل تجلیل انتشارات دانشگاه تهران (۱۸۲۳)

چاپ دوم، ۱۳۶۶ صفحه ۱۰

۵- شعر حافظ را بیاد می آورد:

تو اهل دانش و فضلی همان گناهت بس

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

یا شعر خاقانی را در مرثیه امام محمد یحیی:

انگشت کوچک است که جای حساب شد

اول بناقصان نگرد دهرکز نخست

۶- این مصراع معروف را بیاد می آورد:

اول الناس اول الناس (آدم).

جناس تام بین ناس و ناس و جناس متوج یا ناقص بین یاس و ناس.

۷- شعر مولانا جلال الدین را بیاد می آورد:

چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

چون قلم اندر نبشتن می شتافت

بسم الله الرحمن الرحيم

این یک جزوی از کلام تاریخ کلام الملوکست در پدید آمدن خط و احوال ارباب خط بدان که اصل خط نقطه است چنانکه هرگاه دو نقطه یا سه نقطه را بهم پیوستی خط باشد یافعی در تاریخ خود به اسم علی ابن هلال مشهور به ابن بواب ذکر نموده که جمیع کتاب اُمم را از سگان شرق و غرب دوازده خطست اول عربی دویم حمیری سیم یونانی چهارم فارسی پنجم سریانی ششم عبری هفتم رومی هشتم قبطی نهم بربری دهم اندلسی یازدهم هندی دوازدهم چینی اما در دیگر نسخه ها هفت دیگر نوشته اند: اول تمودی دویم حجری سیم رومی چهارم مغلوب پنجم کوفی ششم معقلی هفتم کرجی و این خطوط سته اول بوده و با یکدیگر می نوشته اند و قبل از آنکه خط فارسی متداول شود خط معقلی بوده که مجموع آن سطحست و در وی هیچ دوری نیست و بهترین خط معقلی آن است که سواد و بیاض آن را بتوانند خواند و بعد از آن خطی ک بدان وحی الهی و اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی را می نوشتند کوفی بود و بهتر از شاه ولایت مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه هیچکس در صفحه روزگار این خط ننوشت و در خط کوفی دانگی دوراست و باقی سطح و آنچه خط مبارک شاه ولایتست سرهای الف دو شاخه است و بیاضی ازان الف در نهایت تراکت و باریکی و باریکی ظاهر در زمان تغلب خلفاء آن حضرت اکثر اوقات مشغول کتابت قرآن بودند و بعد از آن حضرت نیز حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام خوش نوشتند و در زمان معاویه^۱ کتابت

۱. معاویه - رسم الخط در نسخه اصل چنین است.

قرآن می فرمودند و بعد از ایشان حضرت سید الساجدین علیه السلام خوش نوشتند و بعد از ایشان جناب امام رضا علیه السلام خوش نوشتند و در مشهد مقدس در مدرسه که اکنون به مدرسه قدمگاه اشتهار دارد کتابت قرآن نموده و از وجه هدیه آن اراضی مشهور به قتلگاه را که در حوالی روضه متبرکه واقع است خریداری فرموده وقف کرده اند و آن اراضی در جنب موضع مبارکیست که آن حضرت را غسل داده اند و اکنون مسجدی است که مردم در آنجا زیارت و عبادت در شهر سال می نمایند شاه جنت مکان شاه عباس صفوی بزرگ مبلغ یکصد تومان تبریزی نزد سرمنشی که در آن اوان وزیر شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود فرستادند که آن اراضی را دیوار کشیده و درگاه و دری بسازند که مردم از آنجا عبور نمایند بسیاری از علماء و افاضل و درویشان در آنجا مدفونند از آنجمله مولانا شیخ علی طبرسی علیه الرحمه و غیره است بدان که علی ابن مقله علیه الرحمه واضع خطوط سته است و در شهر سال سیصد و ده استخراج کرد و از طریق کوفی بکرد ایندو مردم را تعلیم داد و مدار خط بر دایره نهاد قسم اول محقق نام نهاد دانکی و نیم دور است و چهار دانک و نیم سطح پس مشابهت به خط کوفی و معقلی بیشتر دارد و قسم دویم ریحان است و او تابع محقق است زیرا که اصول هر دو یکی است قسم سیم ثلث است بدین سبب که دو دانک دور است و چهار دانک سطح قسم چهارم نسخ است که تابع ثلث است و نسخ ازین گفته اند که جمیع خطوط را نسخ کرد و کتابت مصحف منحصر به او شد قسم پنجم توقیعت نصفی دور و نصفی سطح قضاات سجالات را بدان خط می نویسند و به توقیعات می رسد قسم ششم رقاع است که خفی تر از توقیع است^۲ و شباهت زیاد به هم دارند و از هم فرق نمی توان کرد و رقعها بدان خط می نویسند و هرگاه خطی ازین خطوط به قلم جلی نوشته شود طومار است و خفی نوشته شود غبار.

۲. در نسخه ب به جای «است»، «بود» می باشد.

خوشنویسان خطوط سته

علی ابن مقله علیه الرحمه: اگرچه آنجناب از اعظام وزرا و افاخم فضلاست و بر حسب شان و رتبه می بایست در ذیل احوال وزراء شریف شرح حالش نوشته شود ولی چون مبتکر این فن است و همه ارباب خطوط تابع اختراع اویند و الحق تصرفی چنان فرموده اند که صروف دهر ابداً او را مندرس و مبتذل نیارد ساخت لهذا تیمناً در صدر این باب که مشحون به اعمال ارباب خطوطست شرح احوال ایشان نوشته می شود اولاً آنجناب را مقتدر عباسی وزیر خود ساخته و در سال سیصد و هیجده معزول کرد و بعد از آن وزیر قاهر بالله و پس از آن وزیر راضی بالله شد و در زمان وزارت رایت جود و سخا برافراشت و در سال سیصد و بیست و چهار از وزارت معزول گشته و در سنه بیست و شش نوبت دیگر به وزارت رسیده و از زبان راضی بالله مثالی باحضر ما کان کاکی نوشته او را به بغداد طلبیده، این معنی خود خلاف رضای راضی بود ابن رایق با ابن مقله عداوت داشت این خبر را به راضی رسانید راضی در مقام استفسار برآمد ابن مقله این معنی را انکار کرد و در انکار اصرار نمود بجان و سر خلیفه قسم خورد ابن رایق همان مثال را بدست آورده بود حاضر داشت بیرون آورد ابن مقله جوابی نداشت ملزم شد راضی نیز به قطع دست آن جناب فرمان داد هر چند اضطراب کرد که بریدن دستی که واضع چندین خط دلکش است و سه مصحف کتابت کرده روا نیست مفید نیفتاد و این حال در سیصد و بیست و شش اتفاق افتاد و راضی بعد از این حرکت پشیمان شد ولی سودی نداشت بعد از آن که جراحی دست به شد قلم را بر ساعد بسته چیزی می نوشت و به کنایه از راضی وزارت می طلبید ابن رایق از داعیه، او اطلاع یافته گفت تا زبان او را هم





بریده به حبس انداختند و در حبس بسر می برد تا در سال سیصد و بیست و هفت در حبس وفات یافت ابن بواب اسمش علی الکاتب المشهور به ابن بواب از ملازمان بهاءالدوله ابوالنصر شهنشاه خسرو فیروز ابن عضدالدوله بوده در کمال امتیاز نوشتی چنانچه در مدح او گفته اند بیت:

ابن هلال کم خویت فضیلته غدوت بها بین البریه اوحدا
و نحن اخذنا الدر ابيض ناصعاً و انت جعلت الدر فحماً اسودا

ناقل گفته کسی در کتابت مثل او یا نزدیک به او پیدا نشده اگر چه ابوعلی ابن مقله اول کسی است که نقل این خط از کوفی نمود و ابن بواب از دختران ابن مقله تعلیم گرفت اما تهذیب و تنقیح طریقه او نمود و همه خوشنویسان استادی او را معترفند و در تاریخ مصر و قاهره ضبط است که علی ابن هلال الامام الاستاد ابوالحسن صاحب الخط المعروف بابن البواب کان ابوه بواباً البنی بویه و قرء هو القرآن و نفقه و فاق اهل عصره فی المنسوب حتی شاهر ذکره شرقاً و غرباً کان هو فخرالدوله، در سال چهارصد و بیست و سه درگذشت و این ابیات را در مرثیه او گفته اند:

استشعر الکتاب فقدک سالفاً و قضت بصحة ذلك الايام

اسفا عليك وشقة الاقلام

بقولی وفات او در جمادی الاولی سنه ۴۱۳ بود در بغداد نیز مدفون است.

مولانا جمال الدین یاقوت مستعصمی: غلام مستعصم عباسی بود که آخر خلفاء

بوده است حبشی است وی تتبع خط ابن بواب کرده و خط را بدو رسانید اما در قسم تراشیدن و قط زدن تغییرات در روش استادان فرمود چنانچه ابن بواب رحمه الله و المغفره علیه قلم را قط نمی زدند از آنجهت کتابت ایشان لطیف و نازک نیست ولی مولانا یاقوت اعلی الله مقامه قلم را قط زدند و ازان قاعده تغییرات دادند هم در خط هم در خط بجهت آنکه خط تابع قلم است بدین سبب خط او را ترجیح بر خط ابن بواب نمی نهند و این بواسطه نزاکت است نه به علت اصول و قاعده اما اصل خط همانست که ابن مقله استخراج کرده است و جمعی که اقسام خط را هفت گرفته اند طومار را یک قسم دیگر نهاده اند مولانا یاقوت چون قبله الکتاب شد هر روز دو جزو قرانی کتابت بلافاصله می فرموده اند که هر ماهی دو مصحف می نوشته و در

آخر قید می کردند که مصحف چندمست تا سیصد و شصت و چهارم دیده شد و هر روز هفتاد کس را نیز سر خط می داد مشهور است وقتی که هلاکوخان بغداد را گرفت^۳ و لشکر مغول به شهر ریختند مولانا یاقوت به مناره گریختند و در آنجا دوات و قلم همراه داشتند و کاغذ مشق نداشته اند رومالی از جنس متقالی بعلبکی همراه داشتند حرفی چند بران نوشته بودند که عقل را از دیدن آن حیرت تمام دست می داد صاحب کتاب گلستان هنر آورده که آن پارچه را نوشته در کتابخانه ابوالفتح بهرام میرزای صفوی موجود بوده است بعضی دیگر نقل نموده اند که با قلم یا انگشت سبابه بر آن رومال مشق فرموده اند و این قول شهرت تمام دارد گویند که در همان روز که مولانا در مناره پناه بسته بود یکی از شاگردان او به بالا آمده گفت مولانا چه نشسته، که لشکر مغول شهر بغداد را غارت و قتل کرده اند و تمام شهر خراب شد مولانا گفتند چه غم دارم زیرا که کافی نوشته ام که بتمام عالم می ارزد چه جای یک شهر بغداد عمرش از صد تجاوز کرده عینک می نهاده کتابت می کرد وفاتش در ابتدای سلطنت غازان خان در شهر سنه ششصد و پنجاه و شش بوده^۴ در بغداد

۳. در سال ۶۵۶ بود در آن سه واقعه بزرگ به وقوع پیوسته است: تألیف گلستان سعدی که معجزه ای در ادب فارسی است و قلع و قمع فرقه اسماعیلیه باز هم به دست هلاکوخان و فتح بغداد و انقراض سلسله عباسی.

این واقعه اخیر به دستگیری وزیر دانشمند و عالیقدر ایرانی خواجه نصیر طوسی بود. و شاید تقدیر چنین خواسته بود که سلسله عباسی به دست یک خراسانی (ابومسلم) بر سر کار آید و با آن ناجوانمردی او را بکشند و آخر کار سقوط آنها هم به دست یک خراسانی دیگر یعنی خواجه نصیر باشد. فاعتبروا یا اولی الابصار.

۴. سلطنت سلطان محمودخان: او در دهم ذی الحجه سال ۶۹۴ هـ. در تبریز به تخت سلطنت و به مقام ایلخانی جلوس نموده و در سال هفتصد و سه هجری وفات یافته تاریخی که در متن نوشته شده یعنی ۶۵۶ غلط فاحش و کذب محض است و تاریخ وفات یاقوت در سال ۶۹۷ هـ. نوشته اند که همان ایام سلطنت غازان است. سلطان القرائی.

و چنانکه گذشت سال ۶۵۶ سال فتح بغداد به دست هلاکوخان است و به هیچ وجه نمی تواند معاصر غازان باشد لازم به توضیح است که در نسخه «ب» سال فوت تقریباً صحیح ۶۹۶ درج شده است. یسنا

وفات یافت قبرش در جوار قبر احمد حنبل است از همه شاگردان او شش کس سرآمد شده مرخص بودند که اسم مولانا یاقوت را در خط خود بنویسند و ایشان را استادان سته گویند اول شیخ احمد مشهور به شیخ زاده سهوردی^۵ که مولدش شهر بغداد بوده کتابه اکثر عمارات بخارا نوشته است دویم ارغون کامل وی هم از مشاهیر است در بغداد و مدرسه عالیست هر دو کاشی کاری یکی مرجانیه یکی کنار جسر کتابهای هر دو به خط شریف اوست سیم نصرالله طیب چهارم مبارکشاه زرین قلم گویند چون سلطان اویس جلایر در نجف اشرف عمارات بنیاد کرد شبی شاه ولایت علی علیه الصلوة والسلام را در خواب دید که فرمودند کتابهای این عمارات را به مبارکشاه زرین قلم بگو بنویسد بدین جهت او را زرین قلم گفته اند وی از خطه تبریز است پنجم یوسف مهدی او نیز خدمت یاقوت بسیار نمودی در آخر عمر از عراق عرب به آذربایجان رفته در دارالسلطنه تبریز رحل اقامت انداخت عبدالله صیرفی شاگردی او می کرد ششم سید حیدر جلی نویسنده مجذوب و اهل حال بوده هرکس از او تعلیم می گرفت هم خوشنویس می شد و هم به منصب عالی می رسید از آن جمله خواجه علی شاه وزیر خواجه غیاث الدین محمد ابن خواجه رشید طیب که هر دو شاگرد وی بوده هم خوشنویس گشته و هم به مراتب وزارت رسیده اند اما سید معظم الیه همه کس را تعلیم نمی داده اند.

مولانا احمد رومی علیه الرحمه: استاد زمان و نادره دوران بوده اند محقق و ثلث را خوش می نوشته اند و بعد ریحان و رقاع و نسخ و توقیع را نیز در نزاکت و خوبی بجائی رسانیده که اعتقاد بعضی آنست که صافتر و نازکتر از یاقوت نوشته است و گویند او پسرش را می گفته جهدی کن که اگر همچو من نتوانی نوشت مثل آن غلام سیاه یعنی یاقوت بنویسی از شاگردان او سلیمان نیشابوری و سید شرف الدین خطاط شیرازیست که در زمان پادشاهی اولجایتو پسر خود سلطان ابوسعید را به دارائی مملکت خراسان فرستاد سید را به معلمی او تعیین فرمود شاهزاده به اعزاز و اکرام سید باقصی الغایه می کوشید و پیاده به منزل سید می رفته و از تواضع مانع

۵. سهوردی صحیح است و در نسخه «ب» نیز همین است.

تقطیع حرف کنی خطاب باشد	متوسط کنی رو ابا باشد
تا صدای قط قلم شنوی	فانسل از قط آن قلم شنوی
که صدای قط قلم نکوت	بل صدای ندلی هلت است
در تجزیه قلم	
کتاب چون قلم تراشیدی	خاک بر پشت خانه مالیدی
آن قلم را بنقطه تجزیه کن	شنو این حرف نوز کین
از قلم شط چون در پیش	خوش نویسی اگر کنی شاید
در بیان واضع نسخ تعقیق	
نسخ تعقیق اگر خوی خلطیت	واضع الاصل خوبه میر طمیت
نپسش بوده باطلی ازلی	نپسش زیر پد بعلی
تا که بود پست عالم و آدم	هرگز این خط نبوده در علم
وضع فرموده از زمین فوق	از خط نسخ و از خط تعقیق

هذا المنازل والآثار والطنليل
مخیرات بان القوم قدر حلوا
حاجی محمد تبریزی: شاگرد عبدالله صیرفی است و از او مرخص بوده که در
کتابه عمارات اسم خود بنویسد.

شیخ محمد بند گیر خطاط علیه الرحمه: شاگرد حاجی محمد است در سال
هفتصد و هشتاد و هشت به خدمت امیر تیمور رسیده نامه که امیر به ملک مصر
فرستادند فرمود تا مولا به آب طلا نوشته آن نامه به عرض سه ذرع و به طول هفتاد ذرع
بوده^۸

مولانا شمس الدین محمد قطائی مشرقی علیه الرحمه: شاگرد معین الدین است و
پسران معین الدین عبدالحی و عبدالرحیم و مولانا جعفر تبریزی هر سه از شاگردان
مولانا شمس الدینند و هر سه از حکام خطه بوده اند.

مولانا عمر اقطع: از خوشنویسان مشهور بوده است مولا دست راست نداشته با دست
چپ چنان می نوشته که عقل حیران می شد به جهت سلطان صاحبقران امیر تیمور
گورکان به خط غبار مصحفی نوشت که در حجم و کوچکی به مثابه بود که در زیر
نگین انگشتری گذاشته و به هدیه به نزد امیر بود بواسطه آنکه کلام الله را نهایت
حقیر نوشته بود اقبالی نکرد تفقدی نفرمود عمر اقطع در ثانی مصحف دیگر در غایت
بزرگی چنانکه هر سطر یک ذرع بیشتر بود نوشته بعد از اتمام و تذهیب آنرا برکرد
ولی بسته به جانب دولتخانه صاحبقران روان شد چون این خبر به حضرت
صاحبقران رسید با جمعی از صلحا و علما و فضلا و امرا و اعیان و اشراف دولت
پیاده به استقبال شتافته اکرام و احترام و احسان بی پایان به مولانا فرمود.

مولانا معروف بغدادی علیه الرحمه: سرآمد خوشنویسان جهان بوده غیر از
حیثیت خط در اقسام هنر ماهر بود شعر را بسیار خوب می گفت خاصه معما را از
سلطان احمد جلایر در بغداد روگردان شده به اصفهان پیش میرزا اسکندر بن میرزا
عمر شیخ ابن امیر تیمور گورکان آمده و در کتابخانه او از اهل اعتبار گشت روزی

۸. در نسخه «ب» حاجی محمد بند دوز تبریزی است.

۹. در نسخ «ب» بعرض سه گز و به طول هفتاد گز آمده است.

اور دل و سپر و خراما ز پامای ز جاملت او در گل بست جناب که گفتا ز مظم

بلی که خور بستی بر بود و نیما کرد کی التفات کند بر تباہی بیانی

و از جمله جمیست کہ تو انکر از اپست کی انست کہ مرثب صمعی و بر برب

و میر ز و ز حواسی نے از پیر خنا کہ صبح با ما ز او بت از صباحت

بیمین پند از او کہ خواست اما صاحب و نا معین بت حق

هزار و پانصد بیت مقرر کرده بود که کتابت کند دو روز هیچ چیز ننوشت وجه تاخیر پرسیدند گفت می خواهم در یک روز کتابت سه روز کنم میرزا اسکندر فرمود سایبانها و چتر اوطاق برافراشتند یکی قلم می تراشید و مولانا می نوشت نماز دیگر چهارهزار و پانصد بیت کتابت در کمال لطافت و نزاکت تمام نمود میرزا اسکندر انعام فراوان ارزانی داشت نواب میرزا شاهرخ در هنگام فتح مملکت عراق مولانا را به دارالسلطنه هرات آورده کاتب خود ساخته و در کتابخانه خاصه جایش داد مولانا مردی بسیار خوش محاوره و شیرین کلام بود نمدی عسلی پوشیدی و طاقه بلند از نمد هم از آن جنس بر سر نهادی و الف نمدی بر گردان پیچیدی جوانان مستعد هرات مثل مولانا روح الاثمه خوارزمی و غیره با مولانا مصاحب و انیس بودند بعضی بواسطه مشق خط و جمعی محض مصاحبت مولانا بسیار بزرگ منش و خویشان دار بوده اند میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ خمسہ شیخ نظامی را به مولانا فرمود کتابت کند و کاغذ جهت مولانا فرستاد و مولانا مدت یکسال و نیم کاغذ را نگاهداشته آنگاه نانوشته پس فرستاد میرزا بایسنقر بغایت آزرده شد از اتفاقات در همان ایام مولانا را به مصاحبت احمد لک که در مسجد جامع هرات میرزا شاهرخ را کارد زده بود متهم ساختند و گرفتند اکثر جوانان که در نزد مولانا متردد بودند همه کناره نمودند ارباب طمع از ایشان زرها گرفتند و مولانا را چند بار تا پپای دار آوردند عاقبت در چاه قلعه اختیارالدین حبس کردند.

مولانا عبد الله طباطبائی علیه الرحمه: از دارالسلطنه تبریز است آنجا ترقی کرده مشهور آفاق شد خطوط سته را خوش می نوشت و در زرافشان و وصالی قدرت تمام داشته کتابه اکثر عمارات هرات را خصوصاً کازرگاه او نوشته.

مولانا نعمت الله بواب علیه الرحمه: شاگرد عبدالرحیم خلوتیست بسیار خوش نوشت کتابه بقعه مظفریه در تبریز که از مستحدثات جهان شاه است بخط اوست.

مولانا شمس ثانی علیه الرحمه: شاگرد نعمت الله بواب است او نیز بسیار خوش می نوشته این جماعت از شجره استادان سته اند که مذکور گشت.

مولانا میر محمد و امیر مجد الدین بن ابراهیم علیهما الرحمه: از خوشنویسان مقرر شیراز بوده اند ابراهیم بظہیری منسوب بوده

وَأَنَا نَسُوا كُنْهَنَا وَوَلَدْنَا لَنَا خُلُقًا

قَوْلُ مَنْ كُنَّا أَسْمَاءَ غُلَامِنَا مِثْلَ كُنْهَنَا لَنَا
خُلُقًا جَزَلًا أَوْ جَسِيمًا ضَمِيمًا وَالشَّمَائِلُ الْأَخْلَاقُ

وَأَنَا لَيْعَنَتِي الْإِطْلَاقُ مَعْمُورٌ سَوِيًّا إِذَا كَانَ عَرِيسًا

الزَّوْنُ الْعَمُورُ وَالْبَطْنَةُ إِذَا كَانَ الزَّوْنُ
مَسَاكِينًا عَمُورًا يَخْرُجُ بِذَلِكَ نَا عَطِينًا

عَمُورٌ إِذَا كَانَ
الزَّوْنُ

وَأَنْتَ مَنْ تَوَمَّعَ فِي هَيْبَتِهِ مِنْ مَلِكٍ

الْإِطْلَاقُ فِي دِينِ الْإِسْلَامِ الْإِطْلَاقُ الْإِسْمُ الْكَلِمَةُ

كُتِبَ عَبْدُ اللَّهِ طَبَاخُ

مولانا محمد سیاوش و مولانا پیر محمد ثانی علیهما الرحمه: نیز از شهر شیرازند در
شهر نهند و بیست معاصر هم بوده اند.

مولانا شمس الدین محمد ظهیر و مولانا روزبهان و میر عبدالقادر حسنی
علیهم الرحمه: هم از خوشنویسان شیرازند و اکثر خوشنویسان کرمان و فارس و عراق
که نام برآورده اند ریزه خواران ایشانند.

مولانا شمس بایسنقری علیه الرحمه: از نوادر اصحاب قلم بوده خطوط سته را
بسیار خوب می نوشته اند قلم بر قلم و قدم بر قدم یا قوت داشته بسی نازک و با اسلوب
و شیرین نوشتی خط او از خط استادان سبعة هیچ کم نبوده میرزا بایسنقر است بدانجهت
بای سنقری در اسم ها می نوشته کتابهای مسجد جامع مشهد مقدس بیشتر به خط اوست.

نواب میرزا بایسنقر ابن میرزا شاهرخ: استاد عصر بوده از مولانا شمس تعلیم
می گرفت کتابه پیش طاق مسجد جامع مشهد مقدس که بنای والده او گوهر شاد
بیکم است بخط اوست و اسم خود را رقم کرده کتابه بعضی از عمارات سبزوار را
نیز او نوشته است.

نواب سلطان ابراهیم میرزا: برادر میرزا بایسنقر است او نیز بسیار خوب
می نوشته است به غایت فاضل و هنرمند بود از مولانا پیر محمد شیرازی تعلیم
می گرفته با ارباب استعداد و فضل همواره محشور بگوده از آنجهت جناب مولانا
نورالدین لطف الله هروی مشهور به حافظ ابرو صاحب زبدة التواریخ بایسنقری و
مولانا شرف الدین علی یزدی صاحب ظفرنامه کتبه های مدارس که در شیراز خود
احداث نموده مثل دارالصفاء و دارالایتام نیز به خط خود او بوده و در صفة مقبره مولانا
شیخ الشیوخ شیخ مصلح الدین سعدی این غزل به خط اوست و به کاشی تراشی
مسطور است

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست.

میرزا سلطانعلی ابن میرزا سلطان خلیل ابن اوزون حسن: در وقتی که دارائی
مملکت فارس به میرزا سلطان خلیل مفوض شد او را در آنجا پسری شد او را میرزا
سلطانعلی نام کرد و چون به سن نه سالگی رسید از خوشنویسان مقرر آن مملکت
گردید چنانکه خود می گوید:

شعر

یکی از عنایات حقست این که نه ساله ام می نویسم چنین
و این ابیات در تخت جمشید فارس نیز به خط اوست که بر سنگ نوشته و استادان
خوب سنگ تراش کنده اند قطعه این است:

صحبت گیتی که تمنا کند	با که وفا کرد که با ما کند
ملک سلیمان مطلب کان سباست	ملک همانست سلیمان کجاست
این گهر و گنج که نتوان شمرد	سام چه برده است و نریمان چه برد
خاک شد آنکس که درین خاک زیست	خاک چه داند که درین خاک چیست
هر ورقی چهره آزاده ایست	هر قدمی فرق ملکزاده ایست
عمر به خوشنودی دلها گذار	تا ز تو خوشنود شود کردگار
هر که به نیکی عمل آغاز کرد	نیکی او روی به او باز کرد

این قطعه را به تاریخ هشتصد و هشتاد و یک نوشته است.

مولانا عبدالحی علیه الرحمه: شاگرد مولانا عبدالله طباطبائی است کتابه گنبد رضا
علیه السلام را از بیرون او نوشته.

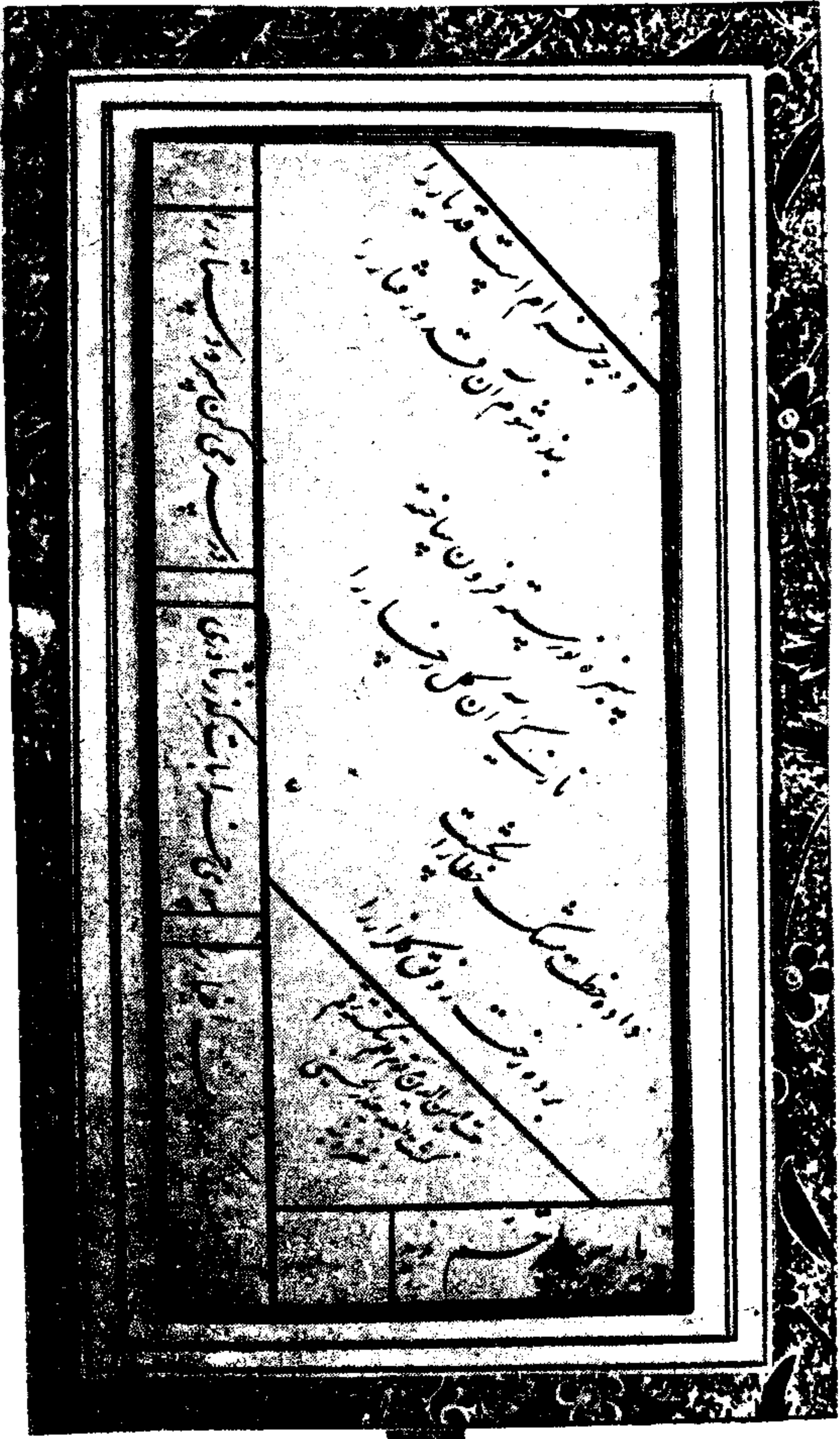
مولانا حافظ علیه الرحمه: ^{۱۱} از خوشنویسان مقرر دارالایمان قم و معاصر
سلاطین آق قوینلو بوده در خط ثلث عدیل نداشته.

مولانا حافظ شرفی علیه الرحمه: مملوک قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی
است شرفی به مناسبت اسم قاضی رقم می کرده اصل او از حبش است خط ثلث را
بسیار خوب نوشته است کتابه درگاه مسجد جامع و محراب مسجد درگاه مزار سید
ابو احمد در ری نیز به خط اوست و در او آخر به خط رجوع نستعلیق کرده به روش
مولانا سلطانعلی می نوشته و در آن خط نیز سرآمد شده.

مولانا نظام الدین ابن مولانا شمس الدین علیه الرحمه: از دارالارشاد اردبیل بوده
خطوط. سته را نیکو نوشت و نستعلیق را نیز صاف و پاکیزه کتابت می کرد و از

۱۰. شعر از مخزن الاسرار نظامی است.

۱۱. در نسخه «ب» حافظ محمد است.



دین تو نیست ایم است قویا را
بند تو نیست ایم است قویا را

یوم تو نیست ایم است قویا را
روز تو نیست ایم است قویا را

قادر و عظیم است قویا را
بر دور و قریب است قویا را

شاید این را در آن عالم
نشدند و ندانند

پس می گویند که تو پست
پس می گویند که تو پست

ایمانت گذرنا روی
ایمانت گذرنا روی

انظار را
انظار را

باید که
باید که

خوشنویسان مقرر آذربایجان است در اردبیل به شغل شریف کتابت اشتغال داشت و از زمان سلاطین ترکمان تا سال نهصد و بیست در قید حیات بوده است.

مولانا حیدر قمی علیه الرحمه: شاگرد حافظ قنبر شرفی است خطوط سته و

خط کوفی را نیز خوب می نوشته مردی ادیب بود اولاد اکابر در پیش او چیزی می خواندند به میمنت شهرت تمام داشت هر پسری که پیش او چیزی می خواند به مرتبه عالی فایز می شد کتابهای درون و بیرون حضرت معصومه علیهما السلام به خط اوست و در زاویه حسینه نیز در صفا عمارت کتابهای ثلث و کوفی به خط ایشان است مولانا حافظ تمام کلام مجید و بسیار خوش آواز بوده.

مولانا سید ولی علیه الرحمه: از سادات قم و از خوشنویسان مقرر عراق است

ثلث را به غایت خوش می نوشته کتابه صفا و درگاه حضرت معصومه و درگاه حسینه واقع در کنگان را او نوشته.

مولانا شهره امیر علیه الرحمه: والد مولانا مالک دیلمی است نسخ را بسیار

خوش می نوشت.

مولانا نظام بخارائی علیه الرحمه: خطوط سته را به تمامی خوش می نوشته و در

کتابخانه بهرام میرزای صفوی بود و با انگشت سبابه خط ثلث را با اسلوب و نزاکت تمام می نوشت چنانکه بهرام میرزا در این باب گوید:

شعر

شناسای رقوم هفت خط مولانا نظام الدین

که مانند خطش در همه آفاق کم باشد

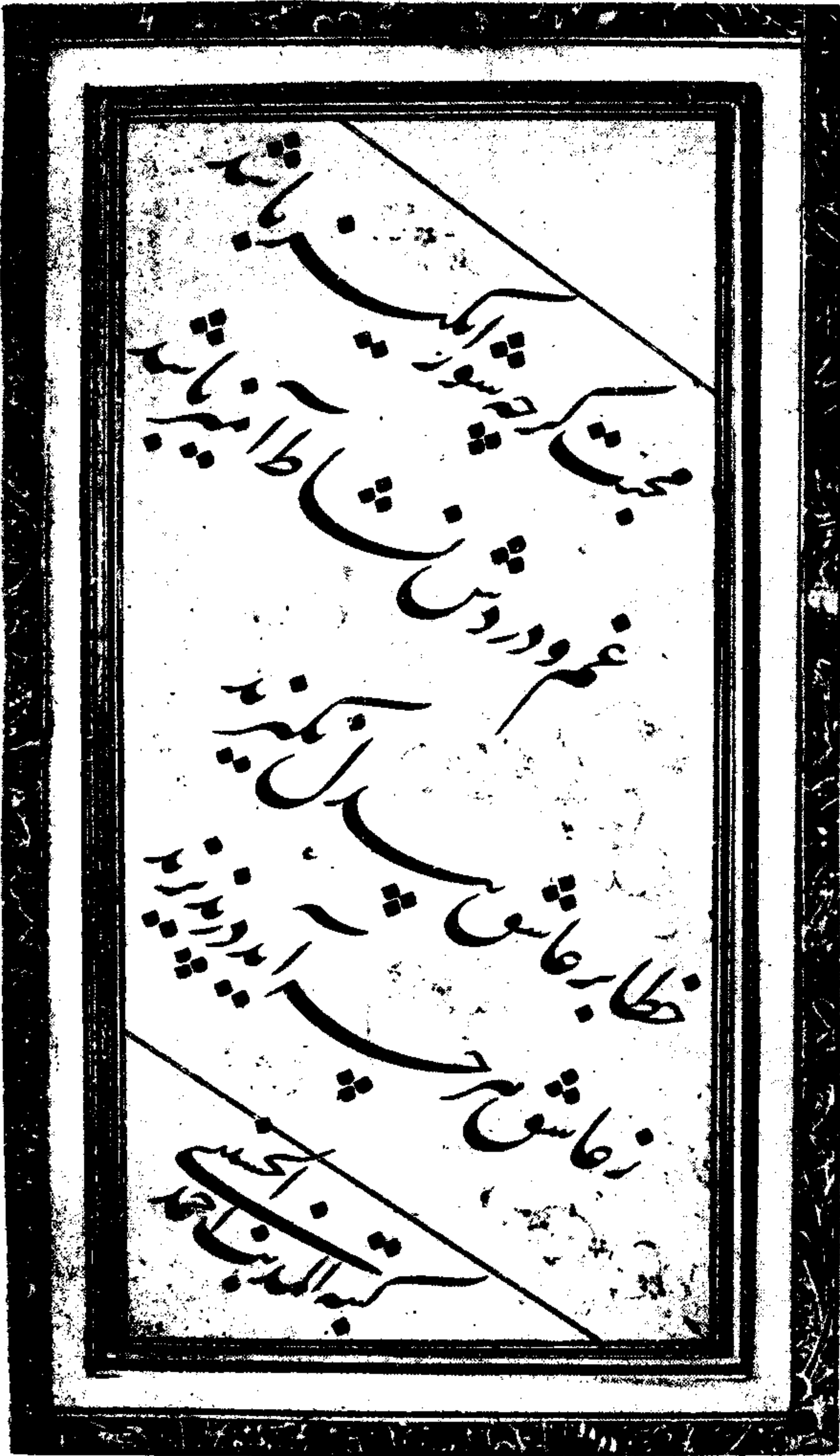
نویسد از سرانگشت خط ثلث یارب

که دیده است این چنین کاتب که انگشتش قلم باشد

مولانا محمد حسین ولد مولانا یحیی باغ دشتی علیه الرحمه: از متأخرین

خوشنویسان هرات است نسخ و ثلث و رقاع را به غایت خوش می نوشته و کاتب سلیم بوده.^{۱۲}

۱۲. جملات زیر در نسخه «ب» اضافه است: «مولانا حسن فخار شیرازیست و به اتابکان منسوبست».



میرمنشی حسین قمی علیه الرحمہ: از شاه طهماسب بزرگ میرمنشی لقب یافته شاگرد مولانا حیدر است نسخ و ثلث را به درجہ اعلی رسانیده بود در آخر به واسطہ انشاء رجوع به تعلیق کرد و تتبع خط مولانا درویش رحمۃ اللہ علیہ می نمود و شکسته نستعلیق را نیز بدان پایه رسانید کہ ارباب قلم نوشته جات او را قطعہ می ساختند صاحب فضل ہم بود و در انشاء ترکی و فارسی و عربی قادر بود در اکثر صنایع مثل نقادی و زرگری و نقاشی و خام پزی عدیل نداشت اکثر اوقات به مناصب ارجمند سرافراز بود در سال نهصد و نود در شاهزادہ عبدالعظیم ری وفاتش اتفاق افتاد و در آستانہ متبرکہ مذکورہ یعنی درون آستانہ نیز مدفون گشتست.

مولانا میرنعمت اللہ علیه الرحمہ: پسرزادہ میرعبدالوہاب تبریزیست کہ از اکابر سادات و فضلا بوده است خط ثلث و نسخ را بسیار خوب می نوشته و شکسته نسخ تعلیق را نیز به درجہ اعلی رسانیده بعد از آنکہ تبریز در دست رومیان افتاد شیخ السلام کاشان گشت پس از چہار سال قاضی القضاات دارالسلطنہ اصفہان شد.

علی بیک علیه الرحمہ: از خوشنویسان مقرر تبریز بود خطوط ستہ را بغایت خوش نوشت.

مولانا شیخ کمال سبزواری علیه الرحمہ: شاگرد مولانا عبدالحی است خطوط ستہ را بسیار خوش نوشت و ہمیشہ بہ کتابت کلام ملک علاّم و ادعیہ دوازده امام علیہم السلام اشتغال داشتی و کتابهای درون روضہ مقدّسہ رضویہ بہ خط اوست خواہرزادہ میرمقتول تبریزی بوده کتابہ عمارات مسجد میر در حوالی تبریز بہ خط اوست.

میرنظام اشرف علیه الرحمہ: از اعظام سادات موسوی و از اجلّہ و اکابر دارالسعادہ ابرقوہ است جمع بین الخطوط نموده ثلث و نسخ و تعلیق را خوب می نوشت بعلاوہ خطوط، فضیلت و کمال دیگر داشت شیخ السلام ابرقوہ گشته و چہاردانک فارس و بوانات ہم بوده.

مولانا حاجی محمد باقر علیه الرحمہ: از آدمی زادگان و قاضی اردوباد بوده بسیار کمالات داشت شعر را نیکو گفتی خطوط ستہ را نیز خوش می نوشت

مولانا میرزا علی علیه الرحمہ: جامع جمیع کمالات بوده در عنفوان جوانی از

علوم متداوله مستغنی گردیده شروع در علم فقه و حدیث نموده در علم لغت و عربیت بی مانند و در قرائت و تجوید و فنّ انشاء نظیر نداشت خطوط ثمانیه را جمع ساخته ید طولاً داشت اکثر کتب احادیث و فقه را با ادعیه به خط خودش نوشته و تصحیح و مباحثه نمود.

مولانا علی بیک علیه الرحمه: شاگرد مولانا میرزا علی از خوشنویسان مقرب است از تبریز به هند افتاد.

مولانا علیرضا علیه الرحمه: شاگرد مولانا علی بیک تبریزست بعد از فترت رومیّه و خرابی تبریز به قزوین آمده متوطن شد و در مسجد جامع آنجا منزل کرد و کتابه های همان مسجد به خط اوست.

مولانا حسن بیک علیه الرحمه: از مردم تبریز شاگرد مولانا علی بیک تبریزست بعد از استیلای رومیّه بر تبریز به عراق آمده و در مسجد جامع قزوین مشغول کتابت بود خطش کم از استادان سته نبوده و مصاحف از خط او تجار به ربع مسکون می بردند و به قیمت اعلی هدیه می دادند.

مولانا فغان الدین بلبل علیه الرحمه: در دارالسلطنه اصفهان نشو و نما نموده کسب کمالات کرده هنرها داشت از آن جمله نسخ و ثلث و رقاع را به مرتبه اعلی رسانید به هر تدبیر خواست خود را از مملوکیّت خلاص کند میسر نشد از مالکش وارث بسیار مانده بوده به هر ولایت که می رفت یکی از آنها او را پیدا می کردند و به معرض بیع درمی آوردند و با آن همه استعداد از شومی بخت سیاه در هیچ شهری سپید نمی توانست شد چندی در قم آشیانه داشت از آنجا به قزوین رفت ظرفاً گفته اند:

شعر

بلبل بناله بلده قم را وداع کرد کاین شهر را ترانه او ناپسند بود

مرد که در ساله ظاهر در دست و سوت در حال هزار ساله کجای
دور کاسین بن کسب لید من اسب غم کمر مسه دست او سنا
درک اصاع خود را در دست سحر در دوران کسب در دست او کرم
مصاحف الیبر حمان و حاله کسب امون کسب در حقه مدار و کسب کسب
و کسب در ان صحن کسب کار کان در کسب کسب کسب کسب کسب
ان صحن کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب
عمر کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب
کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب
کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب



ذکر تلعیق نویسان

خط تعلق از رقاع و توقیع مأخوذ است و واضع این خط مولانا خواجه تاج الدین اصفهانست قبل از آن یک چند شکسته می نوشت خط درشت تعلق در میان نبوده او درست کرد به نزاکت و رعنائی نوشت چون نوبت به خواجه عبدالحی منشی رسید قاعده و اسلوب پیدا کرد از سلسله تعلق نویسان و شجره ایشان است.

جناب مولانا خواجه عبدالحی مذکور علیه الرحمه: از دارالمؤمنین استرآباد است به دوشیوه خط او در میانست یکی در نهایت نازکی و حرکت که مناشیر و احکام سلطان ابوسعید گورکان را به آن شیوه نوشته اند و منشیان خراسان مثل مولانا درویش عبدالله و میر منصور و خواجه جان جبریل بدان طرز نوشته اند: یکی دیگر در کمال استحکام و پختگی و اصول که احکام اوزون حسن و سلطان یعقوب و سایر سلاطین آق قوینلورا بدان طرز نوشته اند و منشیان عراق سیما شیخ محمد تمیمی و مولانا ادریس و غیرهما تتبع ایشان نموده اند خواجه عبدالحی در انشاء سلطان ابوسعید مشهور آفاق گشت شیخ محمد تمیمی شاگرد وی بوده و در آخر حقوق شاگردی را به عقوق مبدل کرده در مجلس سلاطین گفت من بهتر از خواجه می نویسم خواجه او را نفرین کرده به نفرین خواجه درگذشت خواجه تا اوایل ظهور دولت شاه اسمعیل صفوی در حیات بوده اما به واسطه کبر سن منزوی گشته در سال نهصد و هفت در تبریز فوت شد در سرخیابان تبریز خطیره ساخته مشهور به عبدالحیه در آن جا مدفون است.

جناب مولانا حاجی علی منشی استرآبادی علیه الرحمه: از شاگردان خوب خواجه عبدالحی است در هرات منشی کبک میرزا شده به استرآباد آمده و بعضی

اوقات منشی سلاطین شیروان و گیلان هم بوده.

مولانا خواجه کمال طفرائی علیه الرحمه: شهرت وی به طفرائی بدان جهت بود که مناشیر و احکام را بسیار خوب می نوشت از مردم قزوین است.

شیخ محمد تمیمی علیه الرحمه: ولد خواجه جان است انشاء سلاطین ترکمان می کرده است.

مولانا ادریس علیه الرحمه: مردی دانشمند بوده و در انشاء مهارت تمام داشته خط او اگرچه نازک و رعنا نیست ولی اسلوب و اصول خوب دارد انشاء ازون حسن و رستم بیک و الوند بیک می کرده.

مولانا درویش عبدالحی بلخی علیه الرحمه: به غایت خوش می نوشته چنانچه پاره بهتر از خواجه عبدالحی می دانند ولی درویش در خدمت مولانا خواجه تعلیم گرفته به طریق شاگردان بسر می برده انشاء سلطان ابوسعید و سلطان حسین میرزای بایقرا و اولاد او و شاهی بیک اوز بیک بدو سپرده بوده درویش مذکور در خدمت سلطان حسین میرزا سرآمد زمان و مسلم ایران و توران گردید شاگردان او یکی خواجه جان جبریل و میر منصور منشی نیز خوب نوشته اند حکایت آورده اند که وقتی از اوقات شاهی بیک نامه به مولانا درویش سپارش کرده بود مولانا را از خاطر محوشده بود وقتی که خان نامه را طلب داشته مولانا مجال عرض نداشت طوماری سپید بیرون آورده چنانچه فرموده خان بود بازخواند یعنی در کمال فصاحت چنانچه مورد تحسین خان و حضار گشته جمعی از مقربان که نزدیک مولانا بودند ماجرا را در خدمت خان عرضه داشتند خان تعجبها نموده مولانا را خلعت فاخر و صله وافر مرحمت فرمود مولانا فوراً قلم برداشته نامه را در محضر خان ایستاده آن طور که خوانده بود برنوشت.

مولانا خواجه میر محمد منشی قمی علیه الرحمه: از شاگردان بزرگ خواجه عبدالحی است در کمال نزاکت و حرکت می نوشته منشی رستم بیک آق قوینلو بوده است بعد از رستم بیک در قم منزوی گردید.

خواجه عتیق منشی اردوبادی علیه الرحمه: بسیار پخته و کنده می نوشته در دارالانشای شاه اسمعیل صفوی ترقیات کرده و طفرای فرامین آن حضرت را او پیدا

کرده و مخترع شد عاقبت الامر از ملازمت استعفا کرده متولی مشهد مقدس گردید
عمارت عالی در جنب مدرسه شاهرخی جهة مقبره خود بنا نهاد و رقبات خود را بر
آن وقف نمود.

نواب میر عبدالباقی علیه الرحمه: از دارالعبادیزدواز اولاد عارف ربّانی
شاه نعمت الله ولی است سالها منصب صدارت و وکالت شاه اسمعیل صفوی بدو
متعلق بود و تعلیق را بسیار خوش می نوشت.

مولانا ادهم علیه الرحمه: از قصبه ابهر است از طرف پدر به احمد غزالی و از
جانب مادر به مالک اشتر می رسد یک چندی منشی دیوان شاه طهماسب بزرگ بوده
در سال دوم آن حضرت بجهة بی التفاتی قاضی جهان وکیل به دست یکی از امرای
شاه مقتول گردید.

مولانا ابراهیم علیه الرحمه: از خوشنویسان مقرر است او را ثالث خواجه
عبدالحی و مولانا درویش عبدالله گفته اند او نیز خط تعلیق را بسیار نازک و صاف
نوشته مردم استرآباد است مدتی منشی آستانه مقدسه متبرکه رضویه بود بعد از آن
مدتهای دیگر در قم به سر می برد و خط خوب او آن است که در قم کتابت کرده دو
بیتی به خط نستعلیق بر درگاه کاشی کاری آستانه معصومه خط او است که
اولش اینست:

الهی بحق بنی فاطمه که بر قولم ایمان کنی خاتمه^{۱۳}

مولانا سلطان محمود علیه الرحمه: ولد مولانا سلطان ابراهیم است او نیز به
روش پدر می نوشت و شعر نیز می گفت و نجاتی تخلص می کرد.

مولانا اسمعیل علیه الرحمه: او نیز پسر مولانا ابراهیم است نستعلیق را خوب
می نوشتند.

جناب مولانا میر منصور علیه الرحمه: از استرآباد است به غایت خوب و خوش
می نوشتند و روش مولانا درویش عبدالله را داشت.

میر قاسم علیه الرحمه: ولد میر منصور به غایت خوش می نوشت در وقتی که

۱۳. شعر از بوستان سعدی است.

نواب همایون پادشاه به ایران آمد و ملازم و منشی شده به هند رفت و بعد از رحلت پادشاه مذکور ملازمت خلف الصدق او شاه جلال الدین اکبر نمود

مولانا بهاء الدین حسین مشهدی علیه الرحمه: منشی آستانه مقدسه رضویه بود بسیار خوش می نوشته به مرتبه که برابری با بسیاری از سایر استادان می کند.

مولانا محمد قاسم علیه الرحمه: ولد مولانا بهاء الدین است او نیز مثل پدر خوشنویس بوده است.

مولانا خواجه نصیر علیه الرحمه: او نیز منشی بوده و خوش می نوشته است رحمت الله علیه

مولانا خواجه اختیار منشی علیه الرحمه: او از دارالسلطنه هرات است به غایت نازک و صاف می نوشت آثار از او بسیار مانده است و قطعه بی شمار نوشته مدت سی سال در هرات به انشاء سلطان محمد اشتغال داشت مولانا از هرات بیرون نیامده سفری نکرده.

مولانا میرزا شرف جهان علیه الرحمه: ولد نواب قاضی جهان بسیار پخته و صاف می نوشت به روش مولانا درویش عبدالله و اسلوب او بوده است.

روح الله علیه الرحمه: ولد میرزا شرف جهان به روش پدر می نوشته خط او بسیار صاف و بامزه و پخته بوده است.

حسنعلی بیک عزّو علیه الرحمه: از قورچیان شاه طهماسب بزرگست پسر شاهقلی بیک وزیر قورچیان خاصه شریفه بوده است او نیز بسیار خوش و بامزه می نوشت قطعه نویس بوده خط او نیز همه جا بردند.

خواجه میرک منشی علیه الرحمه: از سادات کرمان بوده و منشی شاه طهماسب بزرگ تعلیق را بسیار خوش می نوشته در سال نهصد و هشتاد و دو در قزوین رحلت نمود.

مولانا میرزا کانی علیه الرحمه: نسب وی به سلطان المحققین خواجه نصیر المله و الدین می رسد آباء و اجداد او همیشه در آذربایجان و توابع آن صاحب منصب قضاوت و از اهل شرع بوده اند وی نیز از اهل فضل و علم و منشی و خوش محاوره بود و شکسته تعلیق را خوش می نوشت سرکار شاه طهماسب

مهدی بیک را معزول کرده وی را منشی ساخت و علاوه بر منصب انشاء رتبه منادمت و مصاحبت نیز داشت در سال نهصد و شصت و نه در قزوین رحلت نمود و در مشهد مقدس مدفون گشت بعد از و باز انشاء را به مهدی بیک دادند او دو سال دیگر در آن منصب بماند.

میرزا قاسم منشی علیه الرحمه: از دارالمؤمنین استرآباد است او نیز بسیار خوش می نوشت و جمع بین الخطوط کرده بود کمالات بسیار داشت در خدمت شاه طهماسب صفوی تقرّب تمام داشت.

قاضی الوبیک علیه الرحمه: اسمش قاضی عمادالاسلام نسبش به خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه می رسد منشی بی بدل و فاضل و فقیه بوده در خطوط سته و خط نستعلیق سرآمد عصر خود بوده است.

موسی بیک علیه الرحمه: اصلش اگرچه ترک است^{۱۴} اما صاحب کمالات بوده بسیار خوش می نوشت در فن انشاء عدیل نداشت مدّتی در دارالانشاء شاه طهماسب بوده عاقبت الامر وزیر اردبیل گشت و در آن جا رحلت کرد.

قاضی عبدالله علیه الرحمه^{۱۵}: جامع اکثر کمالات بود تعلیق را بامزه می نوشت نسخش در کمال نزاکت و درستی بوده به عربی و فارسی و ترکی انشاء می کرد اوایل در دیوان الصدّاره مثال نویس بود بعداً از آن به مجلس اشرف شاه طهماسب افتاده مشغول انشاء بود و کتابت ترکی را او می نوشت رساله در واجبات تبرکی مسمی به اسم شاه طهماسب نوشته است هنگام مراجعت شاه سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا از خراسان در حوالی سبزوار و در شهر شوال نهصد و نود و یک رحلت نمود.

خواجه مجدالدین ابراهیم علیه الرحمه: از دارالملک شیراز جامع کمالات بود تعلیق را به شیوه استادان شیراز بسیار پاکیزه و بامزه می نوشت مدتی وزارت

۱۴. دریغ از نوع تفکر و اندیشه مؤلف، که با این صراحت قبول دارد که ترک و تازی و غیرهم را صاحب کمالات بودن یک پدیدهٔ اعجاب انگیز و استثنائی است!

۱۵. در نسخه «ب» اهل خوی نامیده شده است.

شاهزاده شهید حمزه میرزا می نمود و در آن خدمت نیز مدد او به مسلمانان می رسید خدمت اهل علم و سادات بسیار می نمودی بعد از واقعه شاهزاده مدت بیست سال در قزوین منزوی و به صعوبت اوقات می گذرانید تا آنکه در سال هزار و چهار رحلت نمود.

میرزا احمد عطاء الله اصفهانی علیه الرحمه: مدتی از جانب شاه طهماسب در کل مملکت آذربایجان و شیروان وزیر بود تعلیق را خوش می نوشته و شعر را نیز بسیار خوب می گفته عاقبت وزیر مرشد قلیخان چاوشلو شد در سال نهصد و نود در جنگ تربت به دست برادرزاده خود به تفنگ کشته شد.

خواجه ملک محمد منشی علیه الرحمه: از دارالسلطنه هرات و خویش خواجه اختیار منشی و شاگرد خواجه نیز کرده خوشنویس مقرر شده اما سلیقه انشاء نداشت تا مدت هشت سال در دیوان انشاء شاه سلطان محمد به سربرد عاقبت در جنگ ترکمان و تکلوبا سلطان حمزه میرزا در صاین قلعه ناپدید شد.

میرزا محمد ولد علی بیک علیه الرحمه: مدتی در دفترخانه شاه طهماسب دفتر طایفه قراالوسلورا داشت میرزای مذکور دخترزاده خواجه میرک منشی است بدان سبب مهدی بیک منشی مدتی او را در دارالانشاء بازداشت از آنجا به مجلس اشرف شاه طهماسب افتاد باز مشغول انشاء بود در زمان شاه اسمعیل ثانی وزیر مصاحب و منشی الممالک شد بعد از آن در زمان شاه سلطان محمد بعضی اوقات، وزیر عراق و ممیز درگزین بوده و در سایر امام مستوفی الممالک آن پادشاه و انیس و مصاحب سلطان حمزه میرزا شد بعد از شاهزاده به وزارت اعظم شاه سلطان محمد رسید در زمان دولت شاه عباس ماضی انارالله برهانه به وکالت مرشد قلی خان چاوشلو گرفتار گشته به مبلغی کلی به جریمه رسیده بعد از فوت مرشد قلی خان شش ماه نیز وزیر اعظم شد تا در شهر سال نهصد و نود و هفت در هنگام مراجعت از خراسان تقبل رسید بسیار خوش می نوشت و طبع شعر هم داشت.

میرزا محمد حسین علیه الرحمه: ولد میرزا شکرالله اصفهانیست در زمان شاه طهماسب بزرگ مستوفی الممالک شد در عهد شاه اسمعیل ثانی وزیر اعظم بوده اما مدتی برنیامد و دران کار قراری نگرفت و به روز بد افتاد چون طالع مدد نمی کرد به



هند رفته در آنجا به منصب انشاء رسید در خط تعلیق ثانی مولانا درویش است تتبع او کرده بسیار خوش مزه نوشت.

میرزا حسین منشی علیه الرحمه: ولد خواجه عنایت الله اصفهانیست پدر و عمش در سلسله حسن بیک و حسین بیک استجلو وزیر و مستوفی بودند وی مدتی تحریر دارالانشاء کرده کارش رواجی نگرفته به هند رفت.

مولانا محمد امین منشی علیه الرحمه: نبیره مولانا ادهم منشی است تعلیق را بسیار خوش می نوشت و سریع الکتابه بود و مدتها در دارالانشاء اوقات صرف نمودند از نوشتن کتابات روم به ترکی با او بود دو سال هم در دیوان دارالانشاء شاه عباس ماضی به سر برد تا در سال هزار و یک در دارالسلطنه قزوین رحلت کرد.

اسکندر بیک منشی علیه الرحمه: در خط تعلیق و سیاق مشهور آفاق بود یک چند با مولانا محمد امین منشی در دیوان انشاء به تحریر اشتغال داشت و یک چند در دفتر سجلات به نویسندگی قیام می نمود.

مولانا خواجه علاء الدین منصور علیه الرحمه: در خط تعلیق استاد بود در بدو حال در خدمت میرزا کانی منشی به تحریر دارالانشاء اشتغال داشته و در مجلس شاه طهماسب بزرگ انارالله برهانه راه جست پس در ایام مهدی بیک اعتبارش بیشتر شده و بعد از فوت او همچنان بر سر شغل خود بود و طلا خوب می کشید بعد از رحلت شاه جنت مکان استیفای ترکمانان اختیار کرده عاقب در ولایت منزوی شد.

در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق

واضع خط نستعلیق جناب مولانا خواجه میرعلی تبریزی است او را هم به پسرش عبدالله داد عبدالله درین فن سرآمد اهل روزگار خود شد.

مولانا جعفر علیه الرحمه: شاگرد عبدالله است و او خوش نوشت اما مولانا اظهر و مولانا عبدالرحمن خوارزمی روش دیگر نوشته اند از عبدالرحمن دو پسر ماند یکی عبدالرحیم انیسی و شهرت وی به انیسی از آن است که مصاحب و عاشق یعقوب پادشاه بود پادشاه مذکور او را انیسی خطاب می فرمود و ظرافتها با او می کرد این شعر ازوست.

شعر

یاران نکنید خوشنویسی کان ختم شده است بر انیسی

اکثر خوشنویسان شیراز تتبع خط انیسی کرده اند شاگرد و خوشه چین خرمن اویند و دیگری مولانا عبدالکریم مشهور به پادشاه برادر انیسی است چنان می نوشت که تفرقه میان خط او و انیسی ممکن نبود خبط و دماغی داشته به واسطه آن گاهی کتبه پادشاهی و گاهی کتبه ذرافه رقم می کرد و بر مردم تحکیمات می کرده که شام اما فقیر و کم آزار بود گاهی فکر شعر هم می نمود.

مولانا سیمی نیشابوری علیه الرحمه: در نهایت مستعد و صاحب فنون بوده در مشهد مقدس سکنا و به مکتب داری اشتغال داشت خطوط سبعه را نیکو نوشتی و در سرعت کتابت عدیل نداشت شعر را هم نیکومی گفت خاصه معما را مشهور است که مولانا سیمی در یکروز دو هزار شعر گفت و بنوشت و این حد با هیچ یک از شعرا و کتاب هرگز نبوده و نیست همین معنی را خود به نظم درآورده سجع مهر خود کرده.

بیت

یک روز به مدح شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار شعر گفت و بنوشت

وی در زمان علاءالدوله ابن بایسنقر بن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان بوده بالجمله استاد مشارالیه در فن رسایل ید طولاء داشته و ترسلی نیز تألیف می کرده و در رنگ آمیزی و سیاهی ساختن و افشان و تذهیب نیز صاحب فن بوده اولاد اکابر مشهد هر یک به واسطه میمنت در نزد او چیزی می خواندند و هر که ازو تعلیم گرفتی به مرتبه عالی رسید چنانچه مولانا خواجه عبدالحی از شاگردان ایشان بود که اهل زمان او را مسلم می داشتند صاحب تاریخ حبیب السیر آورده است که مولانا سیمی به مرض جوع گرفتار بوده چنانکه شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی در یک مجلس بیست من خرما می تواند خورد شخصی ازین معنی استبعاد کرده سخنان دراز کشیده عاقبت به مبلغی گزاف شرط بستند و بیست من خرما برداشته به خدمت مولانا شتافتند اتفاقاً در آن روز مولانا را ضعفی عارض شده بود که بر بستر ناتوانی تکیه داشت چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم نمود گفت: خرما را نزدیک فراش

من نهید چنان کردند مولانا دست از زیر لحاف بیرون می آورد و مشت مشت خرما برمی گرفت و می خورد تا هیچ باقی نماند آنگاه از آن دو عزیز پرسید که شما با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند وا... هیچ کسی خرما را با دانه نخواهد خورد مولانا فرمودند احتیاطاً من همه را با دانه خوردم که اختلاف میان شما پیدا نشود.

جناب قبله الکتاب مولانا سلطانعلی المشهدی علیه الرحمه: سرآمد کُتاب روزگار و در زمان سلطان حسین میرزای تبریزی بایقرا در کتابخانه خاصه به کتابت اشتغال داشت و در نسخها اسم خود را راقمه کاتب السلطانی قید می کرد و کتابهای اکثر عمارات و منازل باغ جهان آرا مشهور به باغ مراد تمامی به خط شریف ایشان است و اوراق مجالس النفایس که از تالیفات ترکی امیرکبیر امیرعلی شیر است و در خانه امیر به سنگ مرمر نوشته به خط آن جناب است مشهور است که هنگامی که شاهی بیک خان اوزبک هرات را گرفت مولانا قطعه چند نوشته به دیدن او رفته آن ترک جاهل قلم در دست خود گرفته مولانا را تعلیم می داده و اصلاح می کرده بالجمله مولانا در همان ایام به مشهد مقدس آمده منزوی گشت تا در تاریخ دهم ربیع الاول ششصد و بیست و شش (۹۲۶) وفات یافته.

تاریخ کشت قبرش در محاذی پائین پای مبارک حضرت رضا روحی فداه از بیرون متصل بکنید امیرعلی شیر به مدرسه شاهرخی نزدیک پنجره فولادبست مجماً مدت عمر شریف مولانا سلطانعلی هشتاد و پنج سال بوده است و حضرت مولانا شاگردان چند داشته که سرآمد روزگار بوده اند سوی مولانا میرعلی هراتی که برابر با استاد بزرگوار می نمایند پنج کس دیگر مشهور آفاقند از آن جمله محمد ابریشمی و مولانا سلطان محمدخندان و مولانا زین العابدین محمود و مولانا میرعلی حاجی مولانا ابریشمی که سرآمد شاگردان او بوده این ابیات را گفته و در لوح مزار جناب مولانا به خط خود نوشته:

شعر

آن کوزدی قلمش خط جانفزا جان یافتی قلم چورسیدی به دست او
الخ این رباعی را که از اشعار خود جناب مولانا سلطانعلی است محمد ابریشمی
حاشیه آن لوح نوشته:

الرباعی

عین الم و عدم بود عالم دون زنهار در آن مجوی آرام و سکون
چون اکثر جزو عالم آخر الم است رفتیم ازین الم دل غرقه به خون
کتبه محمد ابریشمی و در آخر نوشته است که مولانا سلطان علی شعر نیز می گفته اند
و از آثار خطوط مولانا سنگ مقبره سلطان حسین میرزای بایقرا و اکثر شاهزادگان
تیموری و امیرزادگان جغتای که در آن مزار می بودند هویدا و آشکار است رساله هم
در باب خط و نستعلیق مشق به نظم آورده است آن سخن چندان تکلفی ندارد.

مولانا میرعلی حسینی علیه الرحمه: از سادات حسینی دارالسلطنه هرات
است در خط نستعلیق اسلوب و قاعده جدید بنا نهاد و از همگنان گوی مسابقت
در بود جناب میر مذکور در کمال حسن و صباحت و قابلیت بوده اند چنانچه مولانا
جامی از جمله عشاق اوست در اوایل خدمت مولانا زین الدین محمود مشق می کرد
پس از آن در مشهد مقدس خدمت جناب مولانا سلطان علی رسیده مشق و تعلیم
گرفت در آنجا نشو و نما یافت جلی و خفی و قطعه نویسی و کتابت و کتیبه را به
درجه اعلی رسانید و خط را بر طاقی بلند نهاده که دست هیچ خطاط به آن نمی رسد
از جمله یادگار او درین روزگار این اشعار است که به قلم حلی بر بوم لاجورد و با
طلا نوشته و در دارالسیاده بر در دارالحفاظ نصب است.

نظم

سلام علی آل طه و یاسین سلام علی آل خیرالنبیین
الخ این هفت شعر است و در آخر اسم خود را چنین رقم کرده است خادم آل علی
میرعلی الحسینی و مقطع این غزل را که این است
چو جامی چشد لذت تیغ قهرش چه غم کز مخالف خورد خنجر کین
نوشته اند و این دو بیت را که میر در باب تاریخ کتابت گفته اند به قلم متوسط از
هر جانب صفحه در پائین دو مصراع محرف نوشته اند، قطعه
ماند در صفحه ایام ز مشکین قلم یادگاری که بگویند از آن اهل قلم
بهر تاریخ بد سال کتابت امروز دهم ذیقعه کلک قضا کرد رقم
و این ابیات نیز از آن جناب است که به قلم جلی نوشته اند و در دارالسیاده متبرکه

چسبانده اند نظم در مدح امام هفتم این نعت بدیع الخ و این رباعی نیز از اشعار آن جنابست که در پائین آن نوشته اند. الرباعی: ای خاک درست سجده که خاص عوام، الخ این قطعه را هم در قاعده خط و خوشنویس شدن فرموده اند قطعه^{۱۶} چند در وادی خط صرف می‌کنی نقد حیات

بشنو از من این سخن و منشین فارغ بال
پنج چیز است که تا جمع نگردد با هم

هست خطاط شدن نزد خرد امر محال
دقت طبع و وقوفی ز خط و دقت دست

طاقت محنت و اسباب کتابت به کمال
گر از این پنج یکیراست قصوری حقا

ندهد فایده کز سعی نمائی صد سال

مولانا در دارالسلطنه هرات به سربرد چون عبید خان اوزبک در ایام دارائی شاهزاده سام میرزا وللگی شاملو هرات را گرفت مولانا میرعلی را همراه سایر اعیان آنجا در شهر سال نهصد و سی و پنج (۹۳۵) به بخارا فرستاد جناب میرمدتی در آنجا در کتابخانه عبدالعزیزخان پسر عبیدخان به کتابت اشتغال داشتند و این قطعه را آن اوقات از غایت سوختگی دماغ و دلتنگی گفته اند، قطعه:

عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ

تا که خط من بیچاره بدین قانون شد

طالب من همه شاهان جهانند و مرا

در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد

سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم

که مرا نیست ازین شهره بیرون شد

این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز

و که خط سلسله پای من مجنون شد

۱۶. در نسخه «ب» بیت اول افتاده است.

این رباعی را هم از جناب میر دانسته اند، الرباعی:

چشم سیه تو کشت زارم چه کنم بر بود ز دل صبر و قرارم چه کنم
بی تو نفسی صبر ندارم چه کنم القصه ز دست رفت کارم چه کنم
عاقبت الامر در سال نهصد و چهل در بخارا رحلت نمود مرقع و کتب و سایر خطوط از
ایشان در ربیع مسکون از آن بیشتر است که به حیز تحریر آید.

خواجه محمود ابن خواجه اسحق شهابی علیه الرحمه: از قریه سیاوشان
دارالسلطنه هراتست پدرش خواجه اسحق شهابی در زمان حکومت دورمیش خان
شاملو کلانتر هرات در وقتی که عبیدخان هرات را تسخیر کرده خواجه اسحق را با
کوچ و فرزندان به بخارا فرستاد چون جناب مولانا میرعلی همراه بودند خواجه محمود
را به مناسبت هم شهری بودن به شاگردی قبول کرد و در مقام تربیت او برآمد خواجه
در خدمت جناب میر خط را بجائی رسانید که بعضی خط او را بر خط میر ترجیح
می دادند و میر می فرموده اند شاگردی پیدا کردم که بهتر از من می نویسد و این قطعه
را مولانا میرعلی جهت خواجه گفته اند، قطعه:

خواجه محمود آنکه یک چندی بود شاگرد این حقیر فقیر
یاد دارم به او ز قلت عقل آنچه دانستم از قلیل و کثیر
بهر تعلیم او دلم خون شد تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری ولیک او هم نمی کند تقصیر
هر چه را می نویسد از بد و نیک جمله را می کند به نام حقیر

خواجه بعد از چند مدت که در آنجا به سر برد دلگیر شده به ام البلاد بلخ آمده در
آنجا ساکن شد جمعیت زیاد به هم رسانید احتیاج به قطعه نویسی و کتابه و کتابت
نداشت ازین سبب خط وی کم در میان است ولی سبب عمده رنجش استاد است
که توفیق نوشتن نیافت چنانچه دیده شد که هر که استاد را از خود رنجانید یا سلب
توفیق آن فن از او شد یا خیر از آن فن یا از عمر خود ندید مباد کس که درین نکته
شک و ریب کند. ولیکن مصاحب سلاطین بود و ساز ارغنون را نیکومی نواخت و
بیشتر از لهور و لعب می لافید و هر کس به دیدنش می رفت قطعه از خط خود به او
تکلف می کرد این بیت ازوست که در آخر قطعه ها بسیار نوشته:

بیت

بود این خط محمود شهابی که مثلش در جهان هرگز نیابی
جناب مولانا کمال الدین محمود علیه الرحمه: از اهل هرات مردی
خوشنویس و لطیف طبع و شاعر بوده است.

مولانا مجنون چپ نویس علیه الرحمه: پسر مولانا رفیقی است از خوشنویسان
مقرر دارالسلطنه هرات بوده و نستعلیق را بسیار بامزه و پخته می نوشته و خطی هم
خود اختراع کرده بود که از ترکیب کلمات آن صورت انسان یا حیوانی به هم
می رسید از جمله این مصرع را مصرع نرخ شکر و قند شکست از شکرستان از دو
طرف نوشته بود به صورت سه چهار آدم که برزبر یکدیگر بوده باشند و صورت و خط
هر دو در کمال امتیاز بوده و در شعر مجنون تخلص می کرد و کتاب ناز و نیاز از
دست و لیلی و مجنونی هم به اسم سام میرزای صفوی موشح ساخته و گفته در مدح
شاه طهماسب بزرگ قصاید بسیار و رساله در تعلیم و آداب خط نستعلیق به تفصیل
دارد.

مولانا ادهم علیه الرحمه: از دارالعباده یزد بوده به ادهم کور مشهور است
نستعلیق را نیکو می نوشت اکابر نور کمالیه از خراسان او را به اصفهان برده
کتاب های عمارات و منازل ایشان را نوشته رعایت کلی یافته گویند مولانا حیرتی
نیز سلسله نور کمالیه یی بوده و قصاید در مدح ایشان می گفته و با مولانا ادهم همه دم
مشق می کرد مولانا حیرتی از وضع او به شک آمده این شعر را گفته، شعر:
کور کاتب شدی ز مشق استاد آنقدر مشق کن که کور شوی

مولانا شیخ عبدالله کاتب علیه الرحمه: از کتاب مقرر در دارالسلطنه هرات
بوده قریب به چهل سال با امیر کبیر امیرعلیشیر بوده و از موانست و مصاحبت
آن جناب بهره عام یافته و در سلک مشاهیر فضلا و ظرفا منتظم بود با وجود علونسب
و سموحسب هرگز خیال کبر و عنانیت به پیرامن خاطر راه نمی داد خط تعلیق و
نستعلیق را در غایت لطافت می نوشت و خطوط استادان ماتقدم را بسیار خوب
می شناخت و شعر نیز می گفت.

مولانا سلطان محمد نور علیه الرحمه: ابن مولانا نورالله هروی است از

دلایری طلب
جس کی ہر طرف سے
خبر ہو اور
خبر خندان جاری
کر داماں اور ازو پیہ
کر داماں اور ازو پیہ
کر داماں اور ازو پیہ
کر داماں اور ازو پیہ



شاگردان خوب مولانا سلطان علی است و از کتاب خوب دارالسلطنه هرات است خفی را بسیار خوب و نازک می نوشته است.

مولانا سلطان محمد خندان علیه الرحمه: آن نیز از شاگردان مولانا سلطانعلی است کاتب خوب بوده از شعر و معما نیز بهره داشت مدّة العمر در دارالسلطنه هرات به کتابت مشغول بوده در قطعه نویسی بی عدیل است قطعات خوب از و به یادگار مانده است.

مولانا عبدی نیشابوری علیه الرحمه: نستعلیق را بسیار خوب می نوشت و کاتبی بی عدیل بوده خدمت شاه طهماسب بزرگ سرافراز شده اکثر اوقات در خدمت و ملازمت آن حضرت بسر می برد و مولانا بسیار درویش و فانی و آدمی صفت بوده و شعر نیز می گفت

مولانا شاه محمود زرین قلم نیشابوری علیه الرحمه: خواهرزاده مولانا عبدی و هم شاگرد اوست مشهور است که مولانا عبدی همیشه در حالت تغیر به شاه محمود می گفته بدبخت آخر جهدی کن که اگر همچومن ننویسی باری مثل آن سلطان علیک و میرعلیک اقلّا بنویسی مولانا شاه محمود الحق ثالث مولانا میرعلی و جناب مولانا سلطانعلی است و در کتابت نظیر نداشت در قطعه نویسی خفی و جلی ید بیضا می نمود خمسه شیخ نظامی به خط غبار جهت کتابخانه شاه طهماسب بزرگ انارالله برهانه نوشته اند که جمیع استادان عصر انصاف داده که هیچ استادی بدان قاعده و پاکیزگی و یکدستی کتابت نکرده آن حمسه را استاد بهزاد مصوّر کرده مولانای مذکور در ایام جوانی و خلاصه زندگانی و نشوونما ملازم رکاب شاه طهماسب بوده و همه روزه را با خوشنویسان و نقاشان در کتابخانه آن حضرت حاضر و به کتابت مشغول بود بعضی اوقات که موکب همایون در تبریز بود مولانا در بالاخانه مدرسه نصیریّه در جانب شمال بوده در آخر که آن حضرت از مشق و نقاشی دلگیر شده به مهمات ملک و مملکت پرداخت مولانا رخصت یافته در مشهد مقدس توطن اختیار کرده و در مدرسه قدمگاه که در جنب چهارباغ آنجا واقع است منزل کرده به کتابت و قطعه نویسی اشتغال داشت و یاران و شاگردان به خدمت او رسیده بهره یاب می شدند و قریب به بیست سال به این طریق گذرانیده متأهل نشد و از هیچ

ممر وظیفه و سیور غالی نداشت و از احدی رعایتی نمی یافت و بحق الکتابه گذران می کرد سلیقه شعر نیز داشت وقتی از ریاضت و مجاهدت خود اظهار می کرد که شوق من به مشق حدی بود که شبهای تابستان اول شب را تا صبح در مهتاب نشسته مشق می کردم بالجمله مولانا قریب هشتاد سال عمر گذرانید و در سنه نهصد و هفتاد و دو در ارض اقدس درگذشت و در جنب قبر جناب مولانا سلطانعلی مدفون شد.

مولانا قاسم شادی شاه علیه الرحمه: او نیز از خوشنویسان و کتاب مقرر خراسان است و او را قرینه مولانا سلطان محمد نور هم سر مولانا سلطان محمد خندان می شمارند مولانا قطعه نویس بود اما قلم در یکدست و قلمتراش در دست دیگر داشت آنچه می نوشت اصلاح می کرد شاگرد خوب او از جمله میرمحمد حسین باخرزی است در سال نهصد و پنج وفات یافت.

مولانا جمشید علیه الرحمه: پسر مولانا احمد رومی است و در دارالسلطنه هرات نشو و نما یافته خوشنویس شد بسیار بامزه و پخته کتابت می کرد و در فن معما ماهر بود.

مولانا میرعبدالوهاب علیه الرحمه: از سادات حسینی مشهد مقدس و دخترزاده مولانا سلطانعلی است مولانا را پسر چون نبود او را تربیت نموده بسیار خطش صاف بود ولی مزه نداشت آورده اند که مولانای مذکور بسیار خودپسند بوده چنانچه در سن هشتاد لباس های رنگین که لایق حال اطفال و جوانان می بودی پوشیدی و همیشه جزودانی بزرگ پر از قطعه هائی که همه را زرافشان و جدول و حاشیه کرده بود به خط خود همراه داشت و تعریف از خود می کرد و احياناً یکی از آنها را به ارباب مناصب تکلف می نمود.

مولانا سید احمد استاد علیه الرحمه: از سادات حسینی مشهد مقدس بود پدرش به خدمت شمع ریزی آستانه متبرکه رضویه سرافراز می بود میر مزبور در عنفوان جوانی به هوس مشق افتاده چون خطش صورتی یافت به هرات رفته خود را به میرعلی رساند و در سلک شاگردان او منتظم شد چندی برنیامد که ترقی کرد و سرآمد شاگردان گردید آنچه می نوشت از خط میر فرق نداشت چون حادثه اوزبک روی داد و میرعلی را عبید خان اوزبک با جمعی از سایر معارف به بخارا برد

میرسید احمد کپنکی پوشیده از هرات پیاده به بخارا رفت یک چندی در کتابخانه عبید خان در خدمت میرعلی بسربرد و پس از آنجا از استاد بزرگوار مرخصی حاصل کرده به مشهد مقدس عود نمود بعد از چندی به عراق و آذربایجان آمد در مجلس شاه طهماسب بزرگ راه یافت و ملازم رکاب شد در آن اوان کتاباتی که به سلطان سلیمان خوند کار روم فرستاد می شد میرمعظم الیه به قلم جلی می نوشتند بعد از درگاه اعلی رخصت انصراف به مشهد معلی یافته مقرر شد که در آنجا به جهت سرکار پادشاهی کتابت کند در ازای این خدمت وظیفه نقدی معین شد که همه ساله آقا کمال وزیر خراسان به سید برساند و سیورغالی نیز به سید ارزانی داشتند ده سال بدین منوال جنابت سید در مشهد مقدس به فراغ بال گذرانیده جمعی کثیر از ساده رخان مشهد و لاله عذاران آن سرحد خدمت سید روز دوشنبه و پنجشنبه می رسیدند و از سید مشق می گرفتند در آن دور روز فیروز بازار عشق و جنون و هنگامه مشق و کیفیت افیون در منزل ایشان گرم بود از جمله دوشاگرد مشهدی الاصل داشتند که هر دو منظور ایشان بودند و هر دو در خط مرتبه عالی یافتند اول مولانا حسنعلی است که از خوشنویسان مقرر است که بعد از میر به هرات افتاد مدتی در آنجا به سربرد از آنجا به نیشابور آمده از نیشابور راه عراق گرفته از آنجا آهنگ زیارت عتبات عالیات عرض درجات کرده مدت چهار سال هم در بغداد به سربرد پس به عزم زیارت حرمین الشریفین به حجاز رفته در سال هزار و سه در حجاز فوت شد و دیگری مولانا علی رضا است از نیز بسیار خوش و بامزه می نوشته بعد از میر در مشهد مقدس رحلت کرد بالجمله جناب میر به فراغت و خوشی عمری می گذرانید تا آنکه به جهتی مزاج مبارک پادشاهی از و منحرف شده وظیفه و سیورغالی که در حق او برقرار بود قطع کرده و آنچه در آن سنوات گرفته بود استرداد و حواله دادند میر به امداد بعضی از تجار از زیر بار آن حواله بیرون آمده بی چیز و پریشان شد اراده رفتن به هندوستان کرده صورت نیست اتفاقاً در سال نهصد و شصت چهار که سلطان مراد خان والی مازندران در مشهد مقدس بود میان او و میر رابطه کلی به هم رسیده بعد از اطلاع برین حادثه کس به طلب میر فرستاده میر روانه آن حدود گردید چند سال در مازندران به کتابت اشتغال داشت لوایح جامی را به قلم جلی جهت سلطان مراد

خان نوشت و خان مشارالیه در آن ایام رحلت نمود میر به مشهد مقدس عود نمود بعد از آن که شاه طهماسب وفات کرد شاه اسمعیل ثانی بر تخت کامرانی نشست میر را از خراسان به قزوین آورده در بالاخانه سردرب باغ سعادت آباد منزل داده رعایت‌های کلی کرد چون شاه اسمعیل وفات یافت میر به مازندران رفته در سال نهصد و هشتاد و شش وفات کرد جناب میر گاهی خیال شعر هم می کردند.

مولانا مالک دیلمی علیه الرحمه: اگرچه به دیلمی اشتهار دارد ولی اهل قزوین است در بدایت حال در خدمت والد خود امیر شهر خط ثلث و نسخ مشق کرده است خطوط سته را خوش نوشته و خط نسخ او را هیچکس از خط یاقوت فرق نمی نهاد آخر به شوق نستعلیق افتاده بروز ثلث نیز در آن خط سرآمد شد و بیشتر از دیگران شهرت یافت در فضیلت و مولویت مثل خود نداشت اکثر اوقات عمر را صرف مطالعه و مباحثه علوم می فرمودند اکثر علوم مثل نحو و صرف و معانی بیان را منقح ساخته بود و در حساب و هندسه و نجوم و موسیقی مهارت کلی داشت و از معماری بسیار باربط بود یک چند در سلسله رفیعه جلیله قاضی جهان وکیل در اردوی شاه جم جاه شاه طهماسب بزرگ بسر می برد چون در آن اوان استاد العلماء خواجه جمال الدین محمود شیرازیست در آن سلسله می بود مولانا مالک در پیش خواجه شرح تجرید و دیگر نسخهای حکمت را به دقت دیدند پس از آن بر حسب امر پادشاهی در کتابخانه شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا جای گرفت و در سال نهصد و شست و چهار همراه شاهزاده والا تبار به مشهد مقدس رفته مدت یک سال و نیم در آنجا بود چون اعلیحضرت پادشاهی عمارات و دولتخانه را در قزوین به اتمام رسانید بجهت کتابه نویسی مولانا را احضار فرموده به قزوین آمده آنچه در ایوان چهل ستون نوشته اند این غزل حضرت مولانا خواجه شمس الدین شیرازی است که بر بوم لاجورد به خط طلا نوشته شده است مصرع:

ما غلامان شاه مردانیم الخ

پس از اتمام کتابها رخصت انصراف به مشهد نیافته در قزوین سال نهصد و شست و نه وفات یافت مولانا مصحفی به خط نستعلیق بنیاد کرده بود توفیق اتمام نیافت یا اگر تمام کرد یا کاتب یا کارفرما تمام شد.



میر صدرالدین محمد علیه الرحمه: ولد میرزا شرف جهان قزوینی است شاگرد مولانا مالک بود بسیار صاف و پاکیزه می نوشت و در رنگ آمیزی و وصالی قدرت تمام داشت و در علم موسیقی و ادوار ماهر و استاد بود صورتها و نقشها بسته است از شاه عباس ماضی مامور به نوشتن تذکره به اسلوب تذکره دولتشاهی شده به پایان نرسید در سال هزار و هفت در بسطام هنگامی که عاز خراسان بود وفات یافت.

مولانا دوست محمد شادی شاه علیه الرحمه: نستعلیق را بسیار خوش می نوشت شاه طهماسب بزرگ را نسبت به او لطفی بود چنانچه همه کتّاب و نقاشان را اخراج کردند و او برقرار بود.

مولانا رستم علی علیه الرحمه: خواهرزاده استاد بهزاد نقاش است نستعلیق را بسیار خوش می نوشت و کتابت را خوب می کرد در کتابخانه بهرام میرزا پسر شاه طهماسب بود بعد از وفات شاهزاده هفت سال در کتابخانه پسرش سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدّس بود در آنجا رحلت کرده و در جنب مزار سلطان علی رحمت الله علیه مدفون گشت سال وفاتش نهصد و هفتاد بود.

مولانا محبعلی ابراهیمی علیه الرحمه: پسر مولانا رستمعلی است جلی و خفی را خوب نوشت کتابدار شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا شد بدان واسطه ابراهیمی رقم می کرد چون به کتابداری قناعت نمی نمود در مزاج شاهزاده رسوخ یافته در امور ملک نیز دخل و تصرف می کرد شاه طهماسب او را در قزوین طلبیده از آنجا به زیارت عتبات مشرف گشته بعد از مراجعت در قزوین وفات یافت جسدش را به مشهد برده پهلوی پدرش دفن کردند در تاریخ فوتش قطعه گفته اند که ماده اش اینست مصرع:

ملا محبعلی را شافع امام بادا

و آن قطعه را میرسید احمد مشهدی به خط خود بر لوح مزارش نوشته است.

حافظ باباجان علیه الرحمه: نستعلیق را خوب می نوشت و عود را نیکو می نواخت چنانچه بعضی او را قرینه ملا عبدالقادر قدیم می دانستند زرنشان هم خوب می کرد باباجان برادر حافظ قاسم خواننده بود که در خوانندگی مشهور آفاق

است و نظیر نداشت پدر ایشان حافظ عبدالعلی تربتی است که در خدمت سلطان حسین میرزای بایقرا بوده است آخر از تربت به عراق افتاده متوطن گشت.

میرزا محمود علیه الرحمه: ولد خواجه قباحت جراح خاصه شاه طهماسب بود چون در بدایت حال سفره چپی شاه نعمت الله بود شاه مذکور همه اوقات را به ساختن مرقعات اشتغال داشت میرزا محمود هر مشقی می کرد شاه را خوش آمده در مقام ترقی او شد یکی از ظرفا در هجو قباحت گفته است، قطعه:

کند خواجه قباحت دعوی فهم همیشه نزد ارباب فصاحت
ولی فرزند حیزبی تمیزش دهد کون و نمی فهمد قباحت

میر صفی علیه الرحمه: اصل آن از بلده نیشابور است و از خوش نویسان مقرر است.

میر محمد حسین علیه الرحمه: از اولاد میرصانعی باخرزی است که بعضی اوقات وزیر سلطان حسین میرزای بایقرا بوده کتابت وی بسیار مانده است در زمان خود خوشنویس تر از سایر کتاب خراسان بوده در زمان شاه طهماسب بزرگ به قزوین آمده با اکثر اعیان دولت انیس و جلیس بوده بعد از وفات شاه طهماسب نورالله برهانه به خراسان رفته در وطن خود به زراعت مشغول بود تا آنکه در انقلاب خراسان از ظلم اوزبکیه پریشان و بی سامان گشته در همان ایام رحلت نمود گاهی هم خیال شعر می نموده است.

میرخلیل علیه الرحمه: برادرزاده میر محمد حسین است در قطعه نویسی و نزاکت قلم از عم گذرانید شاگرد میر سید احمد مشهدی است تعلیم نیز از او داشت در آن ایام که شاه طهماسب بزرگ در مشهد مقدس بود میر به ایشان مشق و تعلیم می داد و همراهشان نیز به عراق آمده تا وقتی که اندک آثار کم التفاتی شاه عباس دیده بود شبانگاه این شعر را گفته به ورق بدرقه کتابی که نوشته بود به جهت شاه جم جاه نگاشته و سحرگاه از عراق به هندوستان رفت و در آنجا اعتبار تمام یافتی چنانچه وقتی را مبلغ دوست تومان از نفایس هند به رسم نذر و پیشکش به جهت شاه عباس آزمند به اصفهان فرستاد وان شعر که در پشت کتاب نوشته بود این است،
شعر:

گر فلک بینم شبی با من گران باشد سرش

صبح چون خورشید بیرون می روم از کشورش

مولانا میر محمود سبزواری علیه الرحمه: از سادات صحیح النسب سبزواری است چون از اعیان آن مملکت بود چندان احتیاج به کتابت نداشت همواره در مجلس شاه طهماسب بزرگ بوده اعتبار تمام داشت.

مولانا عبدالله شیرازی علیه الرحمه: کتابت را بسیار پاکیزه و یکدست می کرد شاه طهماسب بزرگ او را از شیراز به قزوین آورده کاتب اسرار ساخته بود در سال نهصد و هشتاد و دو در قزوین فوت شد.

مولانا کمال الدین حسین واحد العین علیه الرحمه: مردم هراتست خطوط سته را خوش می نوشته ولی در خط تلعیق سرآمد بود از خراسان به عراق افتاد و مدتی در قم توقف داشته قرآن بسیار خوب می خواند وقتی از قم به اردوی شاه طهماسب بزرگ رفته در محضر همایون به او تکلیف قرآن خواندن نمودند گفت خوانند گیم نمی آید شاه را بسیار خوش آمده اسب و استر و شتر و خیمه و جمیع مایحتاج به او داد مطلقاً قبول نکرده هم چنان نمدپوش پیاده سفر کرد تا از عراق به خراسان افتاد و در سال نهصد و هفتاد و چهار در مشهد مقدس فوت شد.

مولانا سلیم کاتب علیه الرحمه: از غلامزاده های میرجمال الدین صدر استرآبادی است پدرش حبشی است چون خود استعداد داشت کسب خط کرده در رنگ آمیزی نظیر نداشت قطعه نویس بود همه کتاب در کتابت او را قرینه سلطان محمد نور می گیرند همیشه در مشهد مقدس بود و همانجا وفات کرد طبع شعر هم داشت.

مولانا شاه محمد مهدی علیه الرحمه: شاگرد مولانا سلیم است پدرش دلاک بود مولانا سلیم او را برداشته خوشنویس کرد کتابت را بسیار خوب می کرد سلیقه شعر نیز داشت و تخلصش واثقی است.

مولانا محمد امین مهدی علیه الرحمه: شاگرد شاه محمد است بسیار صاحب حسن بود شاه محمد را کمال میل با او بود رکابدار بود که در این زمان آبدار می گویند نستعلیق را خوب می نوشت قطعه نویس بوده در رنگ آمیزی و رنگ نویسی

قدرت تمام داشت بعد از ارتحال پادشاه مذکور متولی امامزاده کاخ شده در همان جا وفا یافت.

نواب سلطان ابراهیم میرزا علیه الرحمه: پسر بهرام میرزای پسر شاه اسمعیل است و شرف مصاهرت عم تاجدار شاه طهماسب دریافته بود چندی به حکومت مشهد مقدس و گاهی به ایالت دیگر ممالک مأمور بود بعد از وفات شاه طهماسب که اسمعیل میرزا بر تخت سلطنت برآمد و اکثر شاهزادگان صفوی را که در قزوین بودند به قتل آورد جناب ایشان هم روز شنبه پنجم ذی الحجه نهصد و هشتاد و دو به درجه رفیعه شهادت فایز گردیدند بالجمله معظم الیه در جمیع علوم ادبیه و ریاضی و هندسه و حساب و موسیقی ماهر بود نقشها بسته و تصنیفات ساخته و از روی خطوط و قطعات مولانا میرعلی مشق کرده به آن شیوه بسیار خوش می نوشت شعر را هم نیکو می گفت و جاهی تخلص می کرد ترکیباً و فارسیاً اشعار دارد و بعد از تنقیح صرف و نحو و معانی و بیان و عروض و قوافی تتبع علم و اصول فقه کرده در رجال و احادیث نیز مسلم آمد و در علم سیر و انساب و تواریخ هم بی نظیر بود و در قرائت کلام الله مواظبت تمام داشتند و قرائت عشره و علم تجوید را نزد شیخ فخرالدین طیبی و پدرش گذرانده بود و به صید باز رغبت زیاد داشت تیر را به دست چپ می انداخت و در تیراندازی و چوگان بازی نیز سرآمد اهل روزگار بود تفنگ را هم بسیار خوب مشق کرده بود و در شناوری و سباحت مثل خود نداشت در حین شنا تیر می انداخت و خطا نمی کرد و در طراحی و نقاشی و تذهیب از جمله استادان محسوب می بود از سازها طنبور را خوب می نواخت و شطرنج غایبانه را نیکو می باخت و در طبّاحی و مربیّات یدبضا می نمود و در سایر هنرها و صنایع مثل تیرتراشی و بوله دوزی و طنبور سازی و صحافی و تهذیب و افشان و عکس سازی و رنگ آمیزی و زرگری ماهر بود از شرب خمر مدام اجتناب لازم دانسته بعضی اوقات به خوردن برش و فلونیا و تریاک اقدام می نمود سنّ شریفش سی و چهار سال بود بعد از شهادت نعش مبارکش را از قزوین به مشهد مقدس نقل نموده در درب حرم مدفنی که خود در وقت دارائی مشهد ترتیب داده بودند وی را دفن کردند چون ذکر مولانا قاسم قانونی رفته لازم آمد که شمه از احوال او بیان شود.



مولانا قاسم قانونی ہراتی علیہ الرحمہ: از مشاہیر سازندہ ہای عالم است و در علم ادوار بی قرینہ است علم و عمل را یا یکدیگر جمع کردہ داشت و چون شاہزادہ سلطان ابراہیم میرزا آوازہ قانون اورا شنیدند میروحیدالدین خلیل را بہ بہانہ پرسش و نوازش قزاق خان تکلوالی ہرات بدان جانب فرستاد چون از بیم شاہ طہماسب کسی را یارای شنیدن و نگاہداشتن سازندہ نبود در خفیہ اظہار فرستادن مولانا قاسم از خان مشارالیہ کردہ او نیز مولانا را بہ میروحیدالدین سپرد در سال نہصد و شصت و ہفت در مشہد مقدس خدمت شاہزادہ رسید شاہزادہ در منتهای باغ چہارباغ عمارتی ساختہ مولانا را بہ پنهانی در آنجا می داشت قریب دوازہ سال ہمراہ شاہزادہ نامدار بود ہنگامی کہ شاہزادہ محمد مقیم وزیر شاہ والی سلطان اعلیٰ را کہ در طنبور بی قرینہ بود بہ واسطہ مخالفت با شاہزادہ سلطان حیدر میرزا از خلق کشید و بر سر این مقدمہ امر مطاع پیوست کہ ہم سازندہای ممالک محروسہ و گویندگان را عموماً و مولانا قاسم را خصوصاً بہ قتل رسانند سلطان ابراہیم میرزا چون ازین حکم واقف شد در جای نشیمن خود سردابی با گچ و آجر بجهت مولانا ترتیب داد و اورا در آنجا منزل دادہ خود بہ نفس شریف متوجہ احوال او بود حراست می نمود بعد از مدتی از آنجا مولانا را بیرون آوردہ ناگہان بہ جوار رحمت ایزدی پیوست.

میر معزالدین محمد علیہ الرحمہ: از سادات حسینی کاشان بہ غایت فانی و لاپالی بود اکثر ایام و لیالی بسیر باز و کبوتر بازی مشغول بود خط را بہ مرتبہ اعلیٰ رسانید خفی و جلی را خوب می نگاشت تجار بیشتر خطوط او را بہ شنید بردند طبع شعر نیز داشت در سال نہصد و پنج در کاشان بہ جوار رحمت حق پیوست.

مولانا محمد حسین علیہ الرحمہ^{۱۷}: ولد مولانا عنایت اللہ تبریزی است بہ مشہد آمدہ از میرسید احمد مشہدی مشق و تعلیم گرفت در اندک زمانی خط را بہ مرتبہ

۱۷. محتمل است کہ پدر محمد حسین قدغیاث باشد و ظاہراً مولانا محمد حسین برادری داشتہ

محمد علی نام و از شعرا محسوب است

رجوع شود بہ قاموس الاعلام مادہ محمد علی ۱۳۲۹/۲/۲۱ طهران منزل بہارستان الاحقر سلطان القرائی

رسانید که به میر استاد او را ترجیح دادند در زمان شاه اسمعیل ثانی مدار کتابه نویسی جمیع عمارات متعلق به او بود.

جناب مولانا باباشاه اصفهانی علیه الرحمه: چنان کتابت را پخته و یکدست می کرده اند که هیچ یک از نویسندگان روزگار به آن یکدستی کتابت نکرده اند و یک خصوصیتی در رسم و روش چیز نویسی ایشان هست که در احدی از معارف استادان متقدم و متأخر نبوده و نیست چنانچه جناب مولانا میر عمادالحسینی سیفی قزوینی اعلی الله مقامه اخذ تحریر کتب را از خط ایشان فرموده اند مجملاً مولانا بابا به عراق عرب رفتند و مدتی در بغداد کتابت می کردند و در قطعات و کتب باباشاه عراقی رقم می فرموده اند عاقبت الامر در سال نهصد و نود و شش در بغداد رحلت نمود.

مولانا محمدرضای چرخ تاب مشهدی علیه الرحمه: شاگرد میر سید احمد مشهدی می بوده از خوش نویسان و کتاب مقرر است از مشهد مقدس به دارالعباده یزد افتاده و در آنجا ساکن شد.

مولانا محمد زمان کرمانی علیه الرحمه: کرمانی بود در تبریز نشو و نما یافته ترقی کرده به اندک زمانی خوشنویش شده خطش بسیار نازک و بامزه بوده در قطعه نویسی و کتابت هر دو قادر بود کتابه های بسیار خوب نوشته و رقم می کرد.

مولانا میروحیدالدین علیه الرحمه: در اوایل مشق تعلیق می کرد و روش مولانا درویش عبدالله بلخی داشت پس از سی سالگی شروع در نستعلیق نموده از سلطان ابراهیم میرزا تعلیم می گرفت قدری که ترقی کرد از میر سید احمد مشهدی تعلیم گرفت و به روش او می نوشت طبع شعر نیز داشته در سال هزار و چهار هجری در دارالامان قم جهان فانی را وداع کرد.

مولانا محمد علیه الرحمه: از بزرگ زاده های اعراب است جلی و خفی را خوش می نوشت از حکاکانی بهره تمام داشت نستعلیق را به طوری که می نوشت در عقیق نقش می نمود و در شجاعت صاحب میراث بود.

جناب مولانا میر عماد الحسنی علیه الرحمه: از سادات سیفی دارالسلطنه قزوین است خفی و جلی را چنان نگاشت که هیچ کس را نویسندگان روزگار با

او برابری نکرد خطوطش در ربع مسکون منتشر و خود تا حجاز رفته بعد از معاودت از سفر حجاز چند سال در سلک کُتاب کتابخانه فرهاد خان انتظام داشت و در خطه سمنان بسر می برد و بعد از قتل خان مشارالیه به قزوین که آنجا وطن مالوف ایشان است معاودت نموده به کتابت و قطعه نویسی اشتغال داشتند و از خدمت و ملازمت اکابر و حکام محترز بودند در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا می نمود خطش بی اصلاح بامزه و خوش اندام بود چنانچه میر عبدالغنی تفرشی در مدح او گفته است،
الرّباعی:

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نما است بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست
هر دایره تو را فلک حلقه به گوش هر مُدت را مدت ایام بهاست

بالجمله میر مذکور بین الجمهور به تستن مشهور بود استاد مقصود مسکر از اهل قزوین بجهت غلوای تشیع یا رفع مظنه تستن که عامه آن بلد بدان متهمند در سال هزار و بیست و چهار هجری مرتکب قتل جناب میر رحمت الله علیه گردید.

مولانا باقر علیه الرّحمة: کاشی الاصل است جلی و خفی را خوب می نوشت و خطش بسیار بامزه و بانزاکت بود.

مولانا مالک قُمی علیه الرّحمة: جلی و خفی را می نوشت مولانا در قم به کتابت و درویشی اشتغال داشت.

مولانا میر حسین تبریزی علیه الرّحمة: جلی و خفی را خوب می نوشت شعر را هم خوب می گفت و سهوی تخلص می کرد پس از فترت تبریز از آنجا به کاشان که مسکن مالوف او بود عود کرد و قریب دوازده سال در آنجا بسر برد عاقبت از آن بلده دلگیر شده به هندوستان رفت این شعر ازوست، شعر:

طرفه حالیت که دارد شب هجران عاشق

خواب نا کردن و صد خواب پریشان دیدن

حکیم رکن الشمس علیه الرّحمة: آباء و اجداد او از اطباء و مقربان دربار سلطنت بوده وی نیز در زمره اطبای دیوان منجرب بود شاه عباس بزرگ را مزاج ازو منحرف گشته اخراجش فرمود و مواجیش را مسترد کردی وی هر چه داشت تنخواه نموده به دیوانیان داد و یکی دو سال در کاشان بوده و بردگه طبابت نشسته از آنجا

به مشهد مقدس رفته در وقتی که شهر یارمذکور متوجه بلخ شده او به طرف هند رفت.

مولانا شمس الدین محمد علیه الرحمه: اصلش از بسطام است از میر سید احمد مشهدی تعلیم گرفته کاتب خوب شد در کتابخانه شاه عباس بزرگ به کتابت مشغول بود بسیار با مزه و خوش می نوشت.

مولانا سلطان حسین علیه الرحمه: شاگرد میر محمد حسین باخرزی است جلی و خفی هر دورا خوب می نوشت از خراسان به عراق افتاد و یک چندی در سلک کتاب فرهاد خان ملتزم بود.

مولانا محمد امین عقیلی علیه الرحمه: در سلک خوشنویسان زمان و از شاگردان مولانا محمد حسین تبریزی است جلی و خفی هر دورا خوب نوشت وی از اولاد عقیل است که در بونه چندی کتابدار رستم خان شاملو بود و شعر ترکی خوب می گفت.

مولانا علی رضای تبریزی علیه الرحمه: سابقاً در تلو احوال خوشنویسان ثلث و نسخ ذکر ایشان شد پس از آنکه در آن خط صاحب اسم گردید به مشق نستعلیق شوق کرد به زور ام الخطوط که ثلث است در نستعلیق هم درجه عالی یافت و به ملازمت فرهاد خان شتافت و به جهت مشارالیه کتابت می کرد و رعایت می یافت و شاه عباس بزرگ صفوی مولانا میر عماد الحسنی شهید را با ایشان از خان گرفته مولانا میر عماد از آنجا به کسوت فقر و درویشی و قلندری بودند قبول ملازمت نکردند ولی ایشان در جمع جنگ ها و یورشها ملازم رکاب و از مقربان آن حضرت بود طبع شعر نیز داشت.

مولانا نعمت الله علیه الرحمه: از مقری زاده های مشهد مقدس است در اول حال از میر سید احمد مشهدی تعلیم می گرفته و در آخر از مشهد به قزوین آمده از جناب مولانا علیرضا تعلیم می گرفت پس از آنکه شاه عباس بزرگ مشهد را تسخیر نمود به موطن خود عود نمود.

در یوم جمعه شانزدهم شهر ربیع المولود مطابق تنکوزئیل هزار و سیصد و پنج هجری این رساله شریفه صورت اختتام پذیرفت و انا العبد حسین ابن علی اکبر الحسینی غفر ذنوبه.

خاتمہ در خطوط مزبور و اقسام مشورہ فلہندی

ایقغ بکر جش دمت هنت وسخ زعد حفص اطضظ فلہندی قسم دیک
 ۱۳۱۱۱ ۲۳۲۲ ۳۰۲۲ ۴۰۲۲ ۵۰۲۲ ۶۰۲۲ ۷۰۲۲ ۸۰۲۲ ۹۰۲۲

کہ احاد خط نمیزد و غزات متصل میشود و ماث از خط نمیکرد و الوف بعد از گذشتن از خط دیلی میگذارد آحاد به

۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱ غزات ۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱ مات ۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱ الوف ۱۹۸۷۶۵۴۳۲۱

فلہر ناوی ریخ قنات و اختلاف حروف در تحت مزید نوشته میشود نزدیک حروف الفہم الزک بزرگ بنظر واحد

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 لا ییم ہب یب ۱۱ طہ ۱۱ ی ی ع ع ۲ ۲ ص ص ۳ ۳ ش ش ۴ ۴ ص ص ۵ ۵ ط ط ۶ ۶ ع ع ۷ ۷ غ غ ۸ ۸

ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

ف ق ک ل م ن و ہ لای
 ۱۱

فلہر ناوی ریخ قنات و اختلاف حروف در تحت مزید نوشته میشود نزدیک حروف الفہم الزک بزرگ بنظر واحد

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 لا ییم ہب یب ۱۱ طہ ۱۱ ی ی ع ع ۲ ۲ ص ص ۳ ۳ ش ش ۴ ۴ ص ص ۵ ۵ ط ط ۶ ۶ ع ع ۷ ۷ غ غ ۸ ۸

ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

ل م ن و ہ لای
 ۱۱

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 لا ییم ہب یب ۱۱ طہ ۱۱ ی ی ع ع ۲ ۲ ص ص ۳ ۳ ش ش ۴ ۴ ص ص ۵ ۵ ط ط ۶ ۶ ع ع ۷ ۷ غ غ ۸ ۸

س ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ہ لای
 ۱۱

فلہر ناوی ریخ قنات و اختلاف حروف در تحت مزید نوشته میشود نزدیک حروف الفہم الزک بزرگ بنظر واحد

ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

ف ل م ن و ه لا
 ط ۸ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

لا	م	ن	و	ه	لا	لو
ک	د	ر	ی	۹	ط	و
د	ک	ط	۸	ر	۲	کل
۲	ک	ط	۵	۱	۱۶	ر
۹	و	ظ	ط	+	+	۲

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا
 س ش ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا

و

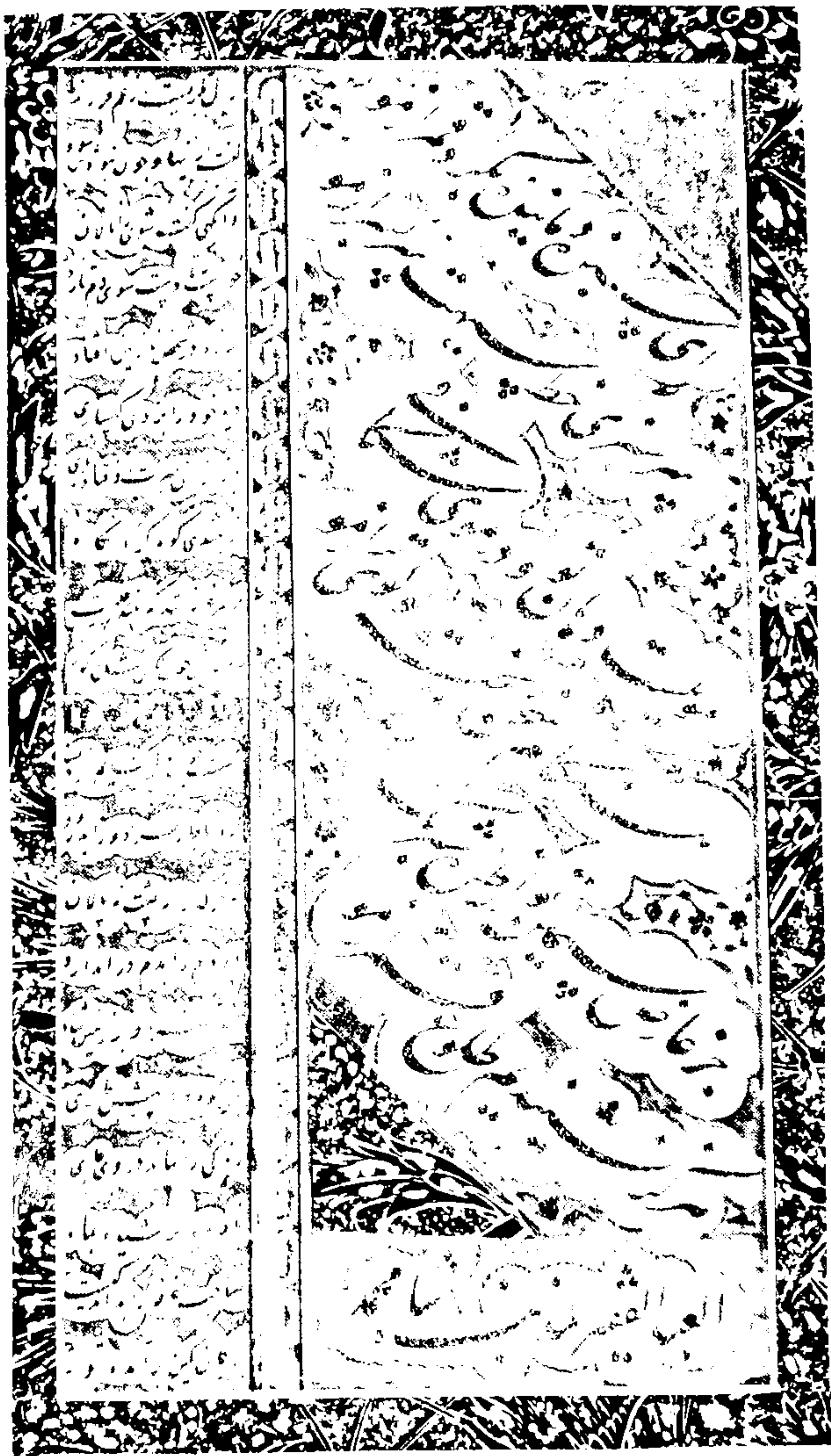
این کلمه خدایتان بخوانم حضرت باری عبد الله
اصغاری علیه الرحمه و المغفره الهی ما از نور خداوند

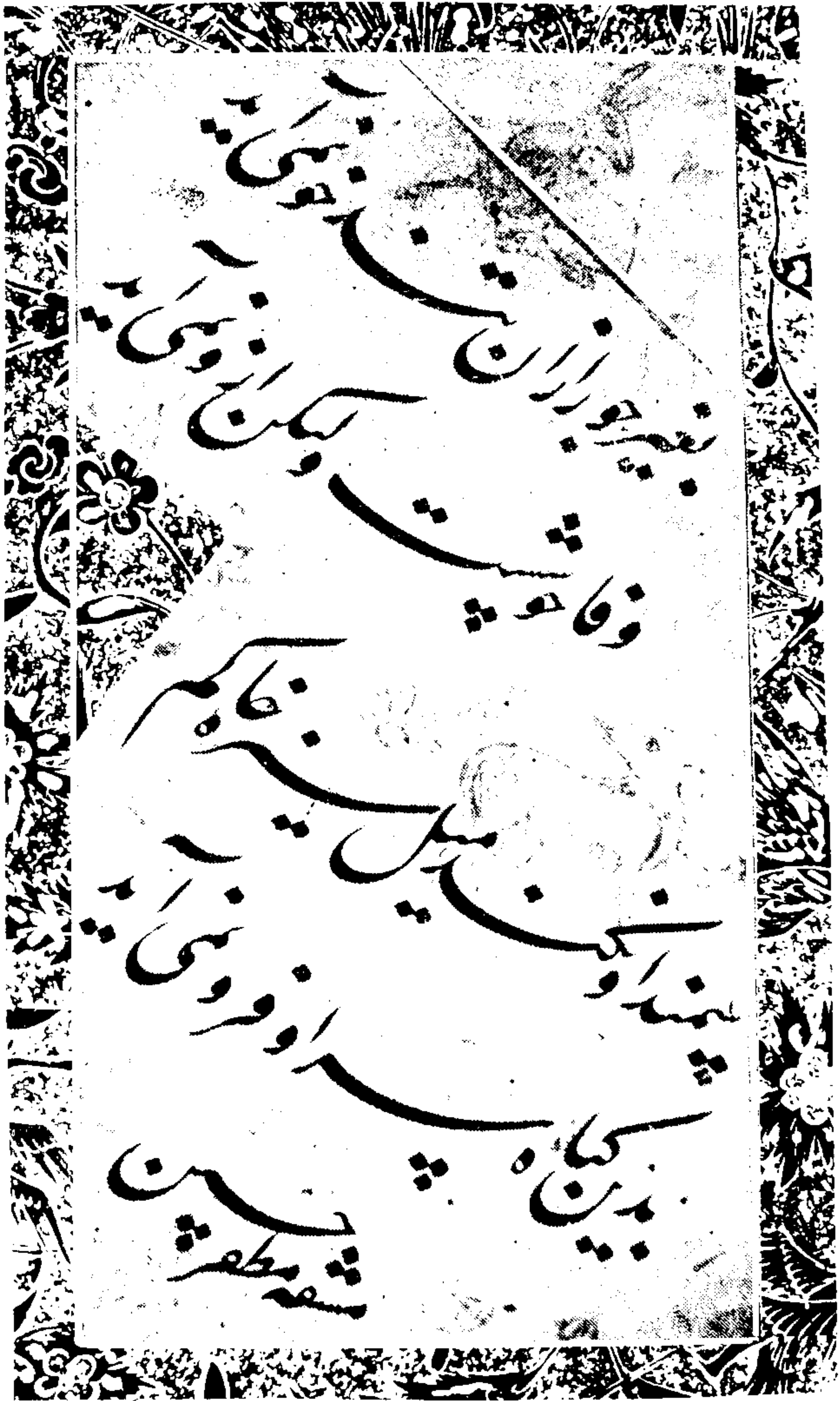
از خود را که از تو منجا دهد و از عبد الله
الهی من استم که ترا شناخته ام که چون بیاید

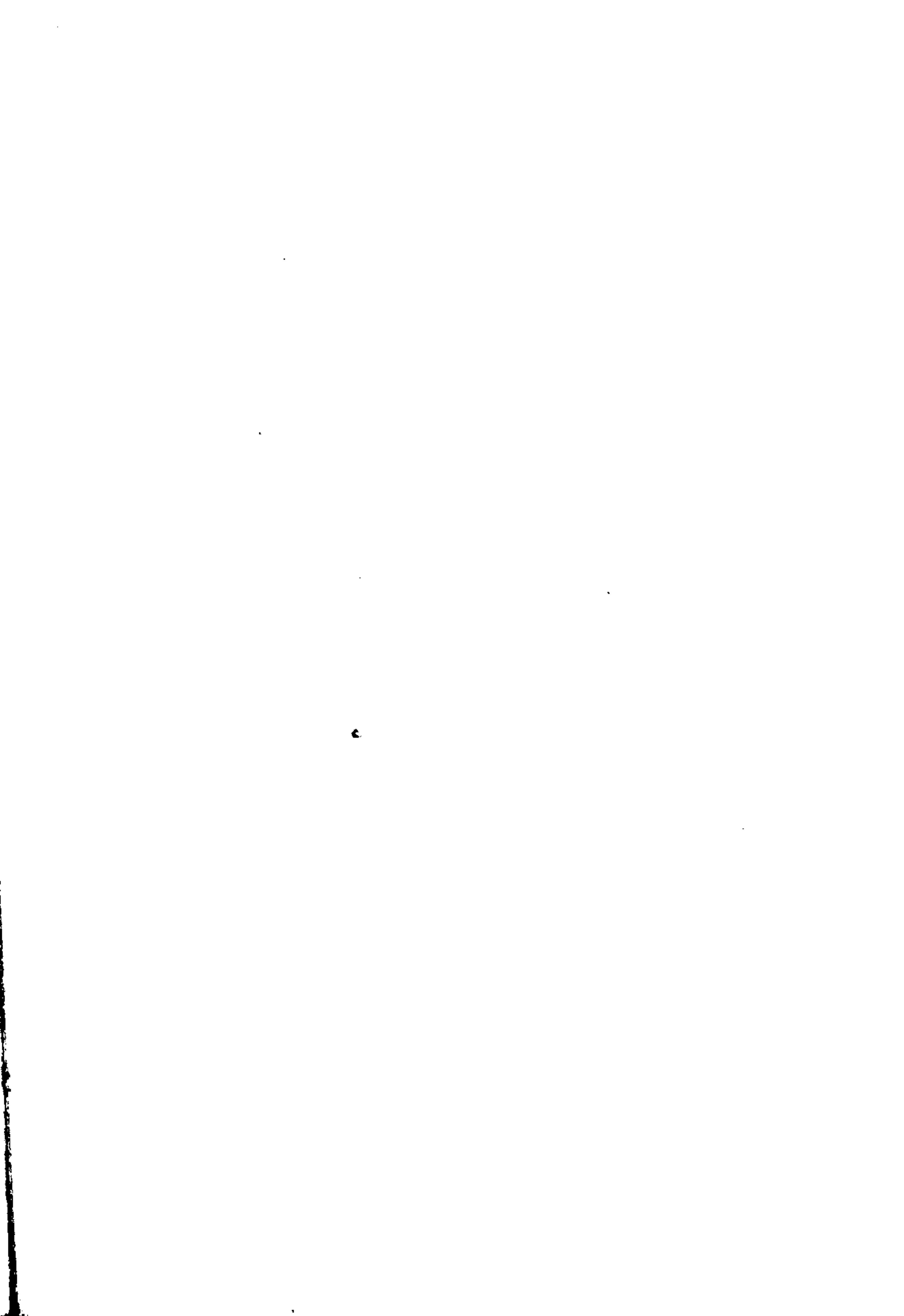


ردیف	ردیف	ردیف	ردیف	ردیف	ردیف	ردیف	ردیف	ردیف	ردیف
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰











عمری که ایامش در و ما بود قدم بر سر حاکم

تا که که خط مرزین طریقی است که در میان اوها

طالع دیدن در هر جا که باشد در آنجا

در کار اجازت هر که در آنجا

این بر سر هر که در آنجا

و که خط ساسا که بای من همچون

سوزن از غصه در و هم حکم خون

که مرزین است از هر که در آنجا

که مرزین است از هر که در آنجا

سپهر از خط اطهر ساسانی خط تراشهر

اگر بودی فزون بیای شش این پرستی بکیر

زمره رتبه خط و زمره خواهی باش

جو وقت با بلایم بران بود فرم

بود شاگردی پستما و جهان را

که در ملک خط او را نیست مانع

مسباگر بگذری تو مشهور شد

سلام من بدان حضرت رسالت

که خط در جهان پیران بودی
خط او پیران پیران بودی
خط او پیران پیران بودی
خط او پیران پیران بودی











درون تیره، دلاق قابل نصیحت است	بیول می روشن نمی شد ز راه
بگو تر و وضایح کن که منت منت است	جو من کجاست و اعطای کپی نمی است
حدیث غنچه گویم که هیچ نیست	بعلی که سخن زان لب دو مان کند



وگر سوای تا نیم هیچ صورت نیست	خیال وی تا مشن پندم در دل
نوشن با ده که حاجت برقص و است	اگر لایف نیست موایت ای سوزنی
که در حیلت این مردمان مرد نیست	ولا عذر زان پای و هر چشم و نا

قال النبي صلى الله عليه وسلم على من كذبني

من زورني أو كذبني
فإنه يلقى الله يومئذ
بغير عذر ولا حجة

شقة العبد المذنب

أنت يا سيدي جنتنا هي

الله الملك الأكبر

انفوسنا هي

الملكوتية التي هي

من ملك يدينا

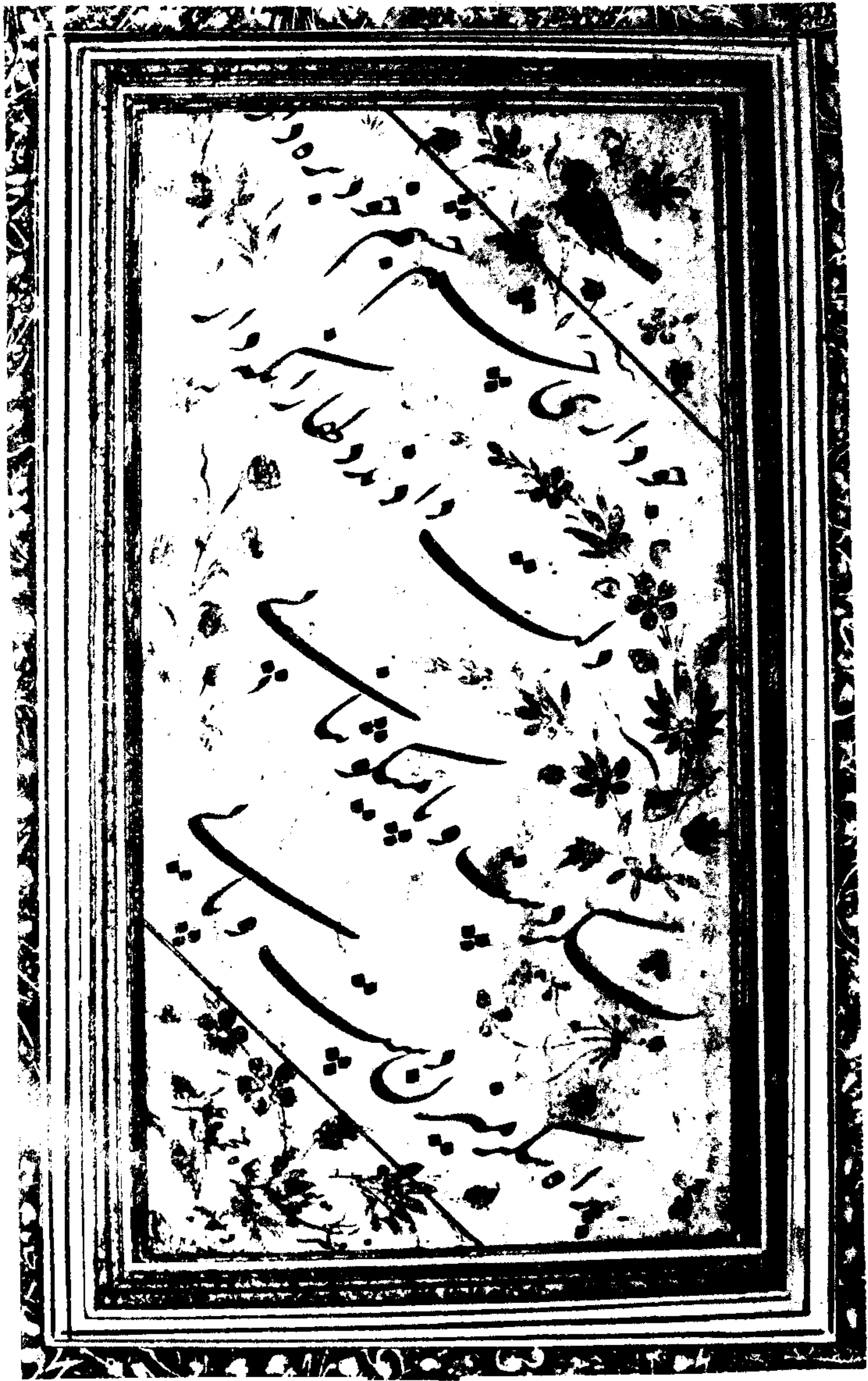
فإن علي عليه السلام كرك أم لك أم لك أم لك

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
الدين لله والرسالة
للنبي صلى الله عليه
وسلم

الله والرسالة والهدى

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
الدين لله والرسالة
للنبي صلى الله عليه
وسلم

من ولاية رشد من اجبه نعم ومن جمعه



عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ

عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ

عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ

عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ

عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ

طَوْرًا يَخَافُ فَوْقًا لَا أَبَايْنَهُمَا إِذَا نَوَاضِعَ

عَدْرُ سَاعَةٍ لَعْنَتَانِ

لَا أَبَيْنَهُمَا لَا سَيْنَهُمَا طَوْرًا أَيْ مَا نَوَاضِعَ تَبَاعُدًا
عَنْ سَاعَةٍ لَا آرَاهُ تَمَلُّعٌ فِي الْأَلِ قَارَاهُ وَالْأَلِ
هُوَ التَّرَابُ وَلَعْنَتَانِ بِيَهِيَّةٍ هـ

لَا أَبَيْنَهُمَا الرَّابُّ الْمَرْجِي عَلَى عَجَلٍ مَجْرَبٍ

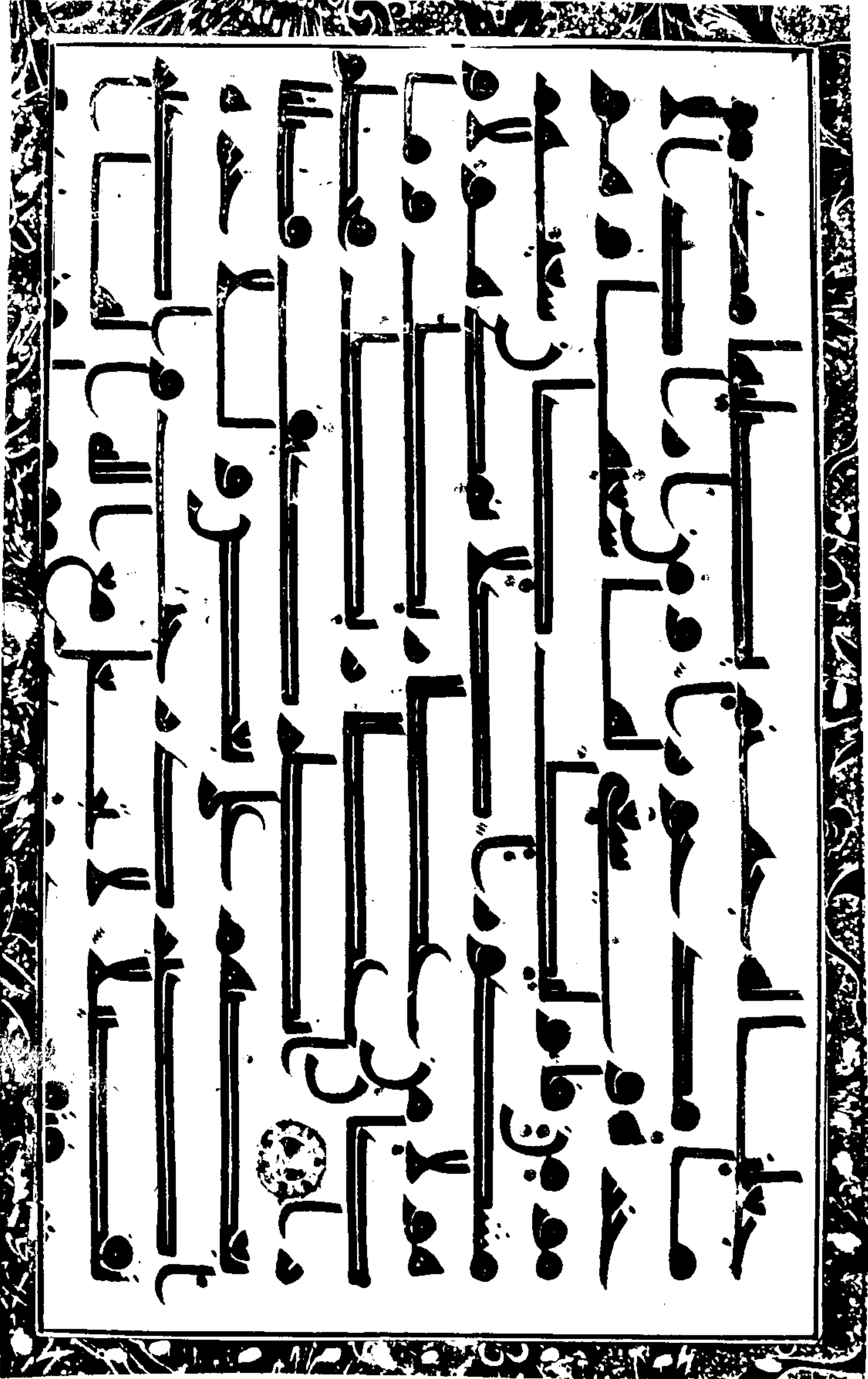
مِنْ قَادٍ أَوْ مَجْرَبٍ

الْمَرْجِي الَّذِي يُوَفِّقُ وَمِنْ قَادٍ طَالِبُ حَاجَةٍ وَمَسْتَجِيعٌ
يَتَجَمَّرُ أَرْضًا تَطْلُبُ كَلَاؤَهَا هـ
(عَلَاهُ الدُّرُزِيُّ الشَّرِيفِيُّ)

بَلِّغْ أَبَا دَاوُدَ وَجَلِّكَ وَسَلِّمْ مَرِيضًا

الَّذِي يَلِيهِ عَيْنٌ مَرِيضَةٌ

أَيْ نَمِّعْ مَلَائِكَةً مِنْ حَسَلِ أَيْ حُصٍّ بِإِبْلَاجِكَ أَيَّامَهُمْ رَسَاتًا





باد طبع
 آتش و آب
 باد مزاج
 باد و دود
 باد مزاج
 باد و دود
 باد مزاج
 باد و دود
 باد مزاج
 باد و دود

فهرست نامهای کسان و جایها

ابراهیم خان ایلچی ۱۱۴	آ
ابراهیم دائمی ۹۴	آدم ۳۸، ۳۷
ابراهیم دده ۱۶۷، ۴۴	آذربایجان ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۱
ابراهیم سکوتی ۱۰۸	آسیا ۸
ابراهیم سگری ۳۷، ۵۰	آشچی زاده ۱۰۸
ابراهیم شمی ۹۳، ۱۷۹	آشوریا ۱۷، ۱۶
ابراهیم طاهر ۳۷	آفریقا ۲۰
ابراهیم طاهر بن مصطفی ۴۴، ۹۳	آق قویونلو ۱۷، ۲۱۹، ۲۲۷
ابراهیم عبدالباقی افندی ۱۶۷	آل مندر ۱۸
ابراهیم فائق ۱۶۷	آقا میرک نقاش ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۱
ابراهیم کاتب زاده ۱۶۷	آیتی ۱۹۹
ابراهیم کمالی ۹۴	
ابراهیم مذهب ۹۳، ۱۹۵	الف
ابراهیم میرزا ۱۱۴	اباقآن ۶۴
ابراهیم میرزا شاهرخ ۷۱	ابراهیم ۹۳
ابراهیم نامق ۹۳	ابراهیم استرآبادی ۱۱۴
ابراهیم واثق ۹۳	ابراهیم بروسه وی ۹۳
ابرقوه ۲۲۳	ابراهیم بظهیری ۲۱۶
ابن اباد ۱۸	ابراهیم بن مصطفی ۹۳
ابن اسحق ۲۴، ۲۵	ابراهیم بن میرعماد ۱۱۴
ابن بواب ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۳۸، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴	ابراهیم بن هلال صابی ۵۶
۲۰۹، ۲۰۷، ۶۶	ابراهیم تبریزی ۱۱۴
ابن جندل ۶۰	ابراهیم پاشا ۸۵
ابن خلدون ۱۸، ۲۱، ۲۲	ابراهیم چلبی ۱۹۵
ابن خلکان ۶، ۲۳، ۳۵، ۴۹، ۶۱، ۷۷	ابراهیم حنیف ۱۹۷



احمد تبریزی ۷۲، ۷۳	ابن رایق ۱۵، ۲۰۷
احمد جلایر ۲۱۴	ابن سینا ۶۵، ۱۲۰
احمد چلبی سلیسی ۱۷۹	ابن کلیبی ۲۴
احمد حفظی ۴۴، ۹۲	ابن مقله ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۳۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶
احمد جنبل ۲۱۱	۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۶، ۸۵، ۶۶، ۵۸
احمد راقم ۱۱۰	ابن هشام ۸۵
احمد رومی ۷۱، ۲۱۱، ۲۱۳	ابواسحق صابی ۸۵
احمد سیاهی بن صالح ۱۶۷	ابواحمد عسگری ۳۵
احمد شکک ۱۷۹	ابوالحسن عنایت الله ۱۴۳
احمد طفلی ۹۴، ۱۷۹	ابوالفتح بهرام میرزا ۲۱۰
احمد طورمش ۱۶۷	ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا ۲۰۶
احمد طیب شاه ۳۸، ۶۸	ابوالفرج جوزی ۶۱
احمد عارفی ۹۴	ابوالفضل خازن ۶۰
احمد فریدون ۹۴، ۱۷۹	ابوالمعالی عزالدین ۸۴
احمد قورشونچی زاده ۹۴	ابوالهادی قزوینی ۱۱۵
احمد محرم ۹۴	ابویوب انصاری ۷۴، ۱۶۴
احمد منیرالدین ۹۴	ابوبکر بن اسحق جامی ۱۱۵
احول ۲۱، ۳۷، ۵۰، ۵۴	ابوبکر صدیق ۳۷، ۶۲
ادریس بتلیسی ۳۷، ۷۲، ۲۲۷	ابوسعید (سلطان) ۱۸، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۲۷
ادهم ۲۳۹	ابوسفیان ۲۴
ادهم کور ۱۱۷	ابوعبدالله حسن بن مقله ۵۴
اردبیل ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۳۰	ابوعبدالله حسن هاشمی ۴۱
اردوباد ۲۰۲، ۲۲۳	ابوعبید بکری ۵۳
ارزی، پرفسور عدنان ۳، ۶، ۷، ۱۱	ابوعمر دوانی ۲۴
ارغون کامل ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۱	ابومسلم ۲۱۰
ارومیه ۵، ۱۶۲	ابهر ۱۰۳
اژدر مصطفی ۲۰۰	احمد (مشهور عجم) ۹۴
استاد امرالله ۳۹	احمد استاد ۱۹۶
استاد تقی ۱۱	احمد اسحق خواجه سی ۱۶۹
استاد حسن بغدادی ۱۹۰ - ۱۹۵	احمد افندی ۱۹۶، ۲۰۰
استاد حسن مصری ۱۹۵	احمد بن حسن ۹۴، ۱۶۷، ۱۹۵
استاد حسین قزوینی ۱۸	احمد بن خواجه یحیی ۷۲
استاد خواجه محمود ۱۳۱	احمد بن عبدالرحمن ۹۴
استاد رمضان ۴۱، ۹۸	احمد بن عبدالله ۹۸
استاد شعبان ۱۹۳	احمد بن فضل الله ماوراء النهری ۷۲
استاد قاسم ۱۸۷	احمد پاشا ۹۴، ۱۷۶

الغریبک ۷۴	استاد قدرت ۱۹۳
الیاس بن ابراهیم ۹۶	استاد کونک ۱۹۰
امام جامع سنجاقدار ۴۴	استاد محراب ۱۹۰
امام جامع ملاعشقی یوسف ۴۴	استاد عبداللہ آماسی ۹۳، ۳۹
امام حسن (ع) ۳۸	استاد علی جان ۱۸۷
امام سیوطی ۸۴	استانبول ۹، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۸۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۵۱،
امرا اللہ بن محمد ۹۶	۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۶۴
اموی ۲۰	استخر ۵
امیر ابوعلی ۵۳	استرآباد ۱۳۲، ۱۷۳، ۲۲۵، ۲۲۸
امیر بن شیخ محمد حسنی ۱۱۸	اسحق بن ابراهیم ۲۷
امیر تیمور گورکانی ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۷، ۸۸	اسحق بن ابرہیمی تمیمی ۵۱
امیر حسن چوپانی ۲۱۳	اسحق حماد ۳۷، ۵۰
امیر خسرو ۱۳۵	اسد اللہ کرمانی ۷۲، ۱۱۷
امیر خلیل ۱۲۴	اسد جانی ۱۱۷
امیر سلدوز ۲۱۳	اسکندریہ ۱۷۳، ۲۳۳
امیر شاہی ۱۱۸، ۱۹۰	اسلم بن سدرہ ۶، ۱۸
امیر علی شیر ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۳۳	اسماعیل بن ابراهیم ۹۶
امیر مالک دیلمی ۱۴۵	اسماعیل بن احمد ۹۴
امیر محمد بدرالدین ۸۷، ۸۸	اسماعیل بن حماد ۵۵
امیر نظام الدین عبدالحی منشی ۱۳۲	اسماعیل زہدی ۴۳ — ۹۴ — ۱۰۷
امین افندی ۱۰۸	اسماعیل بن عثمان ۱۶۷
امین الدین یاقوت موصلی ۶۴	اسماعیل بن علی ۹۶
امین ۱۱۸	اسماعیل بن یوسف ۹۶
اناطولی ۱۷۰	اسماعیل بن ہمت ۹۶
انبار ۶، ۱۹، ۲۴	اسماعیل حقی ۱۷۱
انباری زادہ امام درویش ۴۳	اسماعیل میرزا ۱۱۴
اندلس ۱۹، ۲۰، ۲۱	اسماعیل نجاتی ۱۱۷
انگلستان ۸	اصفہان ۸۵، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۲، ۲۱۴،
انیسی ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۶۴، ۲۳۳	۲۳۹، ۲۲۴
اورارتو ۵	اصمعی ۶، ۲۴
اوزبک شیبک خان ۱۲۰	اظہر ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۲۳۳
اوزون حسن ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷	اعتصام الملک یوسف ۴۹
اوغلی درویش محمد ۳۷	افغانستان ۸
اوغلی محمد ددہ ۳۷	اقبال آشتیانی — دکتر عباس ۴۸
اوغلی مصطفی ددہ ۳۷	اکد ۵
اولجایتو ۲۲۱	اکری قہولی محمد راسم ۳۷

بهرام میرزا ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۲۴۹
 بهزاد ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۸۵، ۱۹۰
 بیاض مصطفی ۱۹۵
 بیت المقدس ۱۱۷

بیستون ۵

بیگدلی (پرفسور غلامحسین) ۸۵

بیلان کوه ۲۱۳

بین النهرین ۵

پ

پاسارگاد ۵

پروین گنابادی — محمد ۲۲

به بهی حافظ افندی ۲۰۰

پیرسید احمد تبریزی ۱۶۸

پیرعلی جامی ۱۲۱

پیرمحمد وارشکراالله ۴۱، ۶۹، ۱۰۱

پیریحیی صومی ۲۰۱

ت

تاج الدین اصفهانی ۱۷۳

تاج الدین بختیاری ۹۶

تاجیکستان ۹

تبریز ۱۱، ۸۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۵

۲۵۳، ۲۵۲

تخت پولاد ۸۵، ۱۲۰

تخت جمشید ۲۰۲، ۲۱۹

تربت ۲۳۱

ترکیه ۹

ترکستان ۸، ۸۷، ۸۸

ترک محمود ۱۰۴

توس ۲۰، ۲۱

توران، ۱۶، ۲۲۷

توپ قابوسرا ۴۶، ۴۸

توز قوندرمز ۱۹۵

توز قوپاران زاده ۴۱، ۱۰۴

اویس جلایر ۲۱۱

ایاصوفیا ۶۰، ۶۵، ۷۲

ایران ۵، ۸، ۲۲، ۲۳، ۸۷، ۲۲۷، ۲۲۹

اینال — خانم دکتر ۹

ب

باباشاه اصفهانی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۱، ۲۵۲

باباجان تربتی ۱۱۹

بابرمیرزا ۱۳۱، ۱۸۵

بابل ۱۷

باخرز ۱۳۵

باذلی ساوجی ۱۱۹

بایرام پاشا ۸۷

بایستقر ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۸۵، ۲۳۴

بحرین ۸۲

بخارا ۸، ۱۱۵، ۱۱۷

بخت النصر ۱۶

بدخشان ۸۸

بدیع الزمان ۱۵۱

بدیع الزمان تبریزی ۱۲۰

بدیع الزمان میرزا ۱۲۰

بربرزاده حافظ محمد ۴۴

برج علی اربیلی ۱۸۹

بروسه ۹

بسظام ۱۳۲، ۲۴۶، ۲۵۴

بصره ۱۹، ۱۱۷

بغداد ۱۹، ۲۰، ۷۲، ۱۱۷، ۱۴۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱

۲۵۱

بلخ ۱۱۵، ۲۳۸، ۲۵۴

بنائی ۱۲۱

بوداپست ۹

بهاء الدوله ابوالنصر ۲۰۹

بهاء الدین حسن ۱۷۴

بهاء الدین حسین ۲۲۹

بهبهان ۱۴۳

بهبود شاهنشاهی ۱۲۱

حاجی محمد بند گیر ۲۰۱
 حاجی محمد نقاش ۱۹۱
 حاجی مقصود ترک ۸۶، ۸۹
 حاجی یحیی ۱۱۰
 حاجی یوسف ۱۰۵
 حافظ ابراہیم ۱۰۷
 حافظ ابرو ۲۰۱، ۲۱۸
 حافظ باباجان ۲۴۵
 حافظ حسن تحسین عثمان ۱۷۱
 حافظ خلیل ۴۱، ۹۷
 حافظ سلیمان ۴۱
 حافظ شیرازی ۲۰۴
 حافظ عثمان ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۱۰۱، ۱۱۱
 حافظ علی ہروی ۱۳۵
 حافظ محمد ۴۱، ۴۴، ۱۰۷
 حافظ محمد رشدی ۱۰۸
 حافظ محمد شاکر ۱۰۸
 حافظ محرم احمد ۴۱
 حافظ یحیی ۱۱۰
 حافظ یحیی و ہبی ۱۱۰
 حافظ یوسف ۹۱
 حامد اگرچی ۹۶
 حبیب اصفہانی ۶، ۷، ۹
 حجاج بن یوسف ۱۷، ۳۵، ۴۹
 حجاز ۲۴، ۲۵۲
 حرب بن امیہ ۱۴، ۱۹
 حسام الدین زرین قلم ۳۹، ۹۶
 حسن اسکداری ۳۷، ۴۱
 حسن بصری ۳۰، ۳۸، ۵۰، ۵۴
 حسن بن احمد ۹۶، ۱۶۷
 حسن بن عبدالصمد ۹۶
 حسن بن عبداللہ مرزبان ۵۴
 حسن بیگ ۱۹۳، ۱۷۴
 حسن بیگ استجلو ۲۳۳
 حسن بیگ عزلو ۲۲۹
 حسن چلبی ۳۲، ۴۳

توفیق افندی ۲۰۱
 تہران ۸، ۱۶۱
 تیمور ۲۱۴

ج

جامی ۸۳، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴
 جعفر (شاگرد عبداللہ) ۲۳۳
 جعفر بن تاج بیگ زادہ ۹۶
 جعفر تبریزی ۱۱۷، ۱۲۲، ۲۱۴
 جعفر طیار ۱۵۱
 جلال الدین اکبر ۲۲۹
 جلال الدین محمد ۲۰۴
 جمال الدین حسین فنکار ۷۴
 جهانگیر نجاری ۱۹۰
 جیمز موریر ۷

ج

چابی زادہ عبداللہ شریک ۴۴
 چاوش اکبری — رحیم ۳ — ۱۱
 چاوش زادہ سیدعلی ۴۳
 چنگیزخان ۱۸
 چور کجی زادہ ابوالبرکات محمد ۴۳
 چہارباغ ۲۴۱
 چین ۸۷

ح

حاجی بابا ۷، ۸
 حاجی تحسین افندی ۱۱۱
 حاجی حسرتضا افندی ۱۱۰
 حاجی طاہر ۱۰۸
 حاجی عارف بیگ ۱۱۰
 حاجی عبداللہ ۱۷۴
 حاجی علی منشی ۲۲۵
 حاجی محمد باقر ۲۱۴
 حاجی محمد باقر ۲۲۳
 حاجی محمد بنددوز ۶۷، ۸۹

خراسان ۲۱، ۲۴۶، ۲۴۸
 خزر ۸
 خلیل بن محمد ۹۷
 خواجه ابراهیم نامق ۴۴
 خواجه ابوالعال ۶۱
 خواجه اختیار غیاث الدین هروی ۱۷۳
 خواجه اختیار منشی ۲۲۹
 خواجه تاج الدین اصفهانی ۲۲۵
 خواجه جان جبرئیل ۱۷، ۲۲۵، ۲۲۷
 خواجه راسم ۲۰۰
 خواجه زاده استاد محمد ۴۳
 خواجه سلمان ۸۳
 خواجه شکری ۱۱۰
 خواجه عبدالباقی ۱۷۴
 خواجه عبدالحی ۱۷۴، ۲۲۵، ۲۲۸
 خواجه عبدالعزیز ۱۸۶
 خواجه عبدالقادر گوینده ۷۸
 خواجه عتیق ۱۷۴
 خواجه عبدالرحمن غباری ۹۸
 خواجه علی شاه ۲۱۱
 خواجه علاء الدین منصور ۱۷۴
 خواجه عمر ۴۴
 خواجه عمر بن دلاور ۴۴
 خواجه غیاث الدین ۲۱۱
 خواجه فخرالدین حکیم ۱۷۵
 خواجه کمال ۱۷۵
 خواجه مجدالدین ابراهیم ۲۳۰
 خواجه محمد امین ۱۰۱
 خواجه محمد راسم ۴۳، ۱۰۲
 خواجه محمود طوپخانه ای ۴۱
 خواجه محمود سبزواری ۱۵۶
 خواجه ملک محمد ۱۷۶
 خواجه ناصح ۱۱۰
 خواجه نصیرالدین ۶۴، ۱۲۰، ۲۱۰
 خوارزم ۲۸، ۸۸
 خواری تبریزی ۱۲۴

حسن راشد ۱۰۸
 حسن علی بیگ ۱۷۴
 حسن کفہ لی ۱۹۵
 حسن مذہب ۱۹۵
 حسین باخرزی ۱۲۴
 حسین بالی ۱۹
 حسین بن احمد ۹۶
 حسین بن علی (۴) ۸۵
 حسین بن علی اکبر الحسینی ۲۵۴
 حسین بن عمر بن ابی بکر ۷۴
 حسین بیگ استجلو ۲۳۲
 حسین جان ۹۷
 حسین چلبی ۷۷
 حسین حلبی ۹۶
 حسین شاه ۹۶
 حسین شرعی ۱۲۴
 حسین شهابی ۱۲۴
 حسین علی اصفهانی ۱۲۳
 حکیم رکن الدین شمس ۱۲۵
 حلب ۱۱۷، ۱۹۳
 حلیمہ بنت محمد صادق ۹۷
 حمزہ بن مصطفیٰ ۹۷
 حمزہ واصف ۹۷
 حمیر ۱۸، ۱۹
 حیدرآباد ۱۸، ۲۴
 حیدر قمی ۲۲۱، ۲۲۳
 حیره ۱۸، ۲۴

خ

خالد ارضرومی ۴۱، ۴۳، ۹۷
 خالد بن ابی الہیاج ۲۵
 خان سعید شاهرخ میرزا ۱۵۸
 خاقانی ۱۲۵
 ختا ۸۷
 ختن ۸۷
 خداداد کاتب شرف جهان ۱۷۴

رکن الشمس ۲۵۳	خوی ۲۳۰
رمضان افندی ۹۷	خیرالدین مرعشی ۳۷، ۳۹، ۷۶، ۱۲۵
رومی شیخ احمد ۸	
روح الله ۲۲۹	د
روم ۲۲، ۸۷	داغستان ۱۶۵
	دامادزاده تلمیذ حافظ سلیمان ۴۱
ز	درویش ابراهیم بن رمضان ۴۱
زادان فرخ ۴۹	درویش احمد توفادی ۴۱
زاهده خانم ۱۷۱	درویش احمد ابن محمد ۹۴
زرتشت ۶۱	درویش حسین کشمیری ۱۲۴
زکی افندی ۱۷۱	درویش حسام الدین نبوی ۱۶۷
زکی دده ۱۷۱	درویش عبدالله ۹۸، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹
زین الدین محمود ۱۲۷، ۱۴۰	درویش عبدالحی ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۲۷
زینب شهنه ۶۱	درویش علی ۳۷، ۴۱، ۹۲، ۱۰۰
	درویش عبدالله بلخی ۲۵۱
س	درویش عبدالمجید طالقانی ۷۳، ۱۷۹، ۲۳۳
سام افندی ۱۱۰	درویش محمد ۱۰۴
سام میرزا ۲۳۰	درویش محمد بن مصطفی دده ۱۰۲
سبزعلی شهری ۱۲۷	دمشق ۱۵۶
سبزوار ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۴۸	دوست محمد ۱۲۵
سجاد (امام زین العابدین) ۲۴، ۳۰۶	دوست محمد قاطع ۱۸۱
سراب ۵	دولت شاه ۲۴۶
سرکه جی ۱۹۶	دینوری ۶۰
سروشیان جمشید ۲۸	
سعدی ۵۴، ۶۱، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۸	ر
سلطان ابراهیم میرزا ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۲۲۸، ۲۴۹	رئیس حیدر ۱۹۵
۲۵۱	راشد افندی ۱۰۸
سلطان ابوسعید ۱۷۴	راضی بالله ۵۲، ۲۰۷
سلطان احمد بن شیخ اویس ۱۸۵	رجب ۹۷
سلطان احمدخان ۹۴، ۱۹۵	رجب روانی ۳۸
سلطان احمد جلایر ۸۷	رجائی محمد شاکر ۱۰۸
سلطان القرائی (حاجی میرزا جعفر) ۱۰، ۲۱۰	رستم علی خراسانی ۱۲۵
سلطان اویس ۱۸۹	رشیدا ۱۲۵
سلطان بایزید ۹۱، ۹۶	رشید مصطفی حلی ۱۹۱
سلطان بایزید دوری ۱۲۰	رضازاده ملک - رحیم ۲۸
سلطان جلال عضد ۱۲۲	رضی الله ۵۱

سلیمان مستقیمزاده ۹۷	سلطان حمزه میرزا ۱۷۴
سلیم کاتب ۲۴۸، ۱۲۹	سلطان حسن ۲۵۴
سمرقند ۸، ۱۳۳	سلطان حسین ۸۳، ۱۲۷
سمنان ۲۵۳	سلطان حسین بایقرا، ۱۷، ۸۳، ۸۴، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۸۹،
سنگ علی بدخشی ۱۸۹	۲۴۷، ۲۳۶
سیاوشان ۲۳۸	سلطان سلیم ۶۵، ۷۸، ۱۲۰، ۱۵۷
سیاوش کرجی ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳	سلطان سلیمان خان ۸۶، ۹۷، ۱۲۵، ۱۶۴
سید ابراهیم نفس زاده ۹۳	سلطان سلیمان محبتی ۱۶۸
سید احمد مشهدی ۱۳۲	سلطان علی بیلدار ۱۳۱
سید اسماعیل ۹۴، ۹۱	سلطان علی قاینی ۱۲۸
سید حیدر ۳۷	سلطان علی مشهدی ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱،
سید حیدر جلی نویس ۲۱۱	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۱،
سید شرف ۹۷	۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۱۹، ۲۳۵،
سید شرف الدین ۲۱۱	۲۴۱، ۲۳۶
سید سید عبدالباقی ۱۶۸	سلطان غازان ۱۵۰
سید عبدالحلیم ۹۷	سلطان قورقود ۱۰۱
سید عبدالصمد ۱۳۲	سلطان مراد ثالث ۱۰۴، ۱۱۴
سید عبدالقادر بن سید عبدالوهاب ۷۸	سلطان مرادخان ۱۴۷، ۲۴۲
سید عبدالقدیر ظریف ۹۸	سلطان مراد رابع ۱۷۰
سید عبدالله ۸۰، ۱۶۸	سلطان محمد بخاری ۱۲۹
سید عبدالله سرمد ۱۰۰	سلطان محمد تبریزی ۱۹۰
سید عبدالله شریف ۹۸	سلطان محمد تربتی ۱۲۹
سید علی بن ابی بکر ۱۰۰	سلطان محمد خداپنده ۸۳
سید سیدعلی بن صالح ۱۰۰	سلطان محمد خندان ۱۲۹
سید قاسم غباری ۱۰۱	سلطان محمد نور ۱۲، ۱۴۵، ۲۳۹
سید محمد بن عبدالرحمن ۱۰۱	سلطان محمود ۲۰۰
سید محمد سعید ۱۶۸	سلطان محمود عزنوی ۱۳۷
سید محمد صدرالدین ۱۶۸	سلطان مصطفی خان ثانی ۱۰۵
سید محمد خلوص ۱۰۸	سلطان یعقوب ۱۲۱، ۱۷۴
سید محمد مجید ۱۶۸	سلیمان آهنین قلم ۹۷
سیدمهدی ۹۱	سلیمان دامادزاده ۹۷
سیدولی ۲۲۱	سلیمان راجی ۹۷
سیف الله فیض ۹۷	سلیمان عزّی ۹۷
سیمی نیشابوری ۲۳۴	سلیمان طوپخانه لی ۱۶۸
	سلیمان نحیفی ۹۷
	سلیمان نیشابوری ۲۱۱

شیخ الاسلام سید فیض اللہ ۱۰۰	ش
شیخ الاسلام عمر ۱۷۰	شارح شفا ۴۴
شیخ الاسلام محمد اسعد ۱۶۸	شام ۱۱۷
شیخ الاسلام محمد سعد الدین ۱۰۱	شاہ اسماعیل ۸۹، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۲،
شیخ الاسلام ولی الدین ۱۷۰	۱۵۹، ۱۷۴، ۲۲۷
شیخ بہائی ۷۷، ۸۴	شاہ اسماعیل ثانی ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۳۱
شیخ حمد اللہ ۳۷، ۳۹، ۸۹، ۹۳	شاہرخ میرزا ۹۱، ۲۱۶، ۲۳۴
شیخ زادہ مصور ۱۹۰	شاہ عباس ۷۷، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲،
شیخ عبد اسحق سبزواری ۶۷	۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۰۶، ۲۳۱
شیخ عبدالرحمن ۹۸	شاہ قاسم ۸۶
شیخ عبدالقادر گیلانی ۶۵	شاہ قلی نقاش ۱۸۵
شیخ عبداللہ ۱۷۰	شاہ محمد مشہدی ۱۲۹، ۲۴۸
شیخ عبداللہ کاتب ۱۳۳، ۲۳۹	شاہ محمود زرین قلم ۲۴۱
شیخ علی ممتنع التقلید ۱۳۲	شاہ محمود نیشابروی ۱۲۹
شیخ کمال سبزواری ۲۲۳	شاہ نعمت اللہ ولی ۱۷۴، ۲۲۸، ۲۴۷
شیخ محمد ۱۰۱	شاہویردی ۱۳۱
شیخ محمد ابن اسماعیل بخاری ۳۸	شربنچی زادہ ابراہیم بروسہ وی ۳۹
شیخ محمد ابن صالح ۱۶۸	شرف الدین عبدالمجید ۲۱۹
شیراز ۱۱۷، ۲۳۰	شرف الدین یزدی ۷۱، ۱۳۱، ۲۱۸
شیروان ۱۶۵، ۲۲۷	شفیعا ۱۳۱، ۱۷۹
	شکر اللہ خلیفہ ۴۱، ۹۷
	شکرزادہ سید محمد ۴۴
	شمس الدین جوینی ۶۴
	شمس الدین محمد تبریزی ۸۵
	شمس الدین محمد قطائی ۲۱۴
	شمس المعالی قابوس و شمگیر ۵۴
	شمس بایستقری ۷۶ - ۲۱۸
	شمس ثانی ۲۱۶
	شمس مغربی ۱۱
	شوقی یزدی ۱۳۱
	شہابی ۱۳۱
	شہرہ امیر ۲۲۱
	شیخ ابوسعید بورانی ۱۳۱
	شیخ احمد سہروردی ۳۹، ۶۷، ۶۸، ۲۱۱
	شیخ ابراہیم ددہ ۹۳
	شیخ الاسلام اسماعیل عاصم ۱۶۷

عبدالقادر ۱۰۷	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
عبدالکریم پادشاه ۱۳۳	۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱
عبدالکریم خلیفه ۹۸، ۲۳۴	طهمورث ۲۲
عبدالمؤمن ۳۷، ۶۲، ۶۴	طیب افندی ۱۷۰
عبدالله افندی ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۹۶	
عبدالله بن ابراهیم ۱۶۸	ظ
عبدالله بن جزار ۴۱، ۹۸	ظفرعلی هروی ۱۳۲
عبدالله بن میرعلی واضع ۱۳۳، ۱۸۹	ظهیر کبیر ۷۶
عبدالله ردوی زاده ۹۸	
عبدالله زهدی ۱۱۰	ع
عبدالله سیمی ۸۰	عارف افندی ۱۱۱
عبدالله شیرازی ۲۴۸	عارف بیک ۱۹۶
عبدالله صیرفی ۳۷، ۳۸، ۶۸، ۶۹، ۸۳، ۸۴، ۲۱۱، ۲۱۴	عاشق عثمان ۲۰۰
عبدالله طبخ ۳۸، ۱۴۹، ۲۱۶، ۲۱۸	عامرین جدره ۶، ۳۵
عبدالله فیض ۹۸	عبداسحق سبزواری ۶۷
عبدالله قاطع ۱۸۹	عبدالباقی تبریزی ۷۶، ۹۸
عبدالله قریمی ۳۹، ۸۹	عبدالباقی عارف ۱۶۸، ۹۷
عبدالله قزوینی ۱۳۴	عبدالجبار اصفهانی ۱۳۳
عبدالله محمد بن اسدبزاز ۵۶	عبدالحی خطاط ۷۸، ۸۰، ۱۳۲، ۲۲۳، ۲۳۴
عبدالله مروارید ۸۲، ۸۴، ۱۷۳، ۱۷۶	عبدالخالق باخرزی ۱۳۳
عبدالله میرکلان ۱۳۴	عبدالله آشپز ۷۹
عبدالله نیشابوری ۱۳۴	عبدالله ارغنون ۳۸، ۶۷
عبدالله واصف ۹۸	عبدالله آماسی ۸۲
عبدالله وفائی ۹۸	عبدالله بن عباس ۱۹
عبدالمک مروان ۳۰، ۴۸، ۴۹	عبدالرحمن ۱۰۷
عبدالواحد مشهدی ۱۳۴	عبدالرحمن خاتمی ۹۸
عبدی نیشابوری ۲۴۱	عبدالرحمن خوارزمی ۱۳۳، ۲۳۳
عبیدخان اوزبک ۲۳۷	عبدالرحمن چلبی ۱۹۶
عتیق منشی اردوبادی ۲۲۲	عبدالرحمن چین جی زاده ۹۸
عثمان ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۱۰۷، ۱۷۰	عبدالرحمن رحمی ۹۸
عثمان بن علی ۹۸	عبدالرحمن مذهب ۹۸
عسراق ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۱۱۴، ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۴۷	عبدالزاق ۱۳۲
۲۵۲، ۲۴۸،	عبدالرحیم خلوتی ۲۱۶
عربستان ۶	عبدالصمد کافی ۱۲۸، ۱۹۰
عزت علی پاشا ۱۰۰	عبدالعظیم قریب ۵۴
	عبدالفتاح سکه زن باشی ۱۱۰

- عشقی تبریزی ۱۳۹
عضدالدین بخاری ۱۳۵
عضدالدوله دیلمی ۸۵
علاء بیگ ۸۶
علاءالدین ۱۰۰، ۲۳۳
علی افندی ۸۳
علی اکبر منشی ۱۱
علی بن ابیطالب (ع) ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۶۲، ۸۵،
۸۹، ۲۰۵، ۲۱۱
علی بن بن خوش مردان ۱۳۵
علی بن عبدالله ۱۰۰
علی بن مراد ۱۰۰
علی بن هلال ۳۷
علی بن یحیی ۳۹، ۱۰۰
علی بیگ ۱۳۵، ۲۰۲، ۲۲۳، ۲۲۴
علی بروسه وی ۱۹۶
علی جان تبریزی ۱۸۷، ۱۹۳
علی چلبی ۱۹۶
علی حیدر بیگ ۱۷۰
علی رضا عباسی ۸۶، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۵، ۲۰۲، ۲۳۵
علی رضا عتیق اصفهانی ۱۳۵
علی قادری ۱۰۰
علی رومی ۱۶۸
علی علوی ۱۰۸
علی متلی ۱۶۸
علی مصری ۱۰۷
علی مصور ۱۹۶
علی مسیو ۱۱
علی وصفی ۱۰۷، ۱۰۸
علی یتیم ۱۰۰
عماد عفیف ۳۵
عماد قزوینی ۱۱۴، ۱۱۵
عمر اقطع ۱۷۷، ۲۱۴
عمر بن اسمعیل ۱۰۰
عمر بن دلاور ۱۰۰
عمر بن حسنی ۱۶۸
- عمر بن خطاب ۲۴، ۳۸
عمر بن محمد ۱۰۰
عمر بن نصوح ۴۱
عمر رسام ۱۰۰
عمر عینی بن خلیل ۱۶۸
عمر نجانی ۱۰۰
عنایت الله تبریزی ۲۵۱
عینی تبریزی ۱۴۵
- غ
- غازان خان ۲۱۰
غباری گیلانی ۱۷۷
غباری یزدی ۱۷۷
غزالی احمد ۲۲۸
- ف
- فاطمه آنی ۱۰۱
فاطمه (زہرا «س») ۶۲
فامبری — آمینیوس ۸، ۹
فتوی امینی محمد سلیم افندی ۱۶
فردوس (حکیم ابوالقاسم) ۲۳، ۱۳۶، ۱۵۹
فرهاد پاشا ۱۰۰
فریدون ۲۳
فضل الله بابا جان تربتی ۱۴۵
فضل بن سهل ۵۱
فضل الله صفر ۱۰۰
فضل الله بن صنع الله ۱۰۰
فضل الله حافظ ۱۰۰
فغان الدین بلبل ۲۰۲، ۲۲۴
فنیقی ۱۶
- ق
- قاسم بیگ ۱۷۶
قاسم پاشالی حافظ ۲۰۰
قاسم پاشالی طوسون ۲۰۰
قاسم شادیشاه ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۶

کرمانی - اسدالله ۳۹
 کشاورز - کیخسرو ۲۸
 کشمیر ۱۲۵
 کلدانی ۱۶، ۱۷
 کلکته ۸
 کمال طفرائی ۲۲۷
 کمال الدین حسین ۲۴۸
 کمال خجندی ۸۸
 کمال مصور ۱۹۰
 کوفه ۱۷، ۱۹، ۴۷
 کوبک حافظ محمد ۴۴
 کندی ۲۵

گ

گرگان ۸، ۲۲۷
 گوهرشاد ۷۴، ۱۴۷، ۱۴۹

ل

لیک حافظ افندی ۲۰۰
 نصرالله طیب ۶۸
 لندن ۸

م

مأمون ۲۵، ۵۱
 مازندران ۸
 ماستوری پاولی ۱۹۵
 مالک اشتر ۲۲۸
 مالک قمی ۱۴۲
 مانی ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۸۵، ۱۹۰
 ماوراءالنهر ۲۱، ۱۱۷
 مبارکشاه زرین قلم ۲۰۱، ۲۱۱
 مبارکشاه سیوفی ۳۸، ۶۷، ۶۸
 مبارکشاه قطب ۶۷، ۶۸
 متبئی ۵۵
 محبعلی ابراهیمی ۲۴۶
 محبعلی تبریزی ۱۹۳

قاسم عراقی ۱۹۰
 قاسم علی ۱۴۵
 قاسم قانونی ۲۴۹، ۲۵۱
 قاسم منشی ۲۳۰
 قافی احمد ۹۴
 قاضی الوبیگ ۲۳۰
 قاضی حسن نیشابوری ۱۲۴
 قاضی عبدالله ۲۳۰
 قاضی عسگر مصطفی عزت ۱۰۸
 قانعی مشدی ۱۴۷
 قاهر بالله ۲۰۷
 قاهره ۲۰
 قدری افندی ۱۷۰
 قرایوسف ۷۲
 قره محمد ۲۰۰
 قره محمود ۲۰۰
 قزاق خان تکلو ۲۵۱

قزوین ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۷۴،
 ۱۷۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹

قطب الدین ۱۴۷

قطب الدین یزدی ۱۳۱ - ۱۵۷

قم ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸

قنبر حسن چلبی ۱۹۵

قوسی ۱۴۷

قیروان ۲۰

ک

کاتب چلبی ۱۸۰

کاتب زاده مصطفی ۴۳

کاتب محمد بلغرادی ۴۱

کاتبی ۱۴۷

کارنگ - عبدالعلی ۲۱۳

کاشان ۱۲۴، ۱۳۳، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳

کتانی زاده خواجه علی ۱۴۳

کرمان ۱۱۷، ۲۰۱، ۲۲۹

- محمد ابریشمی ۱۵۱
محمد اخلاقی ۱۶۸
محمد استرآبادی ۱۵۲
محمد اسعد ۱۷۰
محمد اسعد یساری ۱۶۸
محمد اصفهانی ۱۵۱
محمد افلاطون ۱۷۰
محمد امین ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۵۱، ۲۴۰
محمد امین ترمذی ۱۵۱
محمد امین شامی ۱۵۱
محمد امین عاطف ۱۰۲
محمد امین عقیلی ۱۵، ۲۵۴
محمد انوری ۱۰۲
محمد باقر کاشی ۱۲۰
محمد بحری پاشا ۱۰۲
محمد بن آقا جان ۱۵۱
محمد بن ابی بکر ۶۲، ۱۰۱
محمد بن احمد ۲۰۰
محمد بن احمد خان ۱۰۱
محمد بن اسماعیل بخاری ۵۱
محمد بن اسماعیل بغدادی ۵۶
محمد بن تاج الدین ۱۰۱
محمد بن حسن ۱۰۱
محمد بن حسن قزوینی ۸۷
محمد بن حسین ابوالبرکات ۱۰۱
محمد بن شاهین ۱۰۱
محمد بن عمر ۱۰۲
محمد بن محمد حمدی ۱۰۲
محمد بن مقله ۳۷
محمد تقی مروارید ۱۵۱
محمد بن موسی بن علی الشافعی ۶۰
محمد پاشا بلغرادی ۱۰۲
محمد چاوش ۱۷۰
محمد چلبی امام ۱۰۱، ۲۰۰
محمد حسین باخرزی ۱۵۳، ۲۵۴
محمد حسین تبریزی ۲۵۱
- محمد حسین عنایت الله تبریزی ۱۵۴
محمد حسین کشمیری ۱۵۳
محمد حسین ولدیحیی ۲۲۱
محمد حسین هروی ۱۵۴
محمد خان رابع ۹۶
محمد خلوصی ۱۰۸
محمد حفظی ۱۰۱
محمد راسم ۱۶۸
محمد رشید ۱۰۷
محمد رحیم ۱۵۴
محمد رضا تبریزی ۱۵۴
محمد جلال الدین ۱۱۱
محمد رضا چرختاب ۲۵۲
محمد رضا حصارى ۱۱۰
محمد رضا خان ۱۵۴
محمد رضا رفیع ۱۰۲
محمد رضا مشهدی ۱۵۴
محمد زمان کرمانی ۱۵۴، ۱۸۳، ۲۵۲
محمد سیاوش و مولانا پیرمحمد ثانی ۲۱۸
محمد سلیم بن حسین ۱۰۱
محمد اسمعانی ۵۶
محمد سروستانی ۱۵۴
محمد شامی ۱۰۴
محمد شریف کاتب ۱۲۱
محمد شوکت
محمد شوقی ۱۱۰
محمد شیبانی ۱۲۱، ۱۳۲
محمد صاحب رقم ۱۰۲
محمد صالح ۱۰۷، ۱۱۰
محمد صالح بن اسحق ۱۶۸
محمد طونچانه وی ۱۷۰
محمد علی مدرس ۶۲
محمد عواد ۱۶۴، ۱۶۵
محمد قمطنه ۱۶۶
محمد کاتب ۱۵۴
محمد کاتو ۱۰۲

معصومه (ع) ۲۲۱
 مشهد ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۶،
 ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۴
 مصطفی افندی ۱۱۱
 مصطفی ایوبی ۳۷، ۴۳
 مصطفی بروسه‌وی ۱۰۸
 مصطفی بن پاشا محمد پاشا ۱۰۵
 مصطفی بن سلیمان ۱۰۴
 مصطفی بن سامی ۱۰۴، ۱۶۴
 مصطفی بن عبدالرحیم ۱۰۴
 مصطفی بن عمر ایوبی ۱۰۴
 مصطفی بن فرهاد ۱۰۴
 مصطفی بن محمد ۱۰۵
 مصطفی پاشا ۴۳
 مصطفی جودت ۱۷۰
 مصطفی حافظ ۱۰۵
 مصطفی حلمی ۱۰۸
 مصطفی خطاط ۴۳
 مصطفی دده ۳۹، ۷۶، ۹۳
 مصطفی راقم ۴۳، ۱۰۴، ۱۰۷
 مصطفی شاکر ۱۰۸
 مصطفی طبقی ۱۰۴
 مصطفی طیبی بن صنع الله ۱۷۰
 مصطفی عالی بن احمد ۱۰۱
 مصطفی عارف ۱۷۰
 مصطفی عاطف ۱۰۵
 مصطفی فیضی ۱۰۴
 مصطفی مرادثانی ۱۰۴
 مصطفی مشهدی ۱۰۵
 مصر ۵، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۷۲، ۸۷، ۸۸
 ملا ابوالبرکات ۳۱
 ملا جان ۱۲۲
 ملا قاسم شیرازی ۱۴۵
 ملا قاسم علی تبریزی ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۵
 ملک محمد منشی ۲۳۱
 موسی بیک ۲۳۰

محمد کاظم بن مصطفی ۱۰۲
 محمد کرید ۴۴، ۱۰۴
 محمد محراب ۱۵۰
 محمد مستحبی زاده ۱۰۴
 محمد مشهدی بن اسماعیل ۱۰۱
 محمد مؤمن ۸۹، ۱۹۱
 محمد نادری ۱۰۱
 محمد نرگس بن احمد ۱۶۸
 محمد نجیب بن عمر ۱۰۲
 محمد واصف ۱۰۸
 محمد وصفی ۱۰۷، ۱۰۸
 محمد هاشم ۱۰۸
 محمد هروی ۱۷۶، ۱۹۱
 محمد هلالی ۱۵۶
 محمود بن احمد ۱۰۴
 محمود بن اسحق ۱۲۴
 محمود تربتی ۱۵۶
 محمود جلال الدین ۱۵۱
 محمود درگزینی ۱۵۶
 محمود شهابی ۱۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹
 محمود کاتب ۱۵۱
 مجارستان ۸
 مجلدباشی سلیمان ۲۰۰
 مجنون ۱۴۱، ۱۷۷
 مرزبان حسن ۳۷
 مرشد قلیخان چاووشلو ۲۳۱
 مرمر بن مره ۶، ۲۴
 مرو ۱۲۴
 مروان بن حکم ۴۸
 مستحبی زاده ۴۴
 مستعصم ۲۰۹
 مستقیم زاده ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۸۲
 مستوفی خلیل ۳، ۱۱، ۲۶
 مسیح کاشانی ۳۱
 معاویه ۲۰۵
 معروف بغدادی ۲۱۴

مولانا نورالدین غوریانی ۱۳۵
 مولانا یوسف خراسانی ۶۷، ۶۸
 میارمیار ۲۱۳
 میر ابراهیم حنیف ۹۳
 میر اسماعیل ۹۶
 میر باقر ۱۱۹
 میر جلال الدین حیدر استرآبادی ۱۲۹
 میر چمله اسکندری نجاری ۱۲۳
 میر حسین حسینی ۱۲۴
 میر حسین تبریزی ۱۲۴
 میر حسین قزوینی ۱۸۳
 میر حسین کلنگی ۱۲۴
 میر حیدر گنده نویس ۶۷، ۶۸
 میر خلیل ۲۴۷
 میر خوی ۱۲۵
 میر داماد ۱۴۱
 میرزین العابدین ۱۹۰
 میرسید احمد ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۴
 میرسید احمد کینگگی ۲۴۳
 میرسید احمد مشهدی ۲۵۲
 میرسید علی ۱۳۷
 میر شیخ اول حکمرانی ۷۶، ۱۳۱
 امیر صانعی باخرزی ۲۹۵
 میر صدرالدین ۱۳۲
 میر صدرالدین محمد ۲۴۶
 میر صفی ۲۴۶
 میر صفی نیشابوری ۱۳۲
 میر عبدالباقی خطاط ۱۳۲، ۲۲۸
 میر عیض بخاری ۱۹۳
 میر علی ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶
 میر علی تبریزی ۲۳۳، ۲۴۳
 میر علی حسینی ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱
 میر علی کاتب ۱۴۰
 میر علی هروی ۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹



منزوی - احمد ۱۰
 مولانا ابراهیم ۲۲۲
 مولانا ابراهیم منشی ۱۷۳
 مولانا احمد ۱۰۷
 مولانا احمد قره ۹۳
 مولانا اسمعیل ۲۲۸
 مولانا بابک ۱۳۲
 مولانا باقر ۲۵۲
 مولانا حافظ فوته ۱۲۳، ۱۲۴
 مولانا حسن اسکنداری ۹۶
 مولانا حسین تبریزی ۱۲۱
 مولانا خواجه نصیر ۲۲۹
 مولانا جمشید ۱۲۳
 مولانا روزبهان
 مولانا سلطانعلی خوارزمی ۱۶۴
 مولانا سلطان محمود ۲۲۸
 مولانا شمس الدین ۲۱۸
 مولانا شمس الدین محمد بسطامی ۱۲۱
 مولانا شهاب الدین عبدالله مروارید ۱۲۲
 مولانا شیخ علی طبرسی ۲۰۲
 مولانا شیخ محمود ۱۲۲
 مولانا صالح نجاری ۱۳۲
 مولانا عبدالحی ۲۱۹
 مولانا عبدالقادر حسینی ۲۱۸
 مولانا عبدالله ارغون ۶۷
 مولانا عبدالله مروارید ۱۵۱
 مولانا عبدی ۱۲۹
 مولانا علی اصغر ۱۸۵
 مولانا قاسم کوله ۱۴۵
 مولانا محمد ۲۵۱
 مولانا محمد حسین ۱۷۶
 مولانا محمود ۱۳۱
 مولانا میرزا علی ۲۰۲
 مولانا میرزا محمود ۱۵۷
 مولانا میرک ۱۷۶
 مولانا نائی سبزواری ۱۷۷

- ن
- ناصرالدین شاه ۱۳۴
ناصرالدین متطبیب ۶۷
ناقلی ارزادو ۱۰۸
نازکی ۱۵۹
نامی ۱۵۹
نجف ۲۱۱
نصرالله طیب ۶۷، ۲۱۱
نصوح ۱۰۵
نظام الدین بن شمس ۲۱۹
نظام الدین بخاری ۲۰۶، ۲۲۱
نظام الدین حیدرقمی ۲۰۲
نظامی ۲۱۶، ۲۱۹
نعمت الله بواب ۲۰۱، ۲۱۶
نعمت الله خطاط مشهدی ۱۵۹، ۲۵۴
نفس زاده سید اسماعیل ۳۷، ۴۳
نگاهی ۱۵۹
نورالدین ۱۵۹
نورالدین لطف الله افندی هروی ۲۱۸
نورعلی ۱۵۹
نورکمال ۹۱
نواب سلطان ابراهیم میرزا ۲۱۸
نوری افندی ۱۱۱
نیشابو ۲۴۷
نیکی ۱۵۹
- و
- وائق محمد امین ۱۰۲
وحیدالدین ۱۶۱ - ۱۷۱
وائق ۲۰، ۲۲، ۶۴
- ه
- هارون الرشید ۲۱
هدایت الله ۱۶۱
هرات ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۹
هلاکو ۲۰، ۲۱۰، ۲۱۳
- میرعماد ۷۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳
- میرعماد الحسینی ۲۵۲، ۲۵۴
میرفندرسکی ۱۴۰
میرقاسم ۲۲۸
میرقربی لاهیجانی ۱۷۷
میرمحمد خاشی ۲۲۷
محمد و سجدالدین بن ابراهیم ۲۱۶
محمد عبدل اول ۱۵۴
میرمصطفی ۱۵۷
میرمصور سلطانیه ۱۹۰، ۱۹۱
میرخاشی حسینی قمی ۲۲۳
میرمحمود سبزواری ۲۴۸
میرمعزالدین محمد ۲۵۱
میرنظام شرف ۲۲۳
میرنعمت الله ۲۲۳
میرنقاش اصفهانی ۱۸۷
میروحیدالدین ۲۵۱
میرهبه الله ۱۵۸، ۱۶۱
میرزا ابراهیم قانونی ۱۱۴
میرزا احمد عطاء الله
میرزا اسکندر ۲۱۴، ۲۱۶
میرزا ابوتراب ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۲
میرزاییگ ۱۸۳
میرزا شاهرخ ۲۱۶
میرزا شرف جهان ۱۳۲، ۲۲۹
میرزا عبدالله ۱۹۰
میرزا عبدالله اصفهانی ۱۷۶
میرزا علی ۲۲۳
میرزا فصیحی ۱۳۱
میرزا قاسم خالص ۱۴۵
میرزا کانی ۲۲۹
میرزا محمد حسین منشی ۲۳۳
میرزا محمد ولدعلی ۲۳۱
میرزا مذکب ۱۹۳

یحییٰ صوفی ۶۷، ۶۸، ۱۰۵	ہمایونشاہ ۱۳۱
یڈی قلہ لی امیر ۳۷	ہمت زادہ شیخ عبداللہ ۴۴
یڈی قلہ لی عبداللہ ۳۹	ہمدان ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۵
یزد ۱۱۷، ۲۲۸، ۲۵۲	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱
یساری زادہ مصطفیٰ عزت ۱۷۰	ہندوستان ۸۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۷۶
یسنا (رحیم چاوش اکبری) ۲۱۰	ہود ۱۹
یعقوب کلینی ۱۶۱	ہوشنگ ۲۲
یعقوب ہندی ۱۰۵	ہیشم بن عدی ۲۴
یوسف ۱۰۵	
یوسف افندی ۱۱۰	ی
یوسف امام ۱۰۵	یاری ۱۶۱
یوسف بن تاج الدین ۱۰۵	یاقوت ۲۰، ۲۷، ۳۸، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۸۴
یوسف رومی ۴۴، ۱۰۵	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
یوسف سیمین قلم ۱۰۵	یحییٰ بن زکریا ۱۷۰
یوسف گورجی ۹۱	یحییٰ بن عثمان ۱۰۵
یوسف مجدی ۱۰۵، ۱۰۷	یحییٰ حافظ ۴۳
یوسف یساری ۱۰۸	یحییٰ رومی ۴۴
	یحییٰ سبک ۹۱، ۱۶۱

فہرست تصاویر

- ۱۔ محمد طاہر افندی، حاجی کامل آکدیک، حاجی نوری کورمان، محمد امین یازچی صفحہ ۴
- ۲۔ میرزا علی اکبر منشی (نک: مقلعہ ی مترجم) صفحہ ۱۲
- ۳۔ علی بن موسی الرضا (علیہ السلام) منسوب صفحہ ۲۶
- ۴۔ شیخ حمد اللہ. محفوظ در موزہ توپ قاپوسرای استانبول صفحہ ۳۲-۳۴
- ۵۔ کوقی. مربوط بہ قرن پنجم صفحہ ۳۶
- ۶۔ حمد اللہ معروف بابن شیخ صفحہ ۴۰
- ۷۔ احمد قرہ حصاری (موزہ آتاتورک) صفحہ ۴۲
- ۸۔ علی ابن ابیطالب علیہ السلام، حضرت عثمان موزہ توپ قاپوسرای ۴۶
- ۹۔ یاقوت مستعصمی صفحہ ۶۳
- ۱۰۔ شفیق بیگ (۱۲۹۰ھ.ق). صفحہ ۹۲
- ۱۱۔ امین ددہ، شفیق بیگ، طاہر افندی صفحہ ۹۵
- ۱۲۔ احمد العارف الحاج (۱۳۱۲ھ.ق) صفحہ ۹۹
- ۱۳۔ یوسف آق بورڈ صفحہ ۱۰۳
- ۱۴۔ احمد کامل معروف بہ رئیس الخطاطین صفحہ ۱۰۶
- ۱۵۔ عبدالحلیم بن مصطفی (متوفی ۱۰۹۸) صفحہ ۱۰۹
- ۱۶۔ اظہر صفحہ ۱۱۶
- ۱۷۔ سلطان علی مشہدی (۹۰۰ھ.ق) صفحہ ۱۲۶، ۲۶۹
- ۱۸۔ سلطان محمد نور صفحہ ۱۳۰، ۲۶۹
- ۱۹۔ میر علی صفحہ ۱۳۹، ۲۷۲
- ۲۰۔ عماد الحسنی صفحہ ۱۴۴، ۲۶۶، ۲۸۱
- ۲۱۔ محمد ابریشمی صفحہ ۱۴۸، ۲۶۶
- ۲۲۔ مالک دیلمی (۹۶۹ھ.ق) صفحہ ۱۵۲
- ۲۳۔ محمد رضا مشہدی صفحہ ۱۵۵
- ۲۴۔ محمد صالح دردمند سنہ ۹۷۴ صفحہ ۱۶۰
- ۲۵۔ مصطفی الراقم المدرس (۱۲۲۳ھ.ق) صفحہ ۱۶۶
- ۲۶۔ محمود جلال الدین صفحہ ۱۶۹
- ۲۷۔ محمد طاہر ابن احمد صفحہ ۱۶۹
- ۲۸۔ خواجہ اختیار منشی سنہ ۹۵۴ صفحہ ۱۷۲-۲۲۶
- ۲۹۔ عبدی نیشابوری صفحہ ۱۷۵
- ۳۰۔ عبدالمجید درویش صفحہ ۱۷۸
- ۳۱۔ احمد الحسنی صفحہ ۱۸۲-۲۲۲
- ۳۲۔ یاری صفحہ ۱۹۲
- ۳۳۔ محمد رضا تبریزی صفحہ ۲۰۸
- ۳۴۔ عبد اللہ طباطبائی (۱۰۰۷ھ.ق) صفحہ ۲۱۷
- ۳۵۔ حیدر الحسنی صفحہ ۲۲۰
- ۳۶۔ محمد حسین زرین قلم صفحہ ۲۳۲
- ۳۷۔ شاہ محمود نیشابوری صفحہ ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۶
- ۳۸۔ ابوالیقا موسوی الحسنی صفحہ ۲۴۵
- ۳۹۔ محمد حسین الحسنی تبریزی صفحہ ۲۵۰
- ۴۰۔ قوسی صفحہ ۲۶۱
- ۴۱۔ شاہ محمد صفحہ ۲۶۳
- ۴۲۔ مظفر حسین صفحہ ۲۶۴

۴۶ — کمال ابن عبدالحق السبزواری صفحہ ۲۷۷
۴۷ — علا الدین تبریزی صفحہ ۲۷۸
۴۸ — محیی صفحہ ۲۸۰

۴۳ — حسن شاملو صفحہ ۲۶۵
۴۴ — عبدالرشید صفحہ ۲۶۸
۴۵ — نصیرالمنشی صفحہ ۲۷۵

